

# مختصات آثار مبارکہ

جلد دوم

کہ بموجب پیشینہ و بخدمت محافل تذکر جمع آوری و تنظیم شدہ است

# مخصوص جامعه بهائی است

مؤسسه تحقیقات امری  
۱۳۴۶ بیج

## تذکار لازم

برای طریقه<sup>۱</sup> استفاده از آثار مندرج در این مجموعه

در جلسات و مجامع عمومی

آثار مبارکه مندرج در این کتاب عبارت از سه مجموعه مستقل و جداگانه بترتیب از آثار حضرت بهاء الله جل جلاله و الواح و مناجاتهای حضرت عبدالبها جل ثنائیه و مناجاتهای از حضرت ولی امر الله جل سلطانه میباشد که در آخر کتاب فهرستی از هر سه قسمت متضمن مطلع، مخاطب و موضوع هر اثر نیز بآن اضافه شده است.

از آنجا که بعضی از الواح و مناجاتهای طلب مغفرت مندرج در این مجموعه هر یک در موضوع و موقعیت خاصی نازل شده است، چنانچه یاران الهی و طالبان و علاقمندان بخوانند قسمت‌هایی از آن را در جلسات عمومی یا محافل تذکر تلاوت نمایند بهتر است قبلاً بفهرست مذکور مراجعه کرده و تناسب موضوع اثر انتخاب شده را با موضوع جلسه در نظر بگیرند مخصوصاً به مجریان پیرگامهای جلسات عمومی توصیه میشود قبل از مراجعه به فهرست کتاب و حتی مطالعه قبلی آثار و احراز تناسب آثار مبارکه برای اجرا در این قبیل جلسات و اطمینان از صحت قرائت آنها از این کتاب استفاده فرمایند.

لجنه ملی انتشارات و مطالعات



# قسمت اول

منتخبات آثار مبارکہ حضرت بھار اللہ  
جل فکرہ الاعلیٰ

## الهامعبود الملک

محمد و شمس را تو است چه که ارشستی تراب خلق را خلق فرمودی و گوهر

بیش و دانش عطا نمودی ای کریم از یو تمطیلم آنچه را که سبب حیات بدی

و زندگی سرمدیست را محروم نهاد وجود از وجودت موجود او را از طرار عنایت

منح مفر و کل را تجلیات انوار تیر توحید منور گردان ملک الامر فی المبدأ

و المساد و ملک الحکم یا مالک الایجاد و مالک العباد

پاک و مقدسی توای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد  
 بعد آنکه منقطع شد نسیمهای مرحمت و غروب نمود لطیفه های مکرمت و طلوع  
 نمود آفتاب ذلت و خواری و بیرون آمد نسیم بلا از نیام و سمار حزن مرتفع شد  
 و از غم قدرت تیرا و نیزه های فتنه و انتقام ببارید بقسمی که علامتها و انجم  
 سر در آرزو غم و ب نمود و مقدارهای حجت از افنده روزگار زائل شد و ابواب  
 رجاسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه و فامقطع گردید و بادهای تند فنا  
 بر سره بقا بوزید قلم بناله مشغولست و باد صبحه و ند به معروف و لوح از این حروفش  
 مدبوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و غم غیب  
 در این سهوش که دای و دای از آنچه ظاهر و هوید گشت و این نیست  
 گزار مرتبه های نمونه توای پروردگار من .

و توفی ای پروردگار من که روشن فرمودی شمع محبت و چراغهای هدایت  
 خود را در محلهای عنایت و کرمیت و تربیت فرمودی بر دهنهای علم و حکمت  
 خود تا اینکه بضمیاء او روشن شد چراغهای هدایت در غره های عزت تو و با  
 ظاهرت نورهای احدیت تو از مصباحهای بزرگی و حکومت تو حفظ  
 فرمودی او را از بادهای تند خاموش کننده تا اینکه محفوظ بماند در سایه های رحمت  
 تو و بعد پوشانیدی او را از خلعتهای باقی خود و ظاهر فرمودی او را از ملکوت  
 صفات در پیکل اسمی از اسماء خود و چون تمام شد خلق او و نیکو گشت خلق او و در  
 بر او بادهای مخالف فضا بسته شد بروی او درهای بقاع سجده که خاموش  
 شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محل او و فانی شد نور او پس ای  
 دای از آنچه قضا شد و مهیوید گشت و این است از امر برتر تو ای پروردگار من



چگونه ذکر نمایم ای محبوب من و مقصود من کلماتی با لفظ تورا در بطور است مسموع  
 تازه تو و اسرارهای سلطنت تدبیر تو که مستور شده از مشاهد عیون و منزه گشته  
 از ادراک عقول تقسیمی که خلق فرمودی از جواهر نعمت‌های خود آب لطیف نورانی  
 و جاری نمودی و در او در صلب‌های روحانی و نقل نمودی از صلبی بسوی صلبی از  
 محلی بسوی محلی تا اینکه منتهی شد و متفر گردید در طهر یکی از جبار و تو بعد نازل فرمودی  
 از نظر او در صدف یکی از امانا خود و تربیت نمودی او را بدست‌های باطنی خود  
 و لطیفه‌های شش و رحمت خود تا اینکه خلق فرمودی او را در بطن ام‌بزرگ گرامت  
 و بزرگی و بهترین صورت او را زینت دادی و از عیون صافی شیر دادی  
 او را و از قدرت کامله خلق فرمودی او را تا آنکه بزرگ شد در جوار رحمت تو  
 و ساکن شد در دیار حکومت تو و چشید از خمرهای مکرمت تو و نوشید از خشمه‌های

لطف تو مانگہ بحدیقہ عرفان دارد شد و محل ایقان مسترح گشت و در ریاض  
 قرب و مشاہدہ سائر بود و در بساط وصل و مکاشفہ میخرا سید مانگہ بشرف لقا  
 مشرف شد و از حرم بقا مزوق گشت و ثمرہ قرب از سحرہ وصال اخذ نمود  
 و آب لال را از چشمہ جمال بنوشید و زلال معارف الہیہ را از طلعبت بینیا  
 حضرت لایزال ادراک نمود و طی نمود سفر ہای ممالک عشق اوراہہا می ہما  
 صبر و طلب مانگہ وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و با گشت نمود نزد  
 تو و ساکن شد و قطب الامکان متقابل جمال تو در این وقت بموجب آمد بحر قضا  
 تو و بیجان آمد با وہای تند و بہوای بلا ہای تو پس عریان نمودی بن اورا  
 و ذلیل فرمودی جسد اورا و منزل اوی اورا در خانہ کہ نہ فرشی در او گستردہ  
 بود و نہ چراغی در او آما دہ شدہ بود و نہ رفیق و منوسی کہ مصاحبت نماید با او نہ  
 دوست و انہی کہ انس گیرد با او پس ای ای مسدود شد علامات سرور

وال شد عن لیب ظهور شوق نمود جوهر وجود ثیاب خود را در نخت حوریه  
فردوس بر سر خود خاک سیاه را و جاری شد از چشمه های قدرت انوار دولت  
پس ای دای از آنچه ظاهر شد و هوید گشت در این است از مصیبت های بزرگ  
تو ای پروردگار من .

پاک و منزهی تو ای مقصود من بعد از آنکه بنده فرمودی اورا بقاعهای ستر  
 فردوس و وارد نمودی اورا در گلزارهای بقای قدس که درهای فنای  
 او بازگشته تا آنکه فانی شد از نفس خود و باقی ماند بقای تو و در گشت  
 در صدیقه وصال و نوشید از چشمه جمال و ادراک نمود جواهر علوم و سوانح  
 حکمت را از چشمه های مکنونه و پوشید از جامه های بدی و پوشید از کلاه  
 تقی و شنید نوای می در قارآبی را از چنگ بر لبهای صدفانی و از همه برید  
 و حضرت تو پیوست و سر سلیم در صحراهای قرب تو گذاشت تا آنکه در سیاه  
 طلب جان در باخت و بعد گرفتگی از او آنچه عطا فرموده بودی تا آنکه پای او از  
 مشی باز ماند و دستهای او از حرکت افتاد و چشمهای او از مشاهده جمال  
 محبوب شد و گوشهای او از شنیدن بیان تو ممنوع گشت و اخذ نمودی

از او خلقهای محبت خود را تا آنکه افتاد بر بنه و عریان بر روی خاک و از صبرهای  
بلند عزت بر بیت دولت مسکن گرفت و از مراتب بلند غنا بر ارض فقیر  
گزید و باقی ماند در میان زمین تنها و غریب و حید و فقیر پس ای ای پارس  
ظا هر شد و هوید اگشت این است از بلاهای بزرگ تو ای پروردگار من

و تو ای پروردگار من غرس فرمودی شجره لطیف نیکو را در زمین مبارک  
 مرغوب بدستهای مهربانی و عنایت تربیت فرمودی او را در جوار قدرت  
 و غلبه حفظ فرمودی او را تا اینکه بلند شد شاخه های او و ثمر آن غصنهای او <sup>صل</sup>  
 او ثابت شد در ارض معرفت فرع او بلند شد تا سما علم و حکمت تو و ساکن  
 بر اوراق او ارواح قدس عنایت تو مستیج شد بر غصنهای او انوار <sup>میت</sup>  
 تو و بر شاخه های او ساکن شد طیرهای جذب شوق و غلبه ایست  
 و ذوق که جمیع نفوس مقدسین در اوج مقربین از نعمیات مجازی <sup>نیت</sup>  
 عراقی و نواهای قدس الهی مدحش گشتند و از حدود وجود رستند و چون  
 تمام شد مدت او احاطه نمود او را صاعقه های قهر تو بسمی که شکست <sup>ان</sup>  
 او زد و شد اوراق او و از هم پاشید ثمرهای او و منهدم شد قهضهای او

در پدید آمدن او و افتاد بر وجه ارض گویا که خلق نشده بود و ظاهر گشته  
بود و بجز نیامده بود پس ای دای از آنچه قضا شده و همیوه گشت و این است  
از ظهورات سلطنت تو ای پروردگار من .

و توای مالک من در جای من از ملکوت عزت نازل فرمودی حکم حکم  
 قضا و امر و اوقات قدرت امر بر من قدر را بر ساختن بی تادیب و ساکن شود  
 نفوس مضطرب و در او مستی رخ شود عقول مجرّده و بنا فرمودی او را از خاکهای  
 پاک و پاکیزه که از ذره از آن تراب خلق شد خالق عالین و افنده متعین  
 و بر ارکان بومیستقر فرمودی رکنهای او را و بافتبهای مشرق و افاق جمالی  
 زینت بخشیدی او را و مظهر فرمودی او را بندهب صافی و ابواب او را فرین  
 فرمودی بیاقوت بدینیه که از جوهر هویت خلق شده بود در صغ فرمودی دیوارهای  
 او را البالی منسیعه که از لطیفه بحر احدیه ظاهر گشته بود و چون تمام شد بنا  
 او و ظاهر شد آیات او و هویدا شد علامات او امر فرمودی که جمیع آنچه در  
 آسمانهای قدرت تو سائر بودند و در هواهای عزت تو حرکت می نمودند



طائف شوند حول او و از آن شوند تراب او را و مفضل شوند ابواب او را  
 مرد و دوشد هر که گشت نمود و مقبول شد هر که اقبال نمود پس چون تمام شد وقت  
 او و منقضی شد امر او ابرهای بازار مشرق سطوت و غضب برخواست و کلمه  
 قهر بحر فی ناطق شد که لرزه بر ارکان بیت افتاد قسیمی که منهدم شد ارکان او و  
 افتاد سقفهای او و منهدم شد علامتهای او گویا هرگز نباشد بود و بلند  
 گشته بود بحدیکه فراموش شد اسم او و منفرد شد تراب او و معدوم شد  
 رسم او پس دای دای از آنچه ظاهر شد و مویدا گشت این است از بدایع  
 تقدیرهای بلند تو ای آقای من و حمد میکنم تو را بر نیکیونی قضای شیرین تو  
 ای پروردگار من .

قسم بیزت و بزرگواری تو ای مولای من مقتدای من و حیب من که شکایت  
 نمی کنم بسوی تو از آنچه وارده شد از حضرت تو و ظاهر شد از جانب تو بلکه سرای  
 عاشقان تو طالب کند ای محکم است و گردنهای طالبان روی تو منظر  
 شمیرهای بزنده و سینه های میره از جذب و شوق تسبیح تیرهای زهرالود  
 زهرهای کشنده نزد عاشقان از خمرهای حیوان نیکوتر و زخمهای جلا کند  
 از سیرت های لطیف پاکیزه تر پس معدوم شود نفسی که در راه عشق تو جان ناز  
 و مقصود شود و جودی که در طلب وصل تو سر نیندازد و میر و قلبی که بذکر تو  
 زنده نگردد و دور شود بیگلی که بجان طالب قرب نشود و مشتت های باوید  
 را بچشد و لکن ای سید من با گشت تو به بنیام آبانچه مشغول شدم در  
 ساحت قدس تو باین گلهاییکه ظاهر شده مگر از غفلت این عبد از مقام

قرب و وصل زیرا که هر که بتو رسید از غیر تو باز ماند و هر که از تو گشت بغیر  
 تو مشغول شد پس ای بر کسی که از تو برید و بغیر تو پیوست در وادی حیرت  
 نفس سرگردان بماند و ببرد و از دین حیات باقیه و زندگانی دائمه محروم ماند  
 و بغرت و جلال تو ای پروردگار من که مشاهد میکنم دوستان و مهران  
 کعبه وصال تو را و مرستان خمر حال تو را که مشغوفند بیدایغ قضای تو  
 و سرورند بیلای ما را که از نزد تو اگر چه قهر صرف باشد و یا غضب بخت  
 زیرا که این قهر مالک لطفهاست و این غضب سلطان مهرهاست و این ستم  
 محیی جانها جبروت عزت طائف این ذلت است و ملکوت غنا طاب  
 این قهر و تو ای مولای من ارجح فرمودی این طیر را از جسد ظلمانی بلب  
 معانی و از غذا ای روحانی مرزوق گشته نعمتهای صمدانی  
 مخلوط شده و بتو ارجح گردیده و بر تو وارد آمده و ارتعاب رخسار قدس تو

و در جوار رحمت تو مستی گشته و بر کرسی افکار متفرکزیده و در هواهای غریب

طیران بنماید و از باوه های وصال احدیه می نوشد و از شرابه های لعل

صمدیه می آشند و چون کجتهای باغه مستور فرمودی این مراتب را در پرده های

قدرت خود لند اصعب گشته بر عباد حکم فراق و سخت است بر ایشان

ام طلاق و بخرج میاید نفوس از ملاحظه آن و بفرغ میاید محمول از مشا

آن و از جمله آن بلاهای مقدره و مصیبتهای جلته مستوره این مصیبت

بدیعه و این بلایه جدیده است که با و محرق شد و کباب و مشتعل شد خنان و عبا

و مضطرب گشت اهل بلاد پس ناچستی گلرانگه خون گریست باقی نماند

قلبی گلرانگه کاس الم چشید و روس عالین برهنه و عریان شد و نفوس

راضین از غم نالان گشت فواد با کله شد و نور با تاریک و مظلم گشت و

منقطع شد روح از اماکن خود و تبدیل گشت سرور از محافل خود پس ای

دای از آنچه ظاهر شد و هوید گشت و این است از قصای ثابت تو  
در شجره طهور تو ای پروردگار من .

و بدستیکه تو ای محبوب من شاید میفرمائی که زرایا و بلایا از مشرق قضا  
 ظاهرا گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن  
 آمد بسی جانهای بشمار که در راه دوست نداشتند و چه سربهای مادر که برد  
 مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشدند  
 عشق تو سربهای عارفان بسته و تیر حبت تو جگرهای عاشقان را خسته  
 چپا دره سینه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب احتیاج مسدود شده  
 نه نعمی از نعمت ملک برداشتنند و نه نسیمی از رحمت روح ادراک نمودند  
 گاهی در ذلت حبس مبتلا و گاهی در بادیه بجز محنتی از سر وطنی مردود شدند  
 و از هر دیاری مطر و گشتند و از هر راحتی محروم ماندند چه خطهای محکم  
 که گشته شد و چه عروهای محکم که مقطوع گشت از هر نصیبی بی نصیب

شدند و از هر قسمتی بی بهره ماندند نعمتهای ممالک سبقتهای ممالک تبدیل  
 شد و شمس مشارق الوهیت بمغارب خفا محقق گردید و سراج ربوبیت در <sup>سج</sup> حجاب  
 صد و فلقونم گشت و مار زاریه در شجره بسترستور ماند و لؤلؤ صمدیه در صد  
 غیب مخزون و مطلع الوهیت در حجاب قدس کفون دیگر قلم گجا تواند رقم زند  
 و یاسین قدم بردارد و توای سید من آقای من مطعمی که باین عبد چیده اند  
 شده و چه نازل گشته در آنی بمقر امنی نیاسوده و زمانی بر بقعه عزیزی مستقر  
 گشته جز خون دل آبی نناشامیده و جز قطعه کبب بطعامی مزروق نشد گاهی  
 اسیر کفار و شهر با سائر و گاهی بمل و بخیر معاشر خاصه این ایام که بدف  
 سهام وقتین شده و محل انتقام جزین گشته و ستان از دولتتم عزتی  
 و از حرم سروری حاصل است و دشمنان از وجودم غلی در دل است  
 بسی فلها که در صد و پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شد

از حبس ظاهر بیرون آمده و بچین نفوس مشرک که بچون گشته و تیرهای  
ظنونات از کل جهات میریزد و اسایف حسد از جمیع اطراف مثل باران  
ریزنده میبارد و لکن با همه این بلاها و محن و زرایای محکم متقن امید هست که  
از خدمت برانماند و بر جل از استقامت مغرور و عیون بجای پا نخدمت بماند  
در این وقت که دموع از خدمت جاری و دم حمراز قلم ساریست نه ایکنیم ترا که  
قلب خیر نیم را از غیر خود غافل گردانی و بخود مشغول نمائی تا از همه قطع شود  
و بتو در بند و زیرا که بسته تو هرگز نسلد و مقبول تو هرگز مردود نشود و سلطان  
است اگر چه محکوم عباد شود و منصور است اگر چه نفسی او را یاری ننماید و محبوب  
اگر چه مردود باشد در این وقت مشعل توحید برافروزد و مرآت تفرید از بسکلی  
تجربید حکایت نماید و مزار عرانی بمن جباری آید دکل شیء مالک الا وجه  
بنواز و زیرا که دستهای عارفین کوتاه و تودر کمن بلند غمت مستقر و غلظت



عاشقین مضطرب تو در کمال استعجال بر مخزن نعت مستقیم خیال کجا رایت  
 تا در آن سمار با فضا طیران نماید و فکر کجا باریابد در عرصه فدا قدس قدم گذارد  
 تو جهات عباد بمنزله عبار است و عبارت سیره کدر کجا بذیل قدس مهر رسد و  
 یا نظره محدود بر روی نمیر تو وارد آید لم نزل ولا یزال غیر معروف بوده اگر  
 چه از هر طور وی ظاهر تری و همیشه مستور خواهی بود اگر چه در کل شی از نفس  
 شی مشهور تری این است غیب تو در چهار و ظهور تو در اسرار علی ای محبوب  
 من هر صدی قابل حب تو نیست و هر قلبی لایق و دت نه حب تو  
 ناری مثل اجساد عبا و حطبی بایس حطب البقاربت ناکجا قرار و استقر  
 ماند مگر آنکه عنایت قدیمت قدمی بردارد و علم بردا و سلا ما بر افراز و ما ظم قدرت  
 بر لوح نمیر دل رقم حبت نگار و ذلک من فضلک العظیم تو تیه من  
 من عبادک قسم بعزت تو ای پروردگار که جمیع این بلا یا از هر شهیدی شیرین تر

است از هر روح نیکوتر زیرا که طالبان کعبه وصال تا از حد و جلال گذرند  
 بظهور جمال مسرور مگردند و تا از کاس فنا نوشند بشیریه بقا وار مگردند و  
 تا قمیص فقر در پیل رضای تو نپوشند بر دای بلند غنا منتظر نشوند و تا از درد  
 مریض نشوند به منزل شفا پی نبرند و تا از وطن تیرانی مگذرند بوطن قدس  
 الهی عروج نمایند و تا در بیداری طلب سرد می نمیرند بحیات باقی ازلی فنا  
 نشوند و تا در ارض دلت ماوی نیابند بر سمار عترت راه نجویند به نام فراق  
 چشید بشهد بقا مزوق مگردند و تا بادیه های بعد و جبراطی نگنند بصره های  
 قرب و وصل مستیخ نشوند اگر چه ای پروردگار من بلا یا جمیع اجبار احاطه  
 نموده و لکن در این آیام تخصیص یافته بدو نیز توکی با اسم حوا را نمیده شده  
 و دیگری با اسم مریم وارد شد این مصیبت کبری در حینی که نبود با کثیران  
 تو مادری تاشق نماید جامه خود را و بریزد بر سر خود خاک سیاه را و بگرید بر جزئی که

نازل شد بر ایشان و نبود با ایشان مصاحباتی تا آنکه خشک نماید روی  
 ایشان از آبهای چشم و پوشاند موهای ایشان از غبارهای تیره و نبود مشتقات  
 تا آنکه تسلی دهد حزن ایشان او بر آورد و قلوبشان را و نبود از مونسات  
 که انس گیر و با ایشان و بعد از مصیبت خضاب نماید دستهایشان را و نشانه  
 زنده مرغولاتشان را و از شرابهای خون نوشیده بودند و از طعاهای غم  
 مزدوق گشته و چون قضا فرمودی تو ای پروردگار من آنچه را که اراده نمودی  
 و جاری فرمودی امر بر من قدر را در آنچه خواستی پس ای محبوب من  
 بپوشان بر ایشان از جامه های صبر و سکیبائی و ثیابهای رحمت و بردباری  
 تا آنکه روشن شود چشمهای ایشان بر چهره های نازده تو و ساکن شود قلوبشان  
 از لطفهای بی اندازه تو و وارد فرمای ایشان را در رودخانه های قرب شهرهای  
 وصال و منزل دینی مترلان را در جوار رحمت خود و در سایه های خوش

منفرت و آمرزش خود و آسایش ده این مضطربان را در مصلحتهای معدس  
 خود و بچنان این تشنگان را از آبهایی کوشر مکنون در زخمهای حیوان مغز  
 و بوز برایشان از نسیمهای یمن جت خود و دار و فرماییشان را در مصرهای  
 بقای انس خود تا از غیر تو دور شوند و بتو نزدیک شوند و بندگرتو مشغول آیند  
 و بسا تو مشغوف گردند و شجره حبت را در زمینهای منیر دل بکارند و از آبهایی  
 عشق تو سیراب نمایند تا بلند شود قامت او و شمر آید شاخه های او تا در  
 ثابت شوند و مستقیم گردند و تا در ارض رضای تو نشی نمایند و در عهدهای قرین  
 تو مقرر گیرند و در سیاهانهای وصل تو سیر نمایند و در آسمانهای تقای تو طیران  
 نمایند و از شئونات تحدید بگذرند و بر مصلحتهای توحید شرف گردند و بفضالت  
 تفرید در عالم تجرید سیر افراز شوند تا چشم از همه در بندند و بتوبگش آیند و از همه  
 بگریزند و بتو وارد آیند پس ای مولای من عنایت فرما با ایشان باین

همان جدیدی که بر تو وارد شد از آنچه ذکر شد و از آنچه ترک شد و از امری که  
از این جهت معدس و مبرمی است و زود است که عطای فراموشی  
آنچه را آن خوانده شدی این است از غایت تمام تو که پیشی گرفته‌ت  
موجودات ای پروردگار من

## يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْتَ مُلْكِي وَكُلِّي لِأَيْفَى كَيْفَ تَخَافُ مِنْ قِيَامِكَ وَأَنْتَ نُورِي وَنُورِي  
وَأَيْفَى كَيْفَ تَضْطَرُّ مِنَ الْهَفَاكِ وَأَنْتَ بَهَائِي وَبَهَائِي لِأَيْفَى  
وَأَنْتَ قَمِيصِي وَقَمِيصِي لِأَيْفَى فَاسْتَرِحْ فِي حُجَّتِ أَيَّامِي كُلِّي تَعَدِّي  
فِي الْآخِرِ الْأَعْلَى .

## يَا ابْنَ الْبَشِيانِ

وَجَهْ بُوْجِي وَأَعْرِضْ عَنْ عَمْرِي لِأَنَّ سُلْطَانِي بَاقٍ لَا يَزُولُ أَبَدًا  
وَكُلِّي دَائِمٌ لَا يَحُولُ أَبَدًا وَإِنْ تَطَلَّبَ سِوَانِي لَنْ تَجِدَ لَوْ تَحْضُرُ فِي الْوُجُودِ  
سَمْرُءُ الْأَزَلَا .

## يَا ابْنَ الْوُجُودِ

حَاسِبْ نَفْسَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسِبَ لِأَنَّ الْمَوْتَ يَا  
تَسْكِبُ

بِقْتِهِ وَتَقَرُّمُ عَلَى الْحَسَابِ فِي نَفْسِكَ .

يَا ابْنَ الْعَالَمِ

جَلَّتْ لَكَ الْمَوْتُ بِشَارِهِ كَيْفَ تَحْرُنُ مِنْهُ وَجَلَّتْ النُّورُ لَكَ  
فِيَا كَيْفَ تَحْبِبُ عَنْهُ .

يَا ابْنَ الرُّوحِ

بِشَارَةِ النُّورِ الْبُشْرُوكَ فَاسْتَبْشِرْ بِهِ وَإِلَى مَقَرِّ الْقُدْسِ ادْعُوكَ تَحْصِنُ فِيهِ  
لَتَسْرِعَ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِ .

يَا ابْنَ الرُّوحِ

رُوحِ الْقُدْسِ مِثْرَكَ بِالْأَنْسِ كَيْفَ تَحْرُنُ وَرُوحِ الْأَمْرِ يُؤَيِّدُكَ  
عَلَى الْأَمْرِ كَيْفَ تَحْبِبُ وَنُورِ الْوَجْهِ مِشِي قَدَامَكَ كَيْفَ تَفْضَلُ .

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

فَكَّرَنِي أَنْفِرَكَ وَتَدَبَّرَنِي فَعَلِكِ اسْتَحَبَّ أَنْ تَمُوتَ عَلَى الْفِرَاشِ  
أَوْ تَشْهَدَنِي نَسَبِي عَلَى الْقَرَابِ كَمَا تَمُوتُ مَطْمَعِ أَمْرِي وَمَطْمَعِ نُورِي فِي  
أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ فَاصْفِ يَا عَبْدُ .

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَةٌ وَعِلْمَةٌ اسْتَحَبَّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِي وَالْإِصْطِبَارُ فِي بَلَائِي

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

أَحَبُّ الصَّادِقِ يَرْجُو الْبَلَاءَ كَرَجَاءِ الْعَاصِي إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْمَذْئِبِ إِلَى  
حِمَّةِ

## يَا أَبْنَ الْإِنْسَانِ

إِنْ لَا يُصِيبُكَ الْبَلَاءُ فِي نَسَبِي كَيْفَ تَسْلُكُ سَبْلَ الرَّاضِعِينَ فِي  
رِضَائِي وَإِنْ لَمْ تَسْكُ الْمُسْقَةَ شَوْقًا لِلْعَاقِبِ كَيْفَ يُصِيبُكَ التَّوَجُّعُ بِحِمَالِي



يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

بِأَنَّ عَيْنَيْ طَاهِرَةٍ مَارَتْ بِكَ وَبِأَنَّ نُورَ دَرَجَتِكَ فَاسْتَبَقَ إِلَيْهِ لِمَنْ  
نُورَ الرِّبَا وَرُوحَ قَدِيمِيَا وَهُوَ أَمْرِي فَاعْرِفْ .

يَا ابْنَ الْبَشَرِ

إِنَّ أَصَابَتِكَ نِعْمَةٌ لِأَنْفَرَجَ بِهَا وَإِنْ تَمَسَّكَ ذَلِكَ لِأَنْ تَحْرَنَ مِنْهَا لِأَنَّ  
كَلِمَتَيْهَا تَزُولَانِ فِي حِينٍ وَتَسِيدَانِ فِي وَقْتٍ .

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

إِنَّ مَسْكَكَ الْفَقْرَ لِأَنْ تَحْرَنَ لِأَنَّ سُلْطَانَ الْغَنِيِّ يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى الْأَيَّامِ  
وَمِنْ أَدَلَّةٍ لِأَنْ تَخْفَ لِأَنَّ الْعِزَّةَ تُصِيبُكَ فِي مَدَى الزَّمَانِ .

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

إِنَّ حُجُبَ بِيْهِ الدَّوْلَةُ الْبَاقِيَةُ الْأَبَدِيَّةُ وَبِيْهِ الْحَيَاةُ الْقَدِيمَةُ الْأَرْثِيَّةُ فَاتْرُكْ

بِئْتَدَةِ الدَّوْلَةِ الْعَانِيَةِ الرَّائِلَةِ

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

قُوَادِكْ مَسْرِي قَدْسِ لَسْرُولِي دَرُوحَاكَ مَسْطَرِي طَهْرَهَا لَهْمُورِي

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

قَدْ مَضَى عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَأَشَقَقْتَ فِيهَا مَا تَهْوَى نَفْسَكَ مِنْ الطُّمُوزِ

وَالْأَدْوَامِ إِلَى مَتَى تَتَوَلَّى رَاقِدًا عَلَى بَسَاطِكَ أَرْفَعُ رَأْسَكَ عَنِ النَّوْمِ إِنَّ

الرِّفْعَةَ فِي وَسْطِ الزُّرُوقِ لَعَلَّ تَشْرِيقَ عَلَيْكَ يَا نَوَارِ الْجَمَالِ

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَشْرَقَتْ عَلَيْكَ النُّورُ مِنْ أَمْرِ الطُّورِ وَنَفَعَتْ رُوحَ السَّنَاءِ فِي سِينَا

عَلَيْكَ فَافْرَجْ نَفْسَكَ عَنْ حُجُبَاتِ الطُّرُونَاتِ ثُمَّ أَدْخُلْ عَلَى الْبَسَاطِ

لَسْكَوْنٍ قَابِلًا لِلْبَعَاثِ وَالْإِنْعَائِلِ لَعَلَّكَ لَا يَأْخُذُكَ مَوْتٌ وَلَا نُصَبٌ وَلَا غُوبٌ

## يا أيها الإنسان

هل عرفت لم خلقناك من ترابٍ واحدٍ لئلاَّ يفتخر أحدٌ على أحدٍ وتفكروا  
في كلِّ حينٍ في خلقِ الفِطْرِ إذا لم يعبى كما خلقناكم من شئٍ واحدٍ إن لم تكونوا  
كنفوسٍ واحدةٍ بحيث تشنون على رجلٍ واحدةٍ وما تكونون من فمٍ واحدٍ ولو  
في أرضٍ واحدةٍ حتى تظهر من لئيمٍ ما لم وأعمالكم وأفعالكم آياتُ التوحيدِ  
وجواهرُ التمجيدِ بدو الضحى عليهم ما لا الأناوارُ فتصحو أئمةٌ لئيمٌ وأمراتُ الضدِّ  
من شجرٍ غريغٍ .

## ای سپهر روح

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور  
افیده عباد که برابر فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده اند و  
بگلهای بعد توجه نموده از گلهای قرب محروم گشته اند زهی حیرت  
و حسرت و افسوس و دینغ که باریقی از امواج بحر رفیق اعلی گشته اند  
و اراق ایمنی دور مانده اند.

## ای سپهر حبت

از تو تاروف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدیمی فاصله قدم اول  
بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذارد و در سداوق خلد دارد شو پس بشنو  
آنچه از قلم غزنول یافت.

ای سپهران من

ترسم که از نغمه در قافض نبرده بدیار فراع شویید و جمال گل ندیده بآب  
و گل نازگردید

ای دیوستان

بجمال فانی از جمال باقی نگذرید و بخاکدان ترا بی دل مبنسید.

ای سپهر روح

وقتی آید که بیل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و  
جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید.

ای اهل فردوس سین

اهل یقین را اخبار نمانید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدی  
ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاهل خلد برین طائف حول آن

گشته اند پس جهدی نمائید تا بان مقام درآید و حقائق اسرار  
عشق از شقایقش جوئید و جمع حکمتهای بالغه احدیه را از انار باقیه اش  
بیابید (قرت ابصار الدین هم در خواصیه آمین)

### امی مردگان فراش غفلت

و نهال دشت و عمر گل انامیه را با نهار ساقه آید و نفس ماکی از شما باست  
قدس مانیاید در بحر شرکست تعریف و کلمه توحید بر زبان میرانید مبعوض  
مرا محبوب خود دانسته آید و دشمن مراد دوست خود گرفته آید و در ارض  
بکمال خرمی و سرور میمانید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است  
و اشیای ارض از تو در گریز اگر فی الجمله بصر گشائی صد هزار حزن را از  
این سر و زخمتزدانی و فکار از این حیات نیکوتر شمری.

## ای خال متهرک

من تو مانوسم و تو از من مایوس سیف عصیان شجره امید ترا بریده و  
در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت بسزوا <sup>می</sup> برای  
تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منی برای خود پسندیدی آخر ما وقت  
باقی مانده رجوع کن و فرصت را بگذار

## ای اهل دیار عشق

شمع باقی را از ریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در عبا تیره ظلمانی  
مستور مانده سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه  
قدسی در دست جنعان گرفتار جمیع اهل سراسر ارضی و ملاء اعلیٰ نوحه و نوحه  
مینماید و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده اید و خود  
را هم از دوستان خالص محسوب داشته اید فباطل ما اتم تظنون

## ای دست لسانی من

قدری نائل اختیار کن هرگز شنیده‌ئی که یار و اغیار در قبی بگنجد پس اغیار  
را بران تا جانان منزل خود در آید .

## ای پسر خاک

جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتیم مگر مقبوب را که  
محل نزول تکی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل محل مرا نصیر  
من گداشتی چنانچه در هر زمان که ظهورت قدس من آهنگ مکان خود  
نمود غیر خود را یافت اغیار دید و لا مکان بحرم جانان شتافت و معذ  
تتر نمودم و سر گشودم و خجالت ترا نپسندیدم

## ای پسر جود

در باوید ای عدم بودی و ترا بعد و تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم



و جمع ذرات ممکنات و محتای کائنات را بر تربیت تو گناشم چنانچه  
قبل از خروج از بطن ام دو چشمه شیرینسیر برای تو مقرر داشتم و چشمها  
برای حفظ تو گناشم و حب ترا در قلوب اقامم و دم و بصیرت خود ترا  
ظلمت حتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جمع  
این مراتب آن بود که بحیروت باقی مادرائی و قابل بخششهای غیبی با  
شوی و تو غافل چون بمرامدی از تمامی نعم غفلت نمودی و بگمان باطل  
خود پرداختی تقصیمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست با یوان  
دشمن متغیر یافتی و مسکن نمودی.

### ای پسر ارض

اگر مرا خواهی بجز مرا نخواه و اگر اراده جلالم داری چشم از عالمیان بردار  
زیرا که اراده من دشمن من چون آب آتش در یکدل و قلب گنجد.

### ای بیگانه با بیگانه

شمع دولت برافروخته دست قدرت من است آرزای بادای من  
نفس هموی خاموش کن و طیب جمیع عقیقات تو ذکر من است  
فراموشش مناجات مرا سر پاره خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار

### ای برادران

با گدایان گریه دارانمانید و از دنیا دل بردارید بعزت افتخار نمائید و از کثرت  
سنگ مدارید قسم بحاللم که کل را از تراب خلق نمودم و البته بنحاک راجع فرمایم

### ای پسران آدم

کلمه طیبیه و اعمال طاهره مقدسه بسما، غرضه صومعه و نماید بکند تا  
اعمال از غبار ریاد که درت نفس هموی پاک شود و بساحت غرقوب  
در آید چه که غمگین صرافان خود در پیشگاه حضور معبود خرقه ای خاص

نپذیرید و غیر عمل پاک قبول ننمایند این است آفتاب حکمت و معانی  
که اوراق فوم مشیت ربانی اشراق فرمود طوبی للقبیلین .

## هوالمخرون فی حرنی

ای میم مطلوبتم مطلوبیت اسم اولم را از لوح امکان منجموده و اسجاب  
قضا امطار بلا فی کل صین بر این حال بسین باریده اخراج از طنم سبی جز محبوب  
نبوده و دوری از دیارم عتقی جز رضای مقصود نه در موارد فضایی الهی چون  
شمع روشن و نسیر بودم و در مواقع بلا یابی بانی چون جبل ثابت در لهور است  
فضلیه ابر بارنده بودم و در اخدا اعدای سلطان اصدیه شعله فروزند شونت  
قد تم سبب خدا شد و برورات حکتم علت غل اولی البصایح  
شامی در مقصد امن نیاسودم و بیج صبحی براجت از فرانس سر بر بند آم  
قسم بحال حتی که حسین بر مطلوبتم گریست و خلیل از دردم خود را بنابر افکند  
اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سراوق عصمت گریان است  
و انفس غرت و دکن رفت مالان و یشهد بک لسان صدق منبع

ای مریم از ارض طابعدار استلای لایخصی براق عرب با مرطالم عجم وارد شدیم  
 و از غل اعدا بعل اجبار بگذاشتیم و بعد آنکه یعلیم ماورد علی تا آمد از بیت آنچه  
 در او بود و ارجان آنچه متعلق با گذشته فردا و احدی هجرت اختیار نمودم و سر  
 بصراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غم گریستند و جمیع اشیاء  
 بر گریتم خون دل بیاریدند با طیور صحرا موافق شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم  
 و چون برق و صافی از دنیا می فانی گذشتم و دوسنه و اقل از اسوی آمد خیر  
 جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بنفصا سکن شود و حرارت حسد بفسد و  
 ای مریم اسرار آئی را اظهار نشاید و منورات ربانی را اجماع محبوب نه  
 و مقصود از اسرار کثور مستوره در نفس مقصود است لا غیر باری تا آنکه حمت  
 مالا یحکمهُ الابحار و لا الامواج و لا الائمة و لا ما کان لایا لیکن و در انیت جبارت  
 احدی از انخوان غیره استفساری از این امر نموده بلکه خیال ادراک هم نداشتند

مع آنکه عظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوائده نفسی فی سفری لیکون خیراً  
 من عبادۃ الثقلین باینکه آن هجرت حجتی بود اعظم و بر بانی بود اتم و اقوم بی  
 صاحب بصیر باید تا بمنظر کبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن حال خود محروم است تا  
 چه رسد به حال قدس مننوی ظل انمطل چه ادراک نماید و شتی گل از لطیفه دل  
 چه فهم کند تا آنکه قضای آسمی بعضی از عباد و روحانی را بکفر غلام کنسانی انداخت با  
 دسته نکایب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کف جیبی نشانی از ایشان  
 بی نشان یافتند و آنه لهادی کل شیء الی صراط مستقیم قسم باقیاب حقیقت  
 صمدانی که از حضور و اروین این مجبور سکین مبهوت و متحیر شد قسمی که از ذکر آن  
 این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خیزد  
 و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق صبین حق یقین الهما نماید و یا  
 یک لسانی به بیان آید و لسانی رحمانی را از صف صمت بیرون آورد

و لیس بذاعلی الله بغیر باری ختم اسرار را بدین مختار شود و لکن لا یعقل الا العاقلون  
 بل المنطقون تا آنکه تیر افاق بمراق با حشد نفسی چند مشاهده شد بی روح و پرمرد  
 بلکه مقصود و مرده حریفی از امر آنه مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده خانی در اوقات  
 امر آنه و ارتفاع او بقیسی قیام نمود که گویا قیامت مجدد اقامت شد چنانچه ارتفاع  
 امر در شهر شری مطهر و در هر بلدی مشهود با ارتفاعی که جمیع ملوک بدار او سلوک عمل  
 نمودند ای میرم قیام این عجب و در مقابل اعداد اجمع فرق و قبایل سبب آید  
 حد اعداد بشانی که ذکر آن ممکن و متصور نه که *لَا تَقْدِرُ مِنْ لَدُنْ عَسْیْرِ زَیْدٍ*  
 ای میرم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلب است اکل ماسوی الله پس قلبت  
 را از غیر دوست معدس کن تا قابل بساط انس شوی ای میرم از تصدیه تطهیر  
 بنفسای خوش تجرید وارد شو دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بساط  
 دین فائز شوی و از عرم جهانی محروم گردی و بقوت انقطاع حجاب بهم راجع کن

و در کتب قدس یقین در آی میم یک شجره صد هزار ورق و صد هزار ثمر شود  
 و لکن جمیع این اوراق و ثمار بکرتی از اریاح خریف و شام معدوم و مفقود شوند  
 پس نظر از اصل شجره بانیه و غصن سدره عروه صیقلیه منصرف نما ملاحظه فرمای  
 که در محل خود سلطان قار و سکون ساکن و مستحسنت و لکن از محبوب نسیم از  
 محبوب بیروال امثال اشکال لایحسی بر وجه بحر طاهر و بسیع این امواج بی  
 و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس نامواج مشغول در اوقات بحر الهی که  
 از هر حرکت و آیات مختار ظاهر محبوب گشته اند ای میم بانفس حمان <sup>نس</sup> مع  
 شو و از مجالست و مجانست شیطان در نقطه عصمت منان متفرک که شاید  
 الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای غریبهائی کشند ای میم  
 از اطلال فانیه شمس غایب باقیه راجع شود و جمیع اطلال بوجوه شمس باقی و متحرک  
 بقسمی که اگر در آبی از عنایت فرماید بسیع بنحیه عدم راجع شوند زهی حسرت



وندامت که نفسی بجز بر فانی مشغول شود و از مطیع قدس باقی ممنوع نامد امی  
 قدر این آیام را دانستند که عقرب غلام روحانی را در سراق امکانی  
 بنی و در جمیع اشیا آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تصح انامل الحشر وین  
 انسا کل و لمن تجدوا العلام ولو تجسوا فی افطار السموات الارض و کذک  
 نزل الامر من ملکوت غر علیاً بی زود است که انامل وجود از حضرت  
 غلام در دوان نبی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بقای غلام فانی شود  
 باری امر بقای منتهی شد که این عباد را در خروج از مابین با حرج نموده متفرد از  
 کل جزئی است که لابد باید با عید باشند حتی خدمت حرم را هم همراهی بر م  
 بعد خدا چه خواهد غلام حرکت نیاید در حالتی که معینم قطرات دموع من است  
 و مصاحبم رفات قلب و انیم قلم و منوسم جالم و جندم کولم و منبرم اعمام  
 کذک القینا علیک من اسرار الامر لکنون من العارین امی

جميع مياہ عالم و انہا جاریہ آن ار چشم غلام است کہ بیات غم طاب شد  
و بر مظلومیت خود گریستہ باری این جان و سرا فی ازل الازل در  
دوست دایم و ہرچہ واقع شود بان راضی و شا کریم وقتی این سہر  
سرنان بود و وقتی دردست شمر وقتی در نام انداختند و وقتی در ہوا  
معلق و نختند و کذ لک فعلوا بنا المشرکون باری ای مریم این لوح را بنا  
بدیہ و گریہ زبیحہ نام نہادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحت نوحہ نمائی و در جز  
باجمال قدم شریک باشی ....

## هوا خطیب علی عرش العالم

یا محمد قبل تقی عظم الله اجرک فی ابنک الذی صعدا الیه کما صعدا بنی محمد

فی اول الورد فی السجین یا محمد تقی ان الدنیا کقدره منبره قدم محنتها راحتها

و سبق نعمتها و راد تبعها طربها اوست محبوب غافلین منبوض غافلین <sup>حت</sup>

و وفادار و چون کیمیا و بلای او خارج از حد احصای می فیها الانسان بالاسم <sup>سمت</sup>

آن یزاه و یعاش مع من لا یرید لقائه لو کان لهما مقام لمرانی مستویاً علی <sup>شها</sup>

و لو کان لهما قدر ما اعرض عنها موجد و سلطانها و غما لالهها ایاک ان

سخرتک حربنا اوسیرک زجر فما عزها ذل و ثروتها فقر و بقاها فنا این

شوکه پرور و ذوبیه الابریر و این شوکه الفراخه و قصودهم العالیة و این

شروه ابجابتة و جنودهم المصفوفة لوسطر الیوم فی قصر کسری لمرآة محلا للنگبت

و الصدی ان اعتبر و اما اولی الثبی لا تخزن باورد علیک اذ انقربک

ونسبتك ونوصيك بالصبر والاصطبار ان ربك هو الامر المحتمر انما ارادنا  
 من الدنيا الا اهلها وانها من حيث هي هي موطن قدمي وموقع اعنمي ومنظر  
 اوليائي ومطلع طهورات قدرتي ومطهر اسمائي احسنى صفاتي العليان  
 ربك الهوسين العليم البهار المشرق من افق سما بيان ربك الرحمن علي  
 صدالي الاق الاعلى وورد في ظل عنياته ربه مولى الآخرة والاولى ما لك العرس  
 والشري وعلى الذين ما خفهم ما في العالم في امر الله رب العالمين .

### هو العارف الحكيم

يا امي والمهينه بطرار حبي طوبى لك وللامه ادركت ايامي اقبلت الي  
 اقبى واجابت اذ ارتفعت ندي وفازت بك كرى اذ اعرضت عنى ما  
 وشهدت بانطق لسانى واقرب بانزل في كتابي يا امي مخزون سبا  
 از انچه وارد شد در اول ورود سخن جمدي را فدا نمودم لامر ما اطلع به الاله  
 یتة

و آن عرصن در میان جوانی جان نثار نمود و با کمال نشاط و انبساط قصد بساط  
 دیگر نمود هر نفسی بجهت آنکه عروج نماید و آرامی کل خیر بوده و هست اگر با تو علم علی  
 فائز شود این نعمتی است باقی و فصلی است ابدی الحمد لله فائز شد با آنچه  
 و مانند آن برای او نیست امروز نظر بخدم استعدا اهل عالم مقام کلمه آنکه  
 مستور است قسم با مواج سحر بیان حسن که بکلمه یا اتمی معادله نمی نماید آنچه امروز  
 دیده میشود چه مقدار از امرای ارض و ملکه های عالم بحسرت اصفای ما عبیدی  
 و یا اتمی جان دوزد و نشینند انصاری گوید الهی الی علیا گوئی بنده من از عرض  
 بگذرد و خنده من تو مگر بر باین کلمه مبارکه فائز شدی مسرور باش حق جل جلاله  
 این است امانت خود را بروح و روحان اخذ فرمود آنچه واقع شد بمقتضیات  
 حکمت مانع بوده ان اصریری ان ربک هو الصبار العظیم الحکیم انه لا یضیع  
 اجر الصابین حسیع اما ان ارض را بگیر میرسانیم و با تقاضاست امر میمانیم

## بهو المغرم المشفق الكريم

يا دوقتي قدور عليك ما تغبرت به الوجوه وذابت بالاكباد نسال الله ان  
يعزيبك ويسليك وينزل عليك ما يبذل احزن بالفرح ويريتك  
بطرار الصبر بحميل والاصطبار الذي وصى به عباده في التتريل يا مهي  
ان الموت باب من ابواب رحمة ربك به يظهر ما هو المستور عن الابصار  
وما الموت الا صعود الروح من مقامه الادنى الى المقام الاعلى وبه يسط  
بساط التشاط ويظهر حكم الانبياء الامم سيدنا مولى العالم والاسم  
الا عظيم الذي به ارتعدت فرائض الامم نسال الله تبارك وتعالى ان  
يعترف لكل ثمرات الصعود واثار الخروج من هذا الدنيا الى الرفيق الاعلى  
لعمري ان المؤمن بعد صعوده يرى نفسه في راحة ابدية وراحة سرية  
ان الله هو الثواب الكريم وهو الغفور الرحيم .

## بهو السامع المحجب

سبحان الله آنچه در عالم وجود موجود صاحبان بصیرین ملاحظه آثار خدا را  
مشاهده مینمایند بلکه هر شئی بنفسه بلسان باطن گواهی میدهد بر قایل  
متفکر سری مقام چند واقع و عکسوت مکان حاجب و بلسان بیکیوید  
یا اولی الالباب کجاست سیر و کجاست خورق هر عماری را جز  
از پی و هر حیاتی را موتی از عقب / یا احمد صاحبان تصوراً بقبور  
در صبح بر سائید علیا منگی و در عشا تحت لحد ساکن هل یقدر احد ان  
یمیز بین عظام الممالک و المملوک و بین جماجم الرعیة و المملوک از حق جل  
جلاله میطییم با یادی قدرت و مهارت می تحقیق بتی بنا فرماید متع  
از فاد زوال طوبی از برای نفسیکه بخین بتی فائز شود سبب و علت  
و بانی این بیت کلمه الله بود و هست چه که کلمه اش انفا احد ننماید در

کتاب محمد است یا احمد شون یا ام الله غیر شونات عالم و ادراکات  
 ام است طوبی نفس فایزت آیات الله قبل عروجا و بعد عروجا  
 و صین عروجا لا تحزن عما ورد عليك اقبل این آیه کبری از ظم اعلی جاری  
 ان الله هو الصبار و یا مرکم بالصبر بحمل و هو استار و یا مرکم بالستر بحمل  
 حین رو در خبر با مالک قدر خیمه مبارکه مرتفع و نفوس موجود یعنی نفوس<sup>سلبه</sup>  
 اتخذوا لانفسهم مقامانی ظل قباب عظیمه بهم المشفق اللطیم و طائفین طائفات  
 کل حاضر و بذکر مناطق امام و چه مظلوم قرائت شد آنچه که هر عربی از آن  
 حیات بوده و ملا اعلی در آن یوم بحضور فائز و از آن لمن صعد مالا تنقطع اما  
 و شماره بدوام ملک الله و ملکوتہ .



بهو المعزى المسلى الغفور الرحيم

سبحانك يا ملك الوجود لهيمن على الغيب والشهود اسألك باللسان الذي  
منه جرت ينابيع الحكمة والبيان في الامكان وبالقلب الذي جعلته مخزناً  
لعلمك واسرارك ولنرا حكمتك واياتك بان تنزل على من صعد لك  
في كل حين دواجر حمتك وامطار غايبك انك انت الذي شهد بك  
كل ذي لسان بفضلك كل ذي بيان بفضلك وكنم ما تريد انك انت  
العزير الحميد ثم نسألك يا اده العالم بان تقدر للذين سبهم اليه بالقرآن  
في كل الاحوال انك انت الغنى المتعال لا اله الا انت العزيز الفضل

بهو الميسر المسفق الكريم

الحمد لله الذي اظهر ما كان مكتوماً في ازل الازال واستورا عن العيون والابصار  
فلما اراد ان يفضله الذي احاط الكائنات وابرار رحمة التي سبقت للملكت

نطق بالكمة العليا وبها نادى المناد من كل اجبات الملك لله ملك الاسماء  
والصفات الحمد لله الذي تعجبى باسمه العزيز على العالم اذا اقبلت الموجودات  
الى البحر الاعظم الذي كل قطرة منه تبشر العباد بظهور ملك الطور ومشرق النور الذي  
سطع ولاح من افاق ارادة الله منزل الآيات الحمد لله الذي جعل الموت  
باباً للقائه وسبباً لوصاله وعلية تحيته وعباده وبه اظهر اسرار كتابه وما كان  
مخزوناً في علمه انه هو المقصد الذي لم يعجزه ظلم الظالمين ولم يمنعه مطامع  
الظنون والادام شهده انه لا اله الا هو والذي اتى بانحى انه هو مشرق صلاه  
ومطلع جماله ومظهر اسراره ومنزل آياته ومعلى بنياته هو الذي بقيامه امام  
وجوه العالم ارتعدت فرائض الامم وماح بحر اسمه الاعظم وبه تحرك العلم الا  
واظهر تالبيه المكنونة وجواهره المخزونة وبه خرقت الاحجاب واشتعلت فتنة  
اولى الاباب في المناب ونطقت الاشياء الملك والملكات ثم اعزته

واجبروت لله رب الارباب والامر في يوم الحساب .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا ايها الناظر الى الوجه لا تحزن عما ورد عليك من قضاء الله رب الارباب <sup>شكره</sup>

على فضله وعطائه وجوده انا كنا معه اخرايامه في الدنيا واول آيامه في الرفيق الا <sup>على</sup>

وحين صعوده استقبله الملائكة والروح امرأ من لدى الله محيي الاموات يا <sup>بيت</sup>

حين العروج كان فريناً بنور التوكل على الله وتفويض الامور اليه وراضياً بقدرته

وقضائه ان قلبي الا على اراد ان يسليتك ويسدل حزنك بالفرح والسرور

انه هو مالك الظهور والباطن هر باسمه الغفور

## هوائے تعالیٰ شانہ الکبریٰ

... اینکه مشاهدہ بینائی کہ بعضی از ناس بعزت دنیا مسرورند و بعنوان مغرور  
این از غفلت آن نفوس است و ہر ذی بصرد ذی نظری شہادت میدہ  
کہ این قول حق است و این بیان از مشرق تبیان اشراق نموده چہ کہ کل عالم  
باینکہ جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت  
دارد شوہ جمیع متغیر لہ معلوم و محقق است نفوسی کہ باین امور دل بستہ اند  
غافلند و از غفلت است کہ باین اسباب ظاہر مشغول شدہ اند....  
... ای سلمان دنیا در مر و راست و غم قریب کل من علی الارض از آنچه  
مشاہدہ بینائی برابر راجع خواہند شد از خدا مطہلیم کہ جمیع اجبای خود را میوید  
فرماید کہ استنشاق طیب گلزار منوی نمایند و ہر نفسی بآن فائز شدہ ابد البقیۃ  
ناظر نبودہ و نخواہد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواہد شد....

مریا عیسی بن بلامکان عروج نمود نفس وجود از طیر محمود خالی ماند ببل قدم صحرای  
 عدم رد نمود و غنایب الهی بر سدره ربانی بحر شوش آمد سراوق عزت برید  
 و هجای رفعت ارشاد خسار بخت بر پرید افلاکهای بلند بر خال تیره نشست  
 و نعره بازول پرورد بر خاست آب گوارا بخون تبدیل شد و صحن فردوس  
 برین بخون آمیخته علی تیر قضای الهی را سینه میسرد و ستان لایق و کند بلا  
 ناقصهای را گردن عاشقان شائق هر کجا خدای است بر صدر احباب وارد  
 آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم بر باید  
 و مشوقان اناز و کرشمه شاید حبیب اگر صد ناله سراید محبوب بر جفا سیراید  
 اگر شربت صیال خواهی تن بزوال درده و اگر خمیر حال طیبی در وادی درمان

پانه میا حزن را بسوختش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در  
کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را محرابش و آب از دیده پاش  
و از بی صبران مباش پیر این سلیم پوش و از ماده ضایعش و عالمی را  
بدرهی ببردش دل بقضا در بند و کلم قدر پیوند چشم عبرت بر گشا و از غیر  
دوست در پوش که غمغریب در محضر قدس حلقه زخم و محضرت انس و  
آیتم و از بر لب عراق نغمه حجازی بشنوم و باد دست مثنی شویم ناهستی  
بگوئیم و نماندیدی بینیم و نماندیدی بشنوم و با سنگ نور سیکل روح را  
برقص آوریم و در حریم جان بزم خوشی بیاوریم و از ساقی جلال ساغر حیا  
برگیریم و بیاد رخ زده ابرکلال خمر شمال در نوشیم چشم را از آب پال کن دل را از

حزن بربود و قلب را از غم فارغ نما و با سنگ میخ برخوان

گر تیغ بارود و کوی آن ما کردن نهادیم حکم الله

## الاقس الابهي

هذا حين فيه يفسلون الابن امام الوجه بعد الذي فدنياه في السجن العظيم  
 بذلك ارفع نجيب البكار من اهل سدوق الابهي ونوح الدين صسوا  
 مع الغلام في سبيل الله مالك يوم الميعاد في مثل هذه الحالة ما منح العلم  
 عن ذكر ربه مالك اللامم يدع الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم  
 فيه استشهد من خلق من نور الهباء اذ كان مسجونا بايدي الاعداء عليك  
 يا عصف الله ذكر الله وثناؤه وثنا من في جبروت البعاطي ثنائس في  
 ملكوت الاسماطوبى لك بما وفيت ميثاق الله وعهده الى ان قد  
 نفسك امام وجه ربك العزيز المختار انت المظلوم وجمال القيوم قد  
 حملت في اول ايامك في سبيل الله ما ناحت الاشياء وترزرت الا  
 طوبى لمن يذكرك ويتقرب بك الى الله فائق الاصباح يا اهل الارض

لا تجرؤا بما يريد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك اترحم من لدن ربكم  
العزيز العلام كذلك قصصنا لك يا ايها المذكور لدى العرش  
لتذكر ربك بين العباد على شأن لا يمنعك البلاء عن ذكر مالك<sup>سأ</sup> الا



قیمت دوم

مختصات آثار مبارکہ حضرت عبدالبہاء

حلّ شائہ

## هوالبهی

ای شیدائی روی دلبر منوی هر عاشقی سرمشوقی دارد و هر دلداده‌ئی  
پریشان موی دلبری تو که دلباخته روی مشوق بزم آهستی چون تویی  
و فاخته روحانی در این بوستان سحابی و گلستان یزدانی بر سر وازاد سینه‌ش  
و آغاز ترانه کن و فغان و مال دنیا که روی آن گل صد برگ خندان در پس نقاب  
شد و جمال آن دلبر حسن در ای حجاب استغفرتنه این نقاب و حجاب  
نظر ضیف بصر ماست و الا آن آفتاب را طلوع و غروب فی حد ذاته نه  
در ملکوت بهایش لایح است

عبدالمجیب عتاس

اهواله

ای رب غفور این طیور شکور را تن اسیر قهر مطور گردید و جان به بیت معمور  
پرواز نمود از دام تا کدان ربائی یافتند تا در جهان آسمان حیات  
جاودانی یابند و بطل شجره امید بستابند و در جنت اسی ملکوت اعلیٰ بر ساء  
بقالانہ و آشیانہ نمایند و با بحان بدیع و نلمات ملیح و تسبیح و تهلیل پرورند  
ای خداوند مهربان این نفوس مرغان چمن تواند و بلبلان گلشن تو  
در حدیقه غفران لایه عطا کن و بخل تجلی ابدی و جلوه ربانی و تقایم سرمدی  
فائز فرما و تا ابد پاینده و برقرار دار تویی امرزنده و بخشنده و مهربان

هواله

ای شمع محبت الله در این خاکدان که بنیان هستی بنیادش بر شفا جزو  
باراست و من و بلایش بشمار حضرت حی قدیم روحی عظیمی مبعوث

فرمود که اساس حیات جاودان نهاد و نفعه ریاض حرم منتشر نمود هر نفسی  
منظر و نظایفه من و خاکشت بغض اسم عظم بروج مسیحائی حیات یافت  
و ملکوت تقدیس راه جست پس چون باقی غرت صعود یافت تحقیقت  
وجود و بقا را بذات کینونت ادراک کرد چه که احساسات در این عالم  
بالتسبه با دراکات در انعام حکم انعکاس آفتاب در دریای آب اورد و آب

علیک ع ع

ای درقه مقدسه از مصیبت آن نمال حدیقه رحمانی گریه مکن مویه مینا  
آن نمال بهیال در باغ و راع عالم امکان وسعت نشو و نمایافت لند  
بخت ابی شافت تا در جو یار مشکبار رحمت پروردگار پرورش یابد  
ریشش بارش نیسان مخضران طراوت لطافت بی اندازه جوید ع ع

## هو الاهی

... ای موقفه بآیات الله جبرج و فرج منها و گریه و زاری مکن رومی مخراش  
و سرگ چشم گریان ابراطراف میاش دست به امن صبرزن بد  
تخل تثبت کن انشاء الله عنقریب کل بان جهان الی رجوع نیما  
و ملکوت تقدیس صعود چه نعمتی اعظم از این است انبیا علیک ع

## هو الله

اینها الورقه النورانیة هر چند مصیبت زریه چلی بود و بلیه کبری ولی انور  
مبارکه باید نظر باقی اعلی نماید و ملکوت ابهی بعد از انول شمس بها هر صعود  
موتبت بمیتهاست و عروج جوار رحمت کبری انتقال از دنیا شتافان  
تشنه لب را در و در آب گوار است عاشقان گلشته را وصول بلعینه  
مقصود و ملکوت ابهی لهذا باید شکوه را بشکرانیت تبدیل نمود و ناله و

وفغان را بذر و ثنا مبدل کرد و علیک التَّحِیَّةُ وَالتَّنَا، ع ع

هو الله

الهی الهی بده امه من امانک انجذبت بنجات قدسک و اشقت  
بنا مجتک و استجارت بجزا رحمتک ای رب انور قمانی بحر الغفران  
و ادخلنا فی ظل شجرة الصّوّ والاحسان و طهرنا عن دُسر الصّیان کتب

انت الکریم الرحمن ع ع

هو الله

ای سبیل آن شخص مجید پدربزرگوارت در مدت حیات در سبیل نجات  
سلوک مینمود و در هیچ قوم حرکت بمنظور نظر عنایت و مشمول لطف و رحمت  
حضرت احدیت بود تا آنکه صعود و ملکوت غیب امکان نمود حال آن  
نخل سعید او نیز باید بر قدم او حرکت نماید تا مظهر الولد سیه امیه شود

الهی آئی ان عبدک المقبول فی عقبته رحمتک المنعوت فی الواجح حک  
 قد صدق الی ملکوت و جانتک ای رب انزل منزلًا مبارکًا و اعزله  
 و اعف عنه انک انت الفور الرحیم و انک انت الکریم العظیم ع  
 هو الله

امی حبیب و فانی بلبل حقیقت از لانه زندان ربایافت و باشیان ایوان  
 یزدان پرواز نمود از گلشن فانی غائب شد و در گلشن باقی منزل و نادی  
 از این جهان تار یک دستک آهنگ جهان بی بود رنگ نمود زنبی بود  
 آسمانی شد از خاکدان فانی بود بجهان یزدانی پی برد محزون مباش و نحو  
 مگرد افسرده نشین آزرده مشو اگر بدانی که در چه آشیانه لانه نموده است  
 احسان بدیش را بسمع جان استماع نمائی که تهلیل و تکبیر و تسبیح مشغول است  
 مطمئن باش که نهال پر برگ و ممری و بامیوه و برمی و سده الموبته الکبری

وعلیک التحیه والتشانی ع ع

هوائیہ

ای امتہ اللہ چون افواج نسا عالم گری چون امواج سیایی باین عالم  
پی نهند و جوقہ جوقہ بدیاری عدم راه بر بند نہ شمر و اثر می نہ فائده و خبر می  
مگر و رقیاتی که در ظل سدره رحمانیت در آیند و بنور صبح هدایت اقی  
قلب بیاریند این و رقات از اقی عزت طالع گردند و چون رُج  
نورانیہ در زجابه ملکوت برافروزند ع ع

هوائیہ

لک احمد یا آلہی بما جاج بحر العفران علی اہل العصیان و لک الشکر یا منائی  
بما جاج اریاح الاحسان علی اہل الایقان رب انت العفور و نحن عرقاء  
فی بحر الذنوب و القصور و جنتک سابقہ و نعمتک سابقہ و فضلک



عظیم و عفو ک عظیم و قد نسبتنا عن البسوط فی و هده القنوط و بشترنا بروح و عفو

بعد الوقوع فی بر العصیان رب ادرك عبدک ... بعفوک و فضلک

فی کل آن و صین و طهره عن الذنوب و اشف له الکروب و استر له العیوب

انک انت العزیز الغفور و انک انت الکریم ارحمون لا اله الا انت

الرؤف الودود ثم اسألك یا الهی ان تؤید تمیک بتوفیقات صمد

و یایدت حامیک انک انت الفضال الکریم لا اله الا انت سلام

المؤمن المبین القديم ع ع

هو الابهی

انہی جو بارضا آن حدیقه غلبا و روضه رضوی و فردوس مزین رضا

بملکوت ابھی صعود نمود گل ریاحین و سنبل و یاسمین کجالات چون بہشت

برین و باغ علیتین و تن بخش افق مبین بود تو کہ کل آن گلزار و سرو آن چنبا

امید چنانست که کفایت آن گلستان را در آستین نجفانی و لطافت  
 آن بوستان را در رخ و چین شمع انجمن شومی و گل چمن و بلبل گلشن گلشن  
 در این باغ آسمی هزار هزار آواز گردی و در این بزم روحانی مطرب و منفی و  
 عنایب گلشن را در ذائق توحید نور بسین باشی و در مطمح آمال بدر منیر از فضل  
 جدید رب قدیم تعجب منما که بنده را موقوف فرماید که منظر آیت کبری گرد  
 و مشرق انوار لالتحسینی و البها علیک و علی کل من ثبت علی عبد الله و هیئت<sup>ق</sup>  
 ع ع

هوایه

ای درقه موفقه و امه الله المومنه مصیبت ارده سبب خزن قلوب  
 طاهره گردیده و فی التحقیقه سخت و شدید بود و مؤثر در قلب این عبد  
 ولی رضا بقضا و خوشنودی در بلا و صبر در مصیبت کبری از لوازم و ایم  
 اهل بهاست صبر کن و تحمل نما علی الخصوص که آن طیر بهای گلشن طایفی

شافت آن مایه تشنه لب بجز حقیقت باخت آن شعاع سبحش<sup>ش</sup> حقیقت  
 راجع شد و آن نجم در اقی ابدیت طالع گشت چون نظر باین موهبت نما<sup>بی</sup>  
 حزن مبدل بسرور گردد و مصیبت موهبت شود ما تو نیز بآن دیار سفر  
 نمایم و بان شاخسار بر پریم دیگر احزان را چه محل فریاد و فغان راجه نسبت  
 فاشگری است علی ما ایدک و آید بهند الفضل العظیم الهی آبی قد رجح الیک  
 عبدک الظاهر المنیر و قیفاک الصادق البشیر المؤمن بایاتک المصدق  
 بکلماتک و الناطق بشنائک و الناظر الی جمالك الواقف بسرک و القائم  
 علی شرفمائک ای رب انه سلك السبیل و تخرج السبیل و ما تحفه سبیل  
 اسيف لتقبل عن الاستقامه علی امرک بحلیل نادی باسمک و دعی الی  
 ملکوتک و بین برهانک و اظهر حججک و نطق بدلیلک و هدی الی سبیلک و خدم  
 احبانک و قام علی عبودیه اصغیاک رب رب ابعده آیه عقرانک

دسته اسنانک و کله اتنانک و سراج عنوک و مصباح عنوک و افدایایک

وارد علیک فائزاً بمقامک خالدانی فردوس جلالک انک انت العفو

العفو الکبیرم الرحیم الرحمن . ع ع

هوائه

... ای کنیز عزرائلی ایام درگذراست و حیات انسانی مانند سراب و

بادیه بی آب چون بنهایت بگری حبارت از او بام و خیال فوق است

اگر نفسی این سراب را سیار و شراب تبدیل نماید و این او بام را بحیات

ابدی تبدیل کند یا آنکه تا بنهایت زندگانی با او بام فانی بگذراند در هر صورت

هر دو بگذرد و هر کس دانه بی افشاند ولی در وقت خرمین معلوم گردد هر

حیاتی که به مات متنی شود از بدایت مرگ است و هر صدمه و بطلانی که

پایانش حیات باشد زندگی و ازادگیست شما اگر در حق نفسی و عاقلانیه

این را بنخواهید که ای پروردگار از صبهای بلا جام سرشار بخش و در سخن  
 مصائب کبری ساغر لیریز بنوشان گردنی که سر او راست است سیر سیر کن  
 و خجری که لائق قربانیت بتلاخ سخن کن تنی که هوشمند است در سببیت  
 بر خاک انداز و خونی که مظهر است در محبت بر خاک افشان این است  
 دعای حقیقی این است نیازندگان آبی و علیک التَّحَمُّةُ وَالتَّمْنَعُ ع

### هو الابهی

ای درت مبارکه آن فرع رسیع باقی علیین صعود فرمود و آن نجم منیر در  
 فلک شیر طلوع نمود آن مرغ سحر در گلشن الهی آغاز نغمه جانپور کرد و آن  
 نهر اکرم سحر عظیم رجوع نمود پس محزون مباش منموم مباش ز فرخنده  
 بتسلی الهی تسلی باش در دژ ملکوت محل اجتماع است ظل حضرت ز  
 دو دو متوقع ملاقات آن ملاقات ابدی است آن اجتماع سرمدی

وآن عیش و عشرت امی غمگین جمع در آن صومعه الهیه جمع کردیم و کل در

آن جهان وسیع بال پرکشائیم یومند فرح الثابتون و یضرع التمر لولون

ووجه یومند تسبش و وجه یومند تعبیر برتقا قره آجرمان بقلوب تنفروا <sup>علیک</sup>

ع ع

### هوالله

التم یا خفور و یا وود و یا خفو و یا مشکور ان عبدک الشکور قد وقف فی

عقبه بیک المعمور ویدعوک برجا موفور العفو و الرضوان لاله المحصور

حق عند طیران و هما الی اوج البحر تدخلما فی اعلی القصور و تسقیا کاس

السور و انحر اللهور من اجها کافور و سمها نغرات الطیور فی صدقہ البحر عند

تسجیر الی جوار حمتک الکریمی یا خفو و یا خفور انک انت الکریم الکریم <sup>للطیف</sup>

الودود ع ع

بِهَوَانِهِ

اللهم يا من استغرق المخلصون في بحار رحمته والتجا المقيرون الى جوار مغفرته و  
ولع لسان المنجذبون بذكره بين خلقه واكل الموقنون على عفوهم مطمئنين بفضله  
وموهبه ان عبدك هذا قد استنصر من نور الهدى واشتعلت نار  
محبته بين ضلوعه والاحتشاد وامن بك وصدق بكلمتك واعترف بوقتها  
واستشرق من فيض الظهور يوم طلع النور واستقام على الايمان استقامت  
لا تزلزله ارباح الامتحان ولا زواج الاقتمان الى ان ترك هذه الدار النائية  
ودرج الى الدار الباقية متمنيا لقاك متذائمين بك منجذبا اليك  
مطمئنا بفضلك ونعمتك رب اغنني من ملذات اجمال واقع عليه ابواب  
القرب والوصول وادخلني في حديقته الغراء واجعل لي كلمة تبارك العفو والاحسان  
والبسمه رواه الجود والامتنان حتى يتباهى في محبته سبحان ويشكرك على العفو

والفران انك انت الكريم الغري المنان لا اله الا انت الغفور الخوارق

الرحمن الرحيم عبد العباس

هو الابهي الله ابهي

التم ان هذا طير طار الى رياض عنوك ومنفرتك هذا نسيم قد رح الى صديقك

وموئلك هذا عبد قصد جوار رحمتك اى رب اكرم مشواه واحره في جوار

شجرة طوبى واقع عليه ابواب القاد والدرج العاليا واشمله بديع الطاف

الطغي والبسه من حلال العطاء وانك انت الكريم الرحيم ع ع

هو الابهي

اى وعظا ونوبى انى اتوسل اليك والتفرج بين يديك واشتبت بنيل

خفرك ان سهل الى ملكوت عنوك واحسانك ان تثل عبدك الذى تصد

اليك وقد عليك بمحطات اعين رحمتك وتحوض في جوار منفرتك



سلطان فردايتك وتجعله مكللاً بكليل الصبح بموهبة ربانيتك ومنواله  
بعصوك وغفرك في فيتك الاعلى يا ربى الابهى اى ربّ هذا ضيفك على  
برحمتك الكبرى واودخله في جوار الطائف يا ارحم من فى الارض و السماء  
انك انت الصّوّ العفوّ الرّحمن الرّحيم والبهاء عليه من خضرة قيومتك يا ربى  
الكريم و غافر الذنب العظيم ع ع

هو الله

الذى آلمى قدام طمطم رحمانيتك وواج ارياح شطرو حانيتك قد اشرق  
نير القرآن من مطلع العفو والاحسان على اهل الامكان ازال ظلام  
فانسل اليك يا رحيمي ويا رحمن ان تظهر عبدك الراج اليك الوافدي عليك  
الواردين يديك عن دضر الذنوب في عالم الامكان واعرفني بحر الطاف  
واغسله في متسل بارود شراب البسه روار العفوين الابرار و طيبه برانحة

طيب الامنان واخلده في فردوس الجنان وانقذ من عين السحويان  
 وارزقه لعلك في جوارك انك انت الرؤف الغفور العفو الكريم المنان  
 ع ع

هوائه

آلى آلى ان عبدك المستجير باب رحمتك والمستعين بك في عنته رحمة  
 استغيت بك ان تجيره في جوار منفرتك قد رجح اليك وقد عليك  
 براء العجز والسكنة والافتقار يرجو عفوك وصبحك يا ربى المحتر وشتاق لعلك  
 ويتمنى وسالك ويمس الطائف فينظر احسانك اى رب انه قد عبدك  
 وخدمك وخدم احبائك وقام بعبوديتك وعبودية ارقائك وقضى ايامه  
 فى ذكرك وتسلخ امرك وتروج دينك واعلا كلمتك ونشر امارك وسطوع اولئك  
 اى رب الكرم وفود عليك وحضوره بين يديك وكل سروره وتم حموره  
 بدخوله فى جنه القفار واستطلاقه فى ظل سدره المنتهى واجتماعه من شمرات

شجرة طوبى وشجرة من عين التسنيم في الحديقة العليا وموانئها مالك  
الابى اى رب ايد تجله السعيد وذوى واثبه على اساع مشربه الاعلى و  
السلوك فى منح اجالك الذين يلوح وجوههم كالنجوم النور، انك انت  
الكريم الرحيم الرحمن ع ع

هوائه

اللى اللى ترانى اعفرو حى تراب الدل لعة فدايتك و اطلب العفان  
لبيدك الذى ترك الامكان وطار بجناحي الاشواق الى غيب الاكوان  
رب انه وور عليك و فدير جابك طالبا عفوك راجيا فضلك  
قطر الطمورات رافك فاخفله وضميحه التى رجعت اليك منجدة  
بنفحاتك متوكله عليك انك انت العاف والعافى الواهب الكافى  
الوفى و الحمد لك يا من خاض العصاة فى غمار رحمة الكبرى انك انت الكريم  
ع ع

## هوائه

ای طالب رضای حق مقام رضا بسیار مشکل است و عظم آرزوی  
اهل بهاسالک در این مقام بکلی از خود بخیر است آنچه واقع در دوش را  
درمان و خوشتر از امر هم سیرج الالقیام است در این مقام جبار او فایزند  
و بطار اعظم الا شمارند مصیبت امریست دانند و کربت را مسرت شمارند  
فرح و سرورش در نمی گردد و فیض جوشش ابدی بر سریر سلطنت و استقلال  
جلوس یابند و با عظم آمال مانوس شوند و لک من فضل الله یونیه نشانی  
و الله و فضل عظیم ع ع

## هوائه

ای آوارگان راه حق جهانیان را آئین دیرین چنین است که دشمن را  
و بدخواه حق پرستی و معارض دوستی لهذا از آنچه واقع و لنگ مساید

و نام و سنگ جوئید آهنگ جهان دیگر کنید و نعمه دیگر زید و در بهوانی دیگر  
 بر پرید با دو محبت الله نوشید و شه معرفت الله چشید و جرعه صبا  
 توحید بنوشانید ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربانی از پیش چه  
 و چه ستم قاتلی چشیدند و چه زهر طاعنی نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود  
 و آن زهر عین شفا و آن رحمت رحمت بود و آن مشقت راحت نظر بقا  
 باید نمودند بدایت اگر نظر با غار نمائید زید را عزت و راحتی فرید و اولید را  
 خوشی و شادمانی جدید ولی عاقبت عذابی شدید و کلمتی پدید ولی <sup>مظلوم</sup>  
 دشت بلا شنید که بلا روح المقربین له الضار ادر بدایت سهم مسموم ولی عا  
 عزت ابدیه مقرر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیه ثبوت و محضوم  
 نظر باین مقام نمائید زیرا آن عزت و نیویه خوش درخشید ولی <sup>لست</sup>  
 مستعمل بود سر است آب سایه است آفتاب تاریک است

نه تاناک پس لسان شکرانه گشاید که باین موهبت عظیمه فائز گردید

آواره راه خدائید و بچاره آن محبوب بیتما و علیکم التحیة والتسارح ع

هو الاهی

الهی آئی انی اناجیک فی خفیات سری ہویۃ قلبی بلسانی فی حیح اللیالی

متضرعاً الیک متدلاً باب حدیثک ان تخص بعدک التصاعد لک

فی بچارحمتک و شوق علیہ بانوار مغفرتک و تفضیل علیہ سبحان موبتک

ای رب آنہ عبد آمن بک آیاتک و صدق بکلماتک و نبش فی یومک

و خدم اجابتک و انفق فی سبیلک و توکل علیک و اشاع و کرک و اذاع

صیحتک و قام کل القومی علی عبودیتہ اجبا اللہ فاغفر لہ ذنوبہ و استر

عیوبہ اجرہ فی جوارحمتک الکریمی و اسکرہ من حیلک المجموم الفاضل من

کأس و باق من معرفۃ اللہ ای رب اذخده فی ملکوتک الاعلی و انظر بوجہات

عین غایتک الکبریٰ ظلّ علیہ سدرتک المصنّعی و اسمعتمات الورقاع علی  
 شجره طوبی و وقفه بالتقارنی الاقی الابهی انک انت النور الودف الرحمان  
 ای پروردگار ای آمرگار این بنده بزرگوار از جام محبت سمرست بود  
 از یوم الست می پرست بخدمت اجابت مشغول و بعبودیت آشت  
 مآلوف ذکرش سبح و تقدیس بود و در دش تریل و تملیل سجان نشانی  
 نمود تا آنکه بگامرانی رسید شب روزومی نیاسود در اتمی نمود بلکه هر دم  
 همدم خدمات بود و هر نفس نفس دوستانت بسا شهماکه با چشم گریان  
 و قلبی بر بیان ناله و فغان نمود و از فرقت حضرت احدیت سوزان گریان  
 بود تا آنکه از این عالم فانی بان جهان جاودانی شافت و در جوار رحمت کبری  
 منزل مآلوی حبت پروردگار او مهربانی و تو بجا بر بی سرو سامان ای  
 بنده دیرین اقرین حضور فرما و از شهید و شکر لقا کاش شیرین فرما ظلّ

شجره وحدانیت ماوی دود و ارکو بر بقا در محصل تقاسیر اب کن توئی مهربان و توئی

غافر و توب هر ما توان و توئی آمرزنده کن بکاران .

ای متعلقین آن بنده آسمی آن مرغ چمنستان عرفان هر چند از این جهان

پرواز بان جهان کرد ولی آن محمد سده ثابت بر عهد و پیمان بود و خادم بندگان

رحمان در مدت حیات قصدش عبودیت یاران بود و متهامی آرزوی

بندگی آستان افضل و موهبت الهیه موفق بان شد و در ملا اعلی مقبول

و ممدوح و مقرب در گاه کبریا گشت این است موهبت عظمی این است

عنایت کبری با وجود این فوز و فلاح نباید محزون و دخنون باشد بلکه باید

در نهایت سرور و جوش کز آن غریب غمخور مشغول گردید که او را مژد و متوق فرمود

و انشاء الله شمار نیز از آن بحر نصیبی است از آن نهر بهره ئی و الباء علیکم

ع ع



## بهوالبهي

آسى آسى انى كل عجز واتصال وتصريح وتخشع وتذلل وانكسار ناجى الى ملكوت  
احديتك البسط الكف الرجاء الى اقر رحمتك ان تغفو وتغفر والد عبدك  
الذى تمسك بهمك ويشاقك وتزج به فى غمار جمك الكبرى وان تغفو  
وان تغفر لوالده التى آمنت بك اياك وتمسك بحبل شياك وسلمه  
بذاته بلحظات عين عنائك وادخله فى تحبه بحر الطائف وغفر لك اى رز  
ايه عطشان فى ظمان فاستقم من معين جودك واحسانك وشاق اشرق عليه  
الطائف وتذلل عزه بفضلك ومنك اغفر جميع من انتسب اليه  
بغفوك وحلمك وكرامك انك انت الغفو العفور ع ع

## هو الابهی

یا من انجذب بنجات الشمس چون بس حقیقت اراق تقدیس طلیح نمود قورجانی

افاضه گشت مغناطیس اعظم و قطب امکان ظاهر و آشکار گردید معادن کریمه

شد بحر و مد محروم ماند شکر خدا را که حقیقت آن جان پاک حدی لطیف بود که منجذب

مغناطیس حدی گشت و پروانه جانسوز بود که پیرا من شمع شب افروز شد و ما

سعید بود که بدیعه عرفان ای یافت و ما همی تشنه بود که بحر اعظم می برد و عینیب

مشتاق بود که گلستان محبوب آفاق شافت و لک من فضل الله یؤتیه من یشاء

و الله ذو فضل عظیم و البها علیک علی کل من انجذب بنجات القدس فی کل الایام

و استقل بان الموقده فی سدره الانسان ع ع

هوائه

ای یاران و حافی عبدالهبا، قسم جمال بها که ملا اعلیٰ لسان بتائش شما گشود  
و چنان تجسین نمودند که اهل ملکوت ابهی بوجد و طرب آیدند زیرا در سبیل رحیل  
چنان قدم باستی نمودید که نظر لطیف جمال قدم و تعظیم احبابی اسم اعظم گشتید  
اشهد بانکه که از نزول بلا مضطرب نشدید و مترزل نگشتید در آتش امتحان  
و هب ابر بر شفته و باد لبر و بخور اسما بر بناجات و گفتگو مشغول گشتید ارب  
مذای یا بهاء الابهی بنده نمودید و در سه ستر آدرگسار تابی الاعلیٰ گفتید از غلغل  
و ضوضاء اهل بغضا اشفته نشدید این ارقیب لازم و مفروض است البتة عاشقان  
جان باخته اسیر ظلم خوانان گردند و پروانه های جان سوخته بر ارض غیر سفتند  
آن اسیری اسیری است و این سوختن از سوختن است عقرب ملاحظه  
خواهید نمود که جمال ابهی از برای این بندگان ضغای خویش چه عظمی برپا نمود

و چه بشت برینی تائیس کرده و چه خست نعلیمی ترین داده سرور و جوار است و نغمه  
 طیور و کاوش از جا کافور و آسنگ مرغان چمنستان حقیقت است که مطلقا  
 میرسد و ما با بار الهی است که دلوله در ملکوت الهی اندازد و علیکم التحیه السباع

### محواله

ای یاران خوششان آن متصاعد الی الله هنگام جوش دلهاست و خروش  
 و استماع بانگ سرور و ملکوت الهی ای یاران چنان بار موعده آیه بر آید  
 که آن جان و حافی در اقی رحمانی بوجد و طرب در آید و شوق و شغف یابد که آن  
 یاران من خویشند نه بیگانه فرزانه اند نه دیوانه هوشمندند نه مجنون و دانشمند  
 نه بیغشون متعجب از نور هدایتند نه متعجب از ظلمت هلاکت یاران میثاقند  
 و پروا گمان شمع آفاق بسیل پیمان جانفشاند و در طریق رحمان دان و ندان  
 از صوت مرغ چمن آبی در آهتر آید و از ارکان غدلیب رحمانی در نشسته و آ

از طوفان امتحان نجات یابند و از آتش آفتابان مان جویند بنیان پیمان را احاطه  
و بوستان عهد را حارس طوبی لهم طوبی لهم بشه من استقل فی ظل  
رایه الله الممتوجه علی صروح الحمد بنسائم الهدی العظیم و البها علیکم جمعین ع

هو الله

نامه شمار سید و از مصائبیکه بر شما وارد عزن الم رخ نمود و سبب تنف  
و تحسیر گردید ولی با جمیع از این ساغر و میا سر مست و نوشیدن این صهار چو  
در بیل حضرت کبریاست مقبول اهل صفاست و این جفا مانده و فاسد  
سرد قلوب اصفیایا انسان جفا بنید مظهر و فاکر دو و تا بلا نیاید مظهر مست  
کبری نشود / سینه زمین تا خراشیده مگر دو گل دریا صحن نیاراید خست  
تا میشه شاخ و برگ خویش بنید نشو و فاکند پس شما از این درد و الم همدم  
انده و غم نشوید نهایت سرور تحمل این عذاب موفور کنید و انشاء الله آمین

شام فتمی شود و صبح نورانی طلوع نماید و این دی بگذرد بهار و حانی رخ نماید  
آنوقت این تعب و مشقت جسمانی نیز زایل گردد و آسایش و راحت از هر  
جسمی میسر شود یومئذ یفرح المقربون و علیک التهنیه و التهنیه ع ع

### موانع

ای یار قدیم عبدالبهاء مصائب و بلاهای سبیل الهی موجب ناامنی است  
زیرا نتیجه عظیمه اش الی الابد حاصل ملاحظه نما که یزید چه نتیجه از سلطنت عظیمه  
حاصل نمود و چه ثمره از راحت و رخا و عزت و جشمت دنیا برد عاقبت آن  
سلطنت عین نعمت گشت و آن عزت ذلت کبری و همچنین در حال  
حضرت سید الشهدا روحی له الفداء ملاحظه نما که آن طعن لعن و سب و شتم  
اعداد و ذلت کبری و سگان خون مظهر و سلب اموال و اسیری اهل  
و اولاد چه نتیجه مبارکی داشت چگونه عزت ابدیه بود و سلطنت سرمدیه و حیا

بی پیمان و علویت جاودان لهذا ارشتم دلوم آن قوم دگیر مشواگر چه گریه دمویه

آن جناب نیز از قوت قلب است نه سکوه از طعن ضرب ولی محض

تسلی مرقوم میشود... وعلیک البهار الابهی عبدالبهاء عباس

هوائه

ای یا حقستی عبدالبهاء شد اند و بلا و اذیت و جفا و ظلم دستم اهدا پر چند

بی منتی ولی احمد سه یاران بقوت رسوخ صبور بودند و شکور مانند جبال آسه

استقامت نمودند و از رواج و عواصف ادنی فرغ و جزعی حاصل گشت بیرون

قاطع ثابت نمودند که بهائی حقیقی هستند و دستان صمیمی نفوس ثابته درین

آسی ای کاش جمیع یاران چنین بودند و صبر و قوت نمیکین بنمودند احمد سه شما

گوی فلاح و نجاح از این میدان ر بگردید و قوت ایمان ایقان ظاهر فرمودید

لذا ایقین نمایند که نور حقیقت در آن مملکت چنان بدرخشد که ظلمات صلا

عود نایب و گرو و این برکت صبر و تحمل احباب و موارد بلاست فاشکر و الله بما  
 جعلکم قد و ملاصفیا، ولهم فیکم اسوه خسته فی سبیل الله محزون باشید و خون  
 گریه در موارد بلا فی سبیل الله بزم سرور بسیار آید و جشن شادمانی و کامرانی پریا  
 نماید و فیکم الباء الابهی ع ع

هوائه

ای یاران با وفا علی ابی هر چند جمیع دوستان میدان عرفان سند الیما  
 برانند ولی نفسیکه در آسمان افتادند و در آتش اقطان چهره افروختند و قدم  
 ثبوت استقامت نمودند آنان امقامی دیگر و نمرتی دیگر و مویبتی دیگر است  
 در ایام خوشی و آسایش هر نفسی خود را مطهر بخشند از لذت و آسایش بند ولی روز آرز  
 معلوم و واضح گردد یکی مانند ذهاب بریزد آتش آسمان جلوه نماید و رخ گشاید  
 دیگری مانند نحاس منجوس انفسرده و پیر فروده و سیاه رو گردد یکی چون شمع



شاه انجمن شود و دیگری مانند بوم شوم در گوشه گلخنی حفره مائنی جوید کی فریاد  
 یاببار الاهی بلند کند و دیگری نعره آئی برین من الله زنده می سرست صبا  
 شهادت کبری شود و دیگری محمود خمر غرور گردد و باطل شرور پیوسته گردد  
 باری شاکه کنی خدا را که بفضل و موهبت الهیه در صراط مستقیم ثابت نماید  
 و عقرب ثابت خواهد گشت هر چند بچهاره و آواره شدید ولی عقرب  
 شادمان و کاهران خواهد شد صد هزار آسودگی فدای این آوارگی و  
 هزاران سرور و جود قربان این کاس مزاجها کافور از خدا خواهیم که سبب بود  
 دیگران شوید و اسباب مسرت دل جان و حکیم آئینه و التنا ع

هو الله

ای یاران با وفا آنچه مر قوم نموده بودید ملاحظه گردید از معانی انجذابات روحانی  
 استکار و از آن گلبانگ پهلوی آسنگ بلبل منقوشی پدیدار زیر ابرو بان قاطع

بر محبت نیرالامع بود و علامت عبودیت بعبه رحمت آن یاران با وفا  
 هر دم بهر طرف تیر خفا هستند یعنی اودیت اعدا و شتمت بلها و طاعت جملها  
 و تکفیر آنها و جرم ستمکاران و تضمین عوامان خلاصه از هر جهت سهام  
 صدقات را هدف با وجود این الحمد لله در مصون حمایت حق محفوظ از قیور  
 و مصون از قصور ثابت و پایدار مستقیم و همیشوارند این است موهبت پروردگار  
 چنانکه خطاب بنورسل وادی کل در قرآن عظیم میفرماید فاستقم كما أمرت  
 زیرا محبت الله مانند سراج در زجاج امتحان بر فردو دگی اسیر نخر کند  
 و گوی زهر را شهید و شیر نماید گوی چون یوسف بزندان افکند و گوی چون  
 سید صبور خمر تسلیم نخر نماید گوی مانند مسیح ز نیت صلیب فرماید گوی مانند ابن  
 بتول در ارض طغ شهید کند گاهی مانند خلیل آواره کند و گوی مانند نوح  
 بناله و نوحه اندازد این است سمت و صفت محبت الله خوش نفسی که

بان بزرگواران نداناید از وفات اهل نجات متعلقین و متعلقات اسیر  
 حسرت نشوید، و عبرت از دیده مبارید زیرا آن غنچه های محبت اند دریا  
 ملکوت ابی شگفتند و آن اسیران حرمان محرم خلوتگاه لاهوت گشتند و آن  
 بمباران شفای حقیقی یافند و آن گمشگان بیابانگاه الهی پی برزند چنین  
 نفوس موجودند مفقود معمورند منطمور طالعند نه اقل صاعدند نه باطل  
 از دین نیستی بجهان هستی شتافتند و از روزنه قاشقه شمس بجایافتند  
 علیکم وعلیهم التحیة و التنازع ع

بهوالله

ای همدی بنور بدهی دست عابد گاه خدا بندنا و سکرانه کن که ای  
 پروردگار ستایش ترا که این بنوار امانا نو کردی و این مستند را بلنج روان  
 دلالت فرمودی این قافله گلشنه را کعبه مقصود هدایت فرمودی و این ما

تشنه لب از معین عین نسیم نوشانیدی پس اگر در دلمان صد مهر از زبان  
 بکشایم و بهر زبان حمد و ستایش تو نمایم از عهده سگ الطافت در نیایم که  
 چنین موبه‌ی مبدول فرمودی چنین احسان ایگان داشتی ای یزدان  
 مهربان ثابت نما و ثابت کن مستقیم فرما در محفل اسرار محمد و ندیم کن ای  
 کریم توئی صاحب فضل عظیم انک انت الرحمن الرحیم ع ع

مبواته

ای منجذب نجات الله از جهان بپراز شود از آنچه در اوست در کنار شمع  
 آفاق شود استفاضه از کوب اشراق نما و آفاق اروشن کن تا کلمه جا  
 در قلب امکان نفوذ نماید و نجات قدس آن صنمات را معطر نماید این ایام  
 عمر بسر آید این بلا منظومی گردد کاری کن که از باغ زندگانی بری برداری  
 و از مرزعه آبی خوشه یصنی ملاحظه کن که در منهای هستی گرد نبایستی بیاوردی

و هیچ دستانی سودی نبرد و طرفی نبند و مگر آنکه در کشت زار هدایت محکم تحقیقت

افشاند و البهار علیک یا من اجبه الله ع ع

هو الله

ای امته الله راضی بقضا باش هر نوع که تقدیر مجری ینماید خوشنود کرد و همچو کمان  
سما که آنچه آرزوی انسانست خیر انسانست چه بسیار که آرزو عدو جان است

و سبب ذلت بهوان پس امور را بید قدرت تسلیم نما از خود خواهش مدار  
القبض شامل گردد و آنچه سبب خیر توست حاصل شود و علیک التحمید و الثناء  
ع ع

هو الاهی

ای مقربان درگاه حق در ملا اعلیٰ مذکورید و در ملکوت ابی مشهور و در لسان بل  
تقدیس منعت زیر امان برت اعلیٰ شتید و موقن بطهر حضرت کبریا  
توجه بملکوت ابی نمودید و شبث بعروه و ثقی از عین یقین نوشیدید و بحمل

متین تمک جسدی در بحر عطا مستغرقید و از نور و اقیانوس مقبوس هر یک  
 در دو قمر علیین سر و قمر بدی استعدید و در نسبت برین سر و اقیانوس قدر این فصل  
 عظیم را بداند و خود را فانی محض و فقر صرف و محض انکارید آنچه فانی کرده  
 باقی ترشویید و آنچه فقیر تر گردید غنی تر شویید از جندی بقدر ستمندی است  
 و بزرگواری با اندازه خاکساری این است سمت مقربین این است <sup>صفت</sup>  
 مستقین و الهاء علیکم ع ع

### هوائیه

ای شتاق بآفاق غم مخور گریه کن مویه نما ناله مفرمانه نوحه موحه انشالله  
 بعد از ترک این طلسم خاکی در جهان آسمی در وفاق و لبر آفاق درانی و زهر فرا  
 بشهد لقا تبیل منائی و در خم جبار ابرو هم وفا التیام دهی از بادیه بعد بساط  
 قرب شتابی و از گلخن فرقت راهی بسته ماند مرغان چمن در گلشن و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
ع ع

### هُوَ الْإِبْهِي

ای مبتلای آلام از مصائب وارده و مشقات حاصله و بلاهای متوالیه  
محرزون مباحث جمال قدم روحی لاسمه الاعظم فدا دردت دیده که افق  
امکان بانوار ساطع لاج بود آنی راحت نفرمودند و دقیقه آسایش نیافتند  
صد هزار بلا در سهرانی وارد و صد انواع زرایا در سردمی حاصل با وجود این در  
جمیع احوال از موارد بلا انظار سرد فرمودند پس تو که گریبان محبت حقیقی  
او چاک کردی شکر کن که در موارد بلا شریک و سهم دلبسته هستی و انبیا  
در ملکوت ابی انیس و صلح بلا اعلیٰ از فضل الهی امید دارم که غیبتی در حق  
آن جناب واقع شود که در جمیع شؤون مسرور باشی . ع ع

## هوائے

ای غیب دل خون غم مخور غمخوار مهربان داری محزون مباش مخدوم بزرگوار  
داری هر چند در دمای سخن آلام مستفهم ولی سفینه بجائی داریم هر چند  
دظلمات مصائب و بلا گرفتاریم ولی مهتابانی داریم بلجی چون ملکوت  
ابهی داریم و ما منی چون حصون ملا علی دیگر چه اضطرابی چه احتراقی چون  
دظلمت میاتی ع ع

## هوائے

ای عبادتی و اما رحمان، عشق ز اول سرکش و خوبی بود - تاگر نزد آسمان  
بیرونی بود از لوارم حب صادق کل بلا یا و سخن سابق و لاحق است عشق  
مفتون همواره آغشته سخن است و شاق دیدار همیشه آواره دیدار فغم ما  
عقلان جنبش پین از سر لیلی غافلند کین که است نیست جز بمنزله خرم سوز



لهذا در جمیع قرون اعصار برابرند تیر بلا بودند و مقبول سیف جناب  
 گاهی جام بلا نوشیدند و گاهی سم جناب چشیدند و دومی آسایش و راحت  
 ندیدند و نفسی در بسر عافیت نیارمیدند بلکه عقوبت شدید دیدند و بار محنت  
 هرگز نیکو نشیدند و در سخن زندان دل از جهان جهانیان بریدند لهذا اکثر  
 اولیای الهی در شهید فدا شهید گردیدند صبح بدی حضرت اعلیٰ در افاق فدا  
 انول فرمود حضرت قدوس بد بر شهادت کبری مانوس شد جناب با  
 در قربانگاه عشق فتح باب نمود حضرت وحید در میدان جاننازی فرید گشت  
 جناب نجانی در دشت بلا قربانی شد حضرت سلطان الشهداء بمشهد فدا  
 شافت جناب محبوب الشهداء در قربانگاه الهی بشارت کبری یافت  
 حضرت اشرف در معرض شهادت بشرف عظیم مشرف گشت حضرت  
 بدیع در مورد فاسجان ربی الابهی گفت شهدای ارض یا ساغر صبا

شهادت کبری را بنیابت خلاوت نوشیدند شهدای شیراز در میدان عشق  
 بانمده و آواز جانبازی نمودند کسنگان داشت نیز یار جام لبریز سرست گشته  
 شهدای تبریز در میدان جانفشانی شوری المیختند در تخری نمودند جانبازان  
 رب اتمم علینا هذه الكاس الطافه بالرحمن فریاد نمودند شهدای اصفهان  
 بنیابت روح در میان جانفشانی کردند خلاصه نوک خاری نیست که خون  
 شهیدان سرخ نیست و ارضی نیست که بدم عاشقان نگین نگردد مقصود  
 اینست تا بدانید که تحمل بلا با و محن و شهادت در سبیل ذوالمنن از این دیرین  
 عاشقانت و نهمی آرزوی مشتاقان پس سگر کنید خدا را که ایا  
 سناو جرمی نوشیدید و از بلاهای سبیل آن دلبر ستم قاتلی چشیدید یا  
 زهره شهید و سگراست و این تلخ ز قند کمر است فیا شوقی کل بلا  
 فی سبیل الله و یا طربا من کل مصیبه فی محبه الله و یا طوبی لمن ذاق مر محضا

جَبَّالِ اللَّهِ وَيَا طُوبَى لِمَنْ خَاضَ فِي سَجْرِ الزَّيْتِ شَوْقًا إِلَى تَعَارُفِهِ دَرِهِمْ  
 بَادِي صَدِّ شَكْرًا نَمُوْدَ كَمُورٍ دَلَّابِلِ بَدِي شَدِيدٍ وَمَعْرُضِ جَبَّالِ بَحْرٍ  
 كَرِيْمًا كَرِيْمِيْدِ عَاقِلَانَ رَحْلَاتِ اِيْنِ كَأْسِ نَحِيْرٍ وَوَلِي عَاشِقَانَ اِنْشِيْءِ  
 بَادِي مَرَسْتِ بِرَطْبِ هَرُوْدِيْدِ مِيْنَا كَهْ رُوِيْ اَنْ لُبَّ رَعْنَادِيْدِ اَشْتَمَّةِ كَرُوْدِيْدِ  
 جَانِقَشَانِي نَمُوْدِ هَرُ كُوْشِ شَنَا كَهْ اَنْ نَعْمَةَ رَبَانِي بَشْنِيْدِ مَسْمَعِ اَرْفُطِ طَرْبِ  
 جَانَبَارِي نَمُوْدِ پَرُوْدَانِهِ عَشْقِ حَوْلِ سِرَاجِ اَلْهِيْ اَبَالِ وَبِرِ سَبُوْرُوْ وَبَسْمَدِ حَبْتِ  
 دَرِ اَتَشِ عَشْقِ بَرَا فُوْرُوْ مَرَعِ بِيْكَانَهْ رَا اَرْ حَرَارَتِ اِيْنِ اَتَشِ هَبْرُوْ نَصِيْبِ نَهْ وَطَرِ  
 تَرَابِي رَا دَرِ اِيْنِ دَرِيْمَايِ اَلْهِيْ نَوْضِ دَشْنَانِي نَيْسْتِ اَكْمَدِ لَعْنَةِ شَامَا مِيْمَانِ اِيْنِ  
 دَرِيْمِيْدِ وَمَرْعَانَ اِيْنِ صَحْرَا وَبِرُوْدَانِهِ اَمِيْ اِيْنِ شَمْعِ وَبِلَبْلَانَ اِيْنِ حَمِيْنِ  
 وَعَلَيْكُمْ اَلْبَهَارُ اَلْبَاهِيْ ع ع

## هوائیه

ای آینه آینه اراضیه المرضیه از وقوع این مصیبت گریه کن مویه نماز مغزاش <sup>شد</sup>  
حسرت ز دیده و پیش آن گل بگستان آبی شافت و آن مرغ سحر گلشن <sup>بر</sup>  
پر داز نمود آن آواره صحرای فراق پیاده آفاق شافت و آن ماهی <sup>شسته</sup>  
بجوگر یار راه یافت گریه و مویه از برای نفوسی باید که در عذاب ابدی <sup>خواهند</sup>  
افتاد و در حرمان سردی مبتلا خواهند گشت ع ع

## هوالاسی

ای آینه آینه هر چند این مصیبت جانگداز و جگر سوز است و سبب آه و فغان <sup>شد</sup>  
روز و لی بعد از مصیبت عظمی و زریه گری که کبد امکان بنا بر حرمان <sup>بگذاخت</sup>  
و جهاز آتشکده و رفت پر حرقت ساخت چشم کیمیا ز آگریان نمود و قلب  
آفاق را بریان کرد باید در هر ماتی صبر و تسلیم نمود و تسکین <sup>شعله و</sup> سبب

کرد زیرا با وجود طوفان عظیم موج شدائد و الم و ماتم را تا تیر شدیدنه و با وجود خنجم  
 جلگه گاه مجروحی اعضا را اثری عظیم نیست پس تحمل این مصیبت نما و قتل  
 بدرگاه احدیت کن آن طیرم بطارلاً اعلیٰ پرید و آن ماهی تشنه لب بدریای  
 ملکوت ابهی تناسفت

..... اگر پرند و آبشیمان طیور رحمانی پرود و سرفی  
 بگلستان رحمانی خرامد کوبگی باقی ربانی صمود نماید شمع محفل بزدانی در آید  
 نباید محزون شد و مغموم گشت زیرا در حق او صرف عنایت است مهبت  
 است مرحمت است طوبی له و حسن باب

.. آن گل گلزار محبت است آن نوکل رعنا گلخن دنیا روی بپوشید

ولی در کس ملکوتی بی بخت و چهره کشد و دوشادگشت گریه کن

مویه نما زاری کن بقراری منا اگر بدانی که در چه مقامی مستراست

تستی نام یابی و سکون کلی جوئی ع ع ع

هوائه

الهم یا کنفی المنسبح و ملاذی الرفیع ترانی سأل العبرات و صاعد الزفوت

دشته السکرات بما تمسیتی المصیبات و تابعت علی الزیارات و هی

صعود عبادک المخلصین الطیبین الضامرات الصافین السرایر المضمین الی ذلک

الطیب الطاهر رب ان هوالا سمعوا منادیا ینادی للایمان ان <sup>امنوا</sup>

بر کلمه فآمنوا و استغفروا و استضاءوا من مصباح الهدی و سراج الملالا <sup>علی</sup>

و السوال السار التي توفد قضیة فی الوادی المقدس طورا تحقیقة فاران العرفان

و قاموا علی نصره امرک فی جمیع الآفاق و قاموا علی ذکرک بین اهل الوفاق

واخذوا نصيبهم من نور الاشرار وسالت منهم آلام حبا بجاك وشوقا

لغائك وتوقا الى جوارحك فاهتزوا اهتزازا رفعم الى عقبته قدسك وحسنا

رحمتك رب نه طيور انفت غياض الشرى والفت ياض الملا<sup>على</sup>

ورجت اليك بقلب طامع بالوفاء رب هيا لهم الاوكار في السد المنيه و

اسكنهم على افان شجرة طوبى واعرقهم في قديم الكبرياء واخلمهم في جنان النفران

واخذهم في صدائق الرحمن واطلمهم بالسجود والاحسان حتى يسجدوا بحمدك في جنه التراب<sup>بن</sup>

ويتسرفوا بابدع الاحسان على الافان بفضون الاحسان انك انت الكريم الرحيم

اللطيف المنان وانك انت النور الرؤف العزيز الوهاب عبد البها عباس

بهواته

رب ورجاني اني اتضرع الى ملكوت رحمتك ان تغفر لعبدك المتساع

اليك المتذل باب احديتك المسكر الى عزة الوبيتك رب نطل عليه

غمام الغفران واغرقه في بحر العفو والاحسان وطمرو من نصر العصيان كند  
 انت الكريم الرحيم الرحمن رب انه استعج الى جوار رحمتك وطار الى كلوت  
 موبجنتك فاكرم مشواه وانزل له نُزُلًا اعدونه نحريرة خلعتك واغزة صفوتك  
 انت الرؤف الابر العطف النحون العفو الودود والمنان ع ع

### بهواته

اللهم يا غافر الخطايا وعافي الذنوب والامام تغفر من شارب رحمتك الوا  
 ورحمانيك الساطعة اني اتضرع اليك بكل خل في حيا مما صدر مني الخطايا  
 معذلك اشفع عندك ان تغفر عن هؤلاء، وتغفر لهم السيئات وتحميهم في جوار  
 رحمتك الكبرى رب ليس لهم الا انت ولا يعشيم الا انت ولا يتقدم الا انت  
 رب ارحمهم بفضلك والطاقت واستسلم من هذه الاحرام وتحمهم من اودية الهجران  
 واوصلهم جنة الرضوان وانهم كاس العفو والاحسان انك انت اللطيف



الرحيم الرحمن انك انت الفوق الوالد المستعان ع ع

هوائمه

ای امه امه محزون مباش و بخون مباش بنیایت جمال قدم روحی لاجبانه  
خوشنود باش آن بنده درگاه جمال مبارک خوش نخت مسعد بودو  
خوش طالع و عبد منیب در ظل عنایت مدت حیات آرمیده و انجام  
موسبت نوشیده و مقصود عالم رسیده عاقبت با کمال تصریح و اتمبال باقی  
اعلی صعود نمود دیگر چه موبقی اعظم از اینست اگر کسی سخن عالی از این عالم  
برود حی است نه مرده جان یافته نه جان باخته روشن شده نه خاموش  
در خاطر با تا مانده نه فراموش اگر کسی سخن موبقی صعود نماید باید شادی  
کرد نه سوگواری خنده نمود نه زاری و اگر چنانچه محزون شدی که بی بدی با  
عصه مخور اگر ادرت من بجای اویدم و انشا الله مهربانترم ع ع

## هوائے

اللهم يا غافر الذنوب وكاشف الكرب والاسر على العيوب ادرک بر  
 يدین العبدین لعنتک انما ضعیف لسلطنتک انما شعیف لعظمتک المتذین  
 بیابک المنکسرین انما یجتاح الی ملکوت الطائف رب اجبر کسرهما واصرهما  
 وداود انما واعرفهما فی بحر جمک اغفر لهما بفضلک وموہبتک واجعلهما  
 ایسی القود العفران فی ملکوت قدسک وراستی بفضل الاحسان فی جبروت  
 سلطنتک انما انت الکریم انما انت الرحیم انما انت الیفصال العظیم ع

## هوائے

ای سالار سپاہ ایقان لشکر اجسام اگر چه چون شہر بر و فرغ نام باشند ولی  
 ہمتشان متوجہ بدم بنیان و درگ انسان ولی لشکر ایقان و عرفان جان  
 بارواح و وجدان بخشند و ساوغیات کشند و شہد نجات چسند مردگان

زندگی جاودان بنزد دل نماینده و محدودان، محرم ضلوعتگاه لامکان کنند  
 تشنگان، اما حیوان سبیل نمایند و سلسبیل عرفان، ارایگان بنوشانند پس  
 لشکر صفدر این سپاه جان پرورند و شیران بیسته یزدان این عسکر  
 فولاد پیکر ع ع

### هوالا الهی

ای بنده درگاه جمال الهی در فردوس آلی و جنت ابهائی مقامی مقدر  
 شده که منتهی آرزوی مقربین است، آن فنای در جمیع شئون و فدا  
 کلی در سبیل حضرت بیچون یعنی جمیع حواس و قوی و جوارح و اعضاء و ارکان  
 و عقل و نبی و قلب و فؤاد و روح و نفس و نهاد قیام بر ضد مته امرائتد پس  
 خدا بخواه که از این جام صهبای الهی روحانی نوشی و از این معین صافی حیوان  
 سیراب گردی و البها علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع

## هوائمه

ای ذالمتذکر مواعظ و نصائح گهی بگفتار باشد و گهی بر رفتار و کردار و نغزات اسرار  
و تپیل در اسرار اما گفتار مدار حقیقت و دلیل اتعاط و بصیرت نبوده نیست  
چرا که میکن و اعطای صیح چون بشیر عامل قمیص یوسفی خود از بوی خوش پیر این  
عافل و محروم و پیر کتفانی مخلوط و اتی اجدریح یوسف لولا ان تفندون اما  
کردار و رفتار صرف حقیقت است و صرف موهبت جوهر هدایت ملاحظه  
فرما که حضرت سید الشهدا در سند التقیار روحی له الفدا چگونگی بر رفتار و کردار  
جمع من فی الوجود را و اعطای نصیحت فرمود که صفت عاشقان جمال ذوالجمال  
چنین است و سمت مشتاقان رب جمال چنان تا جان میهنی سجانان  
تا منقطع کردی متمتع شوی تا نسوری نینفوزی تا مگر بی نخندی پس از خدا نخواست  
که جام لبریزی از این باده فرح انگیز بکام این نا کام ریزد و البها علیک ع

## هوالله

ای دیوای عزیز سرگونی من دیدنجان من ان سر و جان چکار آید آسوده لی بدن  
شب و کفن روز و اند و ختن در صبح و افروختن در شام در راحت بستر عجمی  
حسان پزیده پرنیان بچه کار انسان آید اوقاتی بهذیان بگذرد و چون پیا  
رسد زیان اندر زیان و خسران نمایان اما سرگونی و بی سر و سامانی و  
فداکت و ناتوانی و صدمات و رسوائی و تنگنای زندانی و سردار و  
جانفشاری و قربانگاه عشق بآبی این نعمت موهبت جاودانی و عزت ابدی  
و سرت و جدانی و کام دل و جانمیت طوبی لمن فایده بشری لمن حان  
و علیک البها الابهی ع ع

## هوالاھی

ای دوستان آئی و کیزان حق اگر چه این مصیبت دل را بگذارد و جان را  
افسرد نماید و اسگ خون از چشم چون جیون روان نماید و لکن بعد از  
صعود و عروج محبوب عالمیان مقصود روحانیان نه بر وجود کسی باید شادمان  
بود و نه بر نفوذ نفسی جائز که اسیر حرمان شد چه که بعد از انول شمس حقیقت  
از البصار هر بقائی صرف فناست و هرستی نیستی بخت و همچنین  
نفس طیبیه طاهره که در ظل سدره آئینه ماوی بسته اند و دیده از عالم  
و عالمیان بسته اند صعود و عروجشان نجات از این تنگنای هستی  
فانی است و در دو بجهان آئی از این خاکدان ترابی بریند و باشان  
رحمانی پرواز کنند پس ثابت و مشهور شد از فوت احدی محزون و دوزخ  
نباید شد و گریه و مویه نشاید نمود بلکه توسل بذیل اهل نمود و تشبث بدرگاه آئی

کرد که آن متوفی را در پناه خود پناه دهد و ملکوت ابدی فائز گردد .

### هوائی

ای درو مندی مانند هر چند در بستر بیماری گرفتاری و در بیمارستان بلایا  
ایسر صد هزار غم و آزار ولی محزون مباش پرستارت عبدالبهاست و  
نوازش قلبت الطاف بی پایان حال ابدی با وجود فیوضات عنایات  
حال ابدی پرستاری عبدالبها دیگر چه غمی و الهی و کدری صد هزار  
فدای این علت و هزاران سلامت و عافیت محتاج و قربان این سجده  
و کسالت چه خوش گفته عش خالیاً فاحب احه عنا و اوله سقم و آخره  
قتل این رنجوری نیست گنجوریت این بیماری نیست بزرگواریست  
زیرا در میل محبت حضرت تقدیس است در راه عشق و لبر مونس امین  
گرد و عطا بخشد اینک صدش جانها و تیر بلا آید اینک هوش دلها

باری تا توانی شکر نما چه که شکر در موارد بلا ارشیم مقربین و خصائص

مخلصین است الهی علیک ع ع

هو الاهی

ای جان شتاق جانان جان عنصری عدم جان خاک است و

دور از لطافت عالم اخلاک جان الهی تراز حضرت بی نیاز و مسأ

عالم راز است روح تریابی راجع برابر روح الهی عالم بر رب الاهی

پس تا توانی باین روح بی فتوح قناعت منها و باین جان تا توانی اضمی

روحی معنوی بجد و جانی جانانی بطلب تا در جسم امکان روح در دوان

و در اقی لامکان نور تابان در این اثرات ثبوت و در سوخ بر عهد و پیمان

است فائیت حتی تنبیت ع ع



هوائه

ای پروردگار مهربان این کسان بنده آستانه و در نهایت صدق  
و راستی و درستی جام آمال سرشار فرما انوار تابان کن پر تو عنایت بخش  
منظر موهبت بفرما روز بروز ترقی بخش و الطاف افزون فرما تا این بس  
نفسیه باطنی درجه فلاح و نجاح وصول بیابد تویی مقدر تویی و مبنده و بخشنده

و مینا عبد البها عباس

هوائه

ای تابان برپیمان احمد محمد محضی آراسته دارید و بخدمت کلمه الله  
و احبابی آلهی در نهایت همت میسر دارید نفوس انسانی باید شمیری در  
این جهان فانی داشته باشد زیرا درخت بی ثمر حطب است <sup>لله</sup> محمد  
که آن نفوس در گلشن عبودیت سرور دانه و در بوستان محبت الله

اشجاری پر برگ و بارمخل حتی که... ترقیب دادید و بذکر حق مشغول گشتید  
سبب تفتنه و تکرار عموم خواهد گشت زیرا انسان درمخل تمام عمومی استماع  
آیات و مناجات کند و متنبه و بیدار شود که این جهان فانی پایدار نه  
سراب است نه آب سایه است نه آفتاب باری این دل و جان <sup>پیت</sup> بیای  
خوشنودی و رضایت از خدمات شما دارد امیدم چنانست که موفق  
بخدمت عالم انسانی گردید و جمیع بشر را بنده شمرند و باشید بلکه <sup>بیت</sup>  
این جهان نورانی گردد و این عالم ظلمانی بنور رحمانی روشن شود و

علیک البهار الابهی ع ع

هو الله

ای پاک جان محزون مباشش و بخون مگرد اندوه مدار مجرد مشغول علم  
خاک نبت خار و خاشاک است دگل دریا صین عطر ناک ولی سینه

الانقلاب است در اعش وقتی یعنی الانقلاب دمی نغمه مشکبار زرد و  
 نفسی هموم جامه‌دارگی بهار شود و دمی خزان اگدار لند اذریح عالی برقراره  
 اگر بعد از نوشش پیش آمد اندیشه نما بارشده و سکر میسر گردد ولی تواند  
 بعون و عنایت حق بر حالت داحده باشی لا تبیل خلق الله گونی روحانی گردد  
 و روحانی و نورانی و آسمانی آنوقت همه اوقات خوش و دلکش است و هر

جامی شهید و سکر و علیک التیحه و التنا ع ع

هوائه

ای بلبل خوش اسمان گلشن عشق وقت آنست که از فرقت پر فروقت  
 سلطان گل در صحن چمن بنالی و براری و بسوزی و بگداری و این ترانه  
 آغاز کنی و باین نوا بنوازی و کار دلها باری ای مهر منور ای روح مصو  
 ای نور شتر فریاد زجر انت ای شمس حقیقت ای نور هویت ای شمع

هدایت فریاد زجرانیت و البها علیک علی عباد الله من هذا الصب

الباس الفیصر ع ع

هو الله

ای بنده حقی عبدالبهار ناله و فغان ترا استماع نمود و با تو هم آرزوست و

هم آوازشد و بدرگاه احدیت عجز و نیاز آورد که ای شمس حقیقت و حقیقت

الوہیت من این بنده شرمزنده را بنواز و بنا بر محبتت بگذار محرم را نکن

و مہدم و ہم آواز تا در حدیقت اشتیاق شناسی زیم کہ عالم امکان ابا تہراز

ایم تویی مقدر و توانا و تویی بخشنده و یکتا ع ع

هو الله

ای بنده بها از باریای دارد و بدرگاه احدیت سگزانہ نما زیر مصیبت

و سبیل حضرت احدیت میں عنایت است و شفقت صرف مویبت

ایام حیات مانده سر است و وجود موجودات موهوم است و بی فیاض  
 و معدوم آنچه است حقیقت و عانیه است و هویت نورانی که بقا اند  
 بقا و صفات و صفات ثابت است باقی ثابت است و کافی مرد  
 و هر روز زخمه نماید و توالی اعصار و قرون قور زساند لهذا باید آن لطیفه را با  
 محفوظ ماند و آن آیت ربانی ثبوت گردد و از غرائب قوعات این است  
 که عظم وسیله صون حمایت این حقیقت نورانیت هجوم اند است و الام و  
 بی منتها زجاج آن سراج ابراج است و سبب سلامت آن سفینه شدت  
 امواج لهذا باید از بارایوب ممنون شد و از جنای اهل ذنوب باید محو نشود  
 گشت زیرا سبب بقا و وسیله کبری و نعمت عظمی و موهبت بی منتهاست

و علیک الباء الابهی ع ع

### هوائه

ای بنده آسمی صبر سجکابی با قلب آگاهی ملکوت آسمی توجیهنا و تفریح کن  
و گوی آسمی گوی که آرزوی مشابهه انوار کنم و تمنای ادراک اسرار از بیگانه  
بیزاینا و به بیگانه خوش آشنا و کامکار فرما غمخوارم علماری کن خاسام  
بزرگواری نما یزدان مهربانم تویی بخششش که خرم مانده و درخشانند  
گردد و زندگی پاینده میسر شود و علیک التعمیه و الثناء ع ع

### هوائه

ای بنده آسمی آنچه بینی و یابی در این جهان فانی اولام و مجاز خالی است  
نی حقیقت آسمانی ایام گذشته را بخاطر آنچه بود و چه شد و چه نتیجه حاصل  
گشت آینده مثل سابق است و ماضی آئینه مستقبل هر چه در او بینی در این  
خوای دید هر چه در آن یافتی در این خوای یافت بیک نسق و یک تیر و است

ولی جمیع خلق از ماضی شکلی و مستقبل امیدوار گمان کنند که زمان کمال  
 و طلال بگذرد و آیامی در نهایت خوشی و صلاحات رخ نماید <sup>ت</sup>هیات هیات  
 این جهان عالم خاک است و این نفس منہک دنیا پاک چگونه مسرت و فرح  
 و شادمانی و کامرانی حاصل آید <sup>ت</sup>هیات هیات مگر آنکه انسان غیر خدا را  
 نیان کند نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده  
 نماید توجه بلا اعلیٰ کند و استفاضه از ملکوت الهی آنوقت مسرور و جهان  
 گردد و درخشند و جاودان شود پس روح و ریحان است و فرح و سرور بی  
 پایان گل و گلشن است و نسیم صبحدم و نغمه مرغ چمن لطافت هوا است  
 و عذوبت ماه و صلاحات رؤیاست و طراوت صحرا و علیک <sup>ت</sup>لیحیه و <sup>ت</sup>لثنا

ع ع

## بهوالاهی

ای بقایای آن نفس مقدّس آن جان پاک از اوج اعلاّی افلاک در ملکوت  
ابی نافر شباست مناطق ثنا که ای متبیین متعاقبین شادی کنید و آزادی  
و وجد و طرب بنماید و شادمانی که من از آن عالم الوده اراده گشتم در خطبات  
ملکوت و صومعه لاهوت مستخرج و اسوده گشتم از دست ساقی غایت جام  
احدیت نوشیدم و از جمال حمایت شهدت فاحشیدم ای کاش صد هزار  
جان داشتم و فدای محبوب یکتا نمی نمودم و صد هزار سرداشتم و در بان  
دلبریکتا می کردم از شهادت سرور باشیده مغمور مشغوف باشیده زلفهوف  
و البهار علیک ع ع



## هوائے

آئی آئی ہذا عیب متضرع الی جبروت اجلال و توسل بعینک المتقدسہ  
فی الغدو و الاصل منقطع الیک و منجذب الی مرکز اجمال رب سبز  
لہ الأمال و حول حالہ الی احسن الاحوال انک انت العزیز المتعال و اکتم  
انت القوی الکریم المتقدر المستعان ع ع

## هوائے

ای آزر دگان سبیل حضرت یزدان آنچه در راه خدا بر سر آید سبیل وجود انسان  
را بسیارید ذلت کبری عزت غلطی شود و خواری بزرگواری و کامکاری گردد  
رحمت عین رحمت شود و نعمت جوهر نعمت گردد ملاحظہ نمائید کہ  
در صحرای طوف چه اہانت بحضرت سید الشہداء روحی لہ الفدا و اہل عبا  
دارد آن موارد و مصادر الطاف خفیہ بود و آن جام بلا کاس عطا

آن زهر شہد بود و آن ذلت عرت طأ اعلى تالان و تاراج سبب مصرح  
 گردید قتل و اسارت حیات ابدیت و آزادی در جهان رحمانیت شد  
 پس شکر کنید خدا را که باین عطا موق شدید و البها عظیم ع ع

### ہر واقعہ

الہی الہی قد سالت عبراتی و طالت زفراقی و اشدت حسراتی شوقاً  
 للعائک و انجذباً ابالی ملکوتک فداشوقی الی الانتقال من دار الفنا الی  
 جوار جنتک الکبریٰ و انقطع جبل علاقتی عن ہذہ الدنیا و توسلی و تعلقی فوفی  
 بعتبہ قدسک یا رب الاسماء الحسنیٰ رب اجمنی بفضلك و انقلنی من  
 دار الدنیا الی ساترہ مغربک فی الدار الاخریٰ لانی اتمنی کل روحی الفوز با  
 و الورد علی باب احدیتک فی الثنتہ الاخرۃ بعد الاولیٰ رب رب ارحم  
 عبدک المسکین الفرید الوحید الوافد علیک فی نزلک الرحمانی و المتوسل

عليك في كل السون في خيرة قدسك العالم الروحاني انت انت النصف

وانت انت العفو سخان الرؤف الرحمن الرحيم ع ع

هو الله

التي التي انت تعلم تعلق فؤادي وحب قبي باجباتك وكيف اباه

في منح الليالي واستغفر له نوبتم في آمار الليل والنهار واطلب العفو الاحسان

حتى تشرح به قلوبهم وينكشف به كربهم رب رب هذا عبدان مؤمنان

وبابك مرفان بكلمات مرفان بتقديسك مفران بتوحيدنا

قد حمل كل شقة في سبيلك وقاسي كل مصيبة في محبتك وتعدنا في

لايماننا بفردانيتك كم من ليالي يا ليلي اضطرباني الفراش من هجوم الاعداء

وكم من ايام تنافنا على سراج البلاء كالفرش وليس لها انتعاش الا بتغنا

قدسك عند تعداد الفرائض وانتعاش الاعضاء الى ان سرعنا اليك

وهر عالونو وعلیک و استاقا حضورین یدیک رب ارحمها و اجلها  
 معاً علیاً فی ملکوتک القدیم و ازرقما الفور العظیم و اشملها بالفیض المسین <sup>ک</sup>  
 انت الکریم انک انت الرحیم و انک انت الرحمن اللطیف ع ع

### هو الابهی

ای اجبای الهی اگر چه از سنان سهام تضاد این معصیبه کبری در یابی <sup>ن</sup> جو  
 در قلب و روح محو بش باوج اعلی رسیده و لکن فیوضات نامناسبیه شونا  
 رحمانیه از ملکوت ابهی و جبروت اعلی متباین و مترادف است <sup>ش</sup> ان حقیقت  
 و نیز اعلم جهان الهی را انول و غروب و صمود و نزولی و بهبوط و عروجی و غیب  
 شمودی و در ذات احدش نبوده این ظهور و کمون و طلوع و غروب <sup>لمست</sup> نظر نوا  
 آفتاب انور در جمیع اوقات در مرکز خویش در نقطه احرار است این شب  
 و روز و صبحان و نوروز و بهار و خزان و کانون و عزیزان <sup>ضست</sup> بالنسبه بکبره ار

نه مرتابان فی تسمیه یزدان پاک را طلوعی جز در افق اسی و ملکوت اعلیٰ نه  
 چون خام نصیب نعل گردد خورشید تابان در مرکز تعیش آشکار شود  
 پس ای عاشقان جلال جانان بان بشکرازه گشاید که بغیر ضایع چنین جا  
 فایده با صل چنین یابی وارد طوبی کلم تم طوبی کلم ع ع

### هو الاهی

ای شمع محبت الله در این عالم نیستی که هستی مناست یک وجود حقیقی بحر  
 و در این جهان ظلمانی یک شمع نورانی برافروز و در این عرصه تنگ جهان  
 پرکشایی بنواد تا چند اسیر این آب و گلی و ذلیل این جهان چون ظل قدسی  
 نائل نما و تفسیری کن و تعمق فرما چون این جام حیات سرشار شد و این  
 زده مریض بیمار و این باد از زندگانی شام تاریک تار چرخه از شاخ حیات  
 چیدی و کو تیره رسیدی و از چه شهدی چشیدی و از چه دامی رسیدی و از چه

جامی نوشیدی والہا علیک عبدالہاء ع

ہوائے

الہاء المتسلما من افق الہیاء والذنا الطیب الذکی المعطر کل الارواح  
ایما الشہداء ومصباح الہدی وسر الملائع قد قدم الارواح  
وبذلتم الاشباح وترحم من الاقداح الطافہ بالفضاء فی سبیل الہیاء فیما  
کلم ایما الاصفیاء ویا طوبی لکم ایما التجباء ویا طربا لکم ایما التقباء من کل  
الابہی اشہا لکم سلکم المنہاج ودخلتم الباب الریح وتقدم کاسہ  
ونعم اعظم معراج فی یوم المیعاد طوبی لمن تأسی لکم فی ہذا الطریق وتمنی نعم لکم  
ونجی من ہذا البرہمیت وایده التوفیق ولہ اسوۃ حسنہ فیکم فیما تم من مکان  
سحیح اسأل اللہ بان نیرل البرکۃ والفیض الوفور علی کل من یتبرک بکم  
الظہور ویزدکم القبول ویسال الخلق لکم الی ابد الدهور وتابع العرون

والعصور اسأل الله ان ينزل على الرحمته والموتيه والبركه بما لكم في الدنيا  
والاخره ويعط مشامي نفعات قدسكم المعطره حتى انور نوراً عظيماً انه هو الرزق

الرحيم ع ع

هو الله

انا جيك يا امي وانت المناجى لكل راجي من ملكوت الاسرار وادعوك ان  
تفيت امك التي سرعت اليك منجدتي جيك وهرعت الي عقبه حيا  
مستعده بنا محبتك رب الكرم لها المشوي وارجمها في النسبه الاخرى وادركها  
برحمك التي لا تنافي ورحمها بحاس مغفرتك في عالم البقاء انك انت  
الرحيم بالبحرين المتجبات انك انت اللطيف بالوافدين والوافيات  
على عقبه قدسك يارب الارضين والسموات و انك انت الكريم الودود

الرزق اخنوخ التواب الرحيم عبد البها عباس

مہوائے

رب درجائی و غایۃ منائی ان عبدک انخاض لسلطنتک انخاض لظلمتک  
 المؤمن بک و بایاتک المتجدد عن غیرک المخلص فی دینک اننا لنعلم انک  
 الواقف بمعانی کلک المویذ بتأییداتک قد قام کل قوۃ فی نشر آثارک  
 و بٹ اسرارک بقوۃ برکاتک بین عبادک و ہدیت نفوساً طیبہ طاہرہ من خلقتک  
 و لا زال کان ناظرًا الی ملکوتک الاسبی و متوجہًا الی ملک الاعلیٰ و متہللاً لیک  
 فی الصبح و المساء و متضرعاً بین یدیک فی حج الدیالی الطلیقہ قدم مبعوثہ  
 فی حیرالادنی فاشتاق الی لقاءک فی الملأ الاعلیٰ فرعت عنہ العقیص  
 الریش و البستہ تمیص التقدیس و عرجت بہ الی عالم الاسرار فی مرکز الانوار رب  
 رب انہ کان آیتہ جبک و رایتہ ذلکک و معین عرفانک و عیناً تنبہا من سلا  
 اسرارک و جادہ فیک حق الجہاد حتی ہدیتہ الی سبیل الرشاد لایالوجہد فی الدلالتہ



الى منج الهدى المجه أتمه البيضاء رب ابره في جوارحك الكبرى اعرف  
 في بحر منقك لعظمى واجعله مؤانساً بحالك فافزاً بقاكت مستفيداً من بها  
 ومستنيراً من ضياك وغريقاً في بحر الطافك اشرح صدور الذين يتسبون الي  
 بتأييدك وتوفيقك حتى يكونوا خلفاً صالحاً لذلك الرجل كليل وبقية  
 طيبة مما ترك ذلك المويذ كليل انك انت العفو الغفور وانك انت الرحمن

الرحيم عبد البهار عباس

محوالة

اللهم يا عاقل الذنوب وكاشف الكرب وجاذب القلوب وسائر كل  
 مذنب ولو خاض غمار العيوب ان عباداً اتقروا بحببتك وحببتهم لمع  
 وخصمتهم حببتك وهديتهم الى مطلع وحدانيتك وشفيتهم من الاستقام التي  
 تقري الارواح ووفيت لهم بعدك الموثوق في عالم الارواح حتى لم يكثيروا

بالاشباح وقاموا بالافراح لما اضاء المصباح في زجاجة رحمتك وسلكوا  
 في سبيلك وشربوا من سبيل غيايتك وتجرعوا من كأس يلاؤها القصباء  
 كالمصباح رب انهم انقطعوا عن الدنيا وتوجهوا الى الملا الاسمي واغصوا بوجوههم  
 بمحالك الابهي وتمنوا الرقيق الاعلى ونادوا باسمك في الملا ودعوا الى ملكوك  
 الاعلى واقبلوا اليك بقلب خاضع وعين باطر وروح خاشع مهتلين  
 في نشي والاشراق رب انهم حملوا كل شدة وضراء وكل محنة وبأسا في  
 يارب السموات العلى رب انهم لم يخرجوا من المصائب ولم يفرغوا من الدنيا  
 بل ثبتوا ثبوت الراسيات البواوح واستمدوا السهام في حبك و  
 تحملوا المحن والالام في سبيلك يلبون لندائك ويرعون الى طلال سدة  
 رحمتك وتذرف اعينهم بالدمع شوقا للقائك وتتصاعد منهم الزفرات  
 وتشتد عليهم الحسرات يحرقونهم من محفل الانوار الذي تجلي فيه العزيز الجبار

الى ان وهبت نسيم القوي ورتزلت اركانهم من النوي واضطربت  
 في الاحشاء نار الجوى وانصرم صبرهم من التناهي من ملكوتك الابهي ففعلوا <sup>التي</sup>  
 الاجسام ولبسوا قميص التيس وطاروا الى الالواح الاعلى شوقا الى اللعاب  
 في ملكوت الاسرار وتوقا الى المحصور في محض التحي مركز الانوار رب اكرم هذا <sup>الذي</sup>  
 واسبح لعم بالورود على الورد المورود والوصول الى المقام المحمود واعلوه في حيز <sup>الكشف</sup>  
 والشهود واجعلهم آيات الغفور والعفوان ورايات الفضل والاحسان وكوا <sup>كب</sup>  
 ساطعة من انق العلى ومواكب ائمة اللوار في الملأ الاعلى انك انت الكريم  
 انك انت الرحيم انك انت الصوا الفصور ياربى الرؤف العظيم .

عبد البها عباس

## هواصه

ای دمنج بوقن اموری در این جهان فانی نمود و بر ذره نماید که بجا هر سبب جهان  
امواج اعزازت ولی مکتبی در آن پنهان معصا در آن اهل و میران لیس  
الامن بگفته عن الانظار امری که واقع گردید هر چند شمار امورش نیست  
اعزازت ولی باید قدم ثابت نماید و بقوت ایمان و ایقان متعاد  
کنید و بصورتی نماید زیرا هر ثابت بر شیاق صبر است غیر است شکو  
و درین امواج طایمانون مسرور است فی تحقیقه من بیش از شما تشریح  
و تشریح شتم ولی چون از حکمت بالغه قدری اطلاع حاصل شد لهذا بعد گاه  
اصدیت حکومت ابی زبان گشودم و این مناجات نمودم الهی الهی ترا  
قامانی عقبه قدسک بهتدا ایک متد لایایک و ادحوک بردمی و  
فوادى و اناجیک بصلی دسانی و اتول الهی الهی ان جبک ....

قد وقع في بلائهم منه اهل النخاضين واقمن اقتنما يورث الاحران للابوين  
 بل يكدر به اهد وكل محبت له ولوتسنت الاوطان في المشرقين وند  
 به الدموع من كل عين رب لا تواخذ بما تخرج كاس الردى ولا تعاطه الا  
 بفضلك  
 وجودك على الورى رب كلنا خطاه فاغفر لنا الذنوب وكلنا عراه البسنا  
 صل العفو واكشف عنا الكرب رب لا تنظر الى الاعمال ويسرنا الا  
 وهى آية غفرانك المحيية بالانوار سبحي بها الطلام ويحي بها الامام وشيها الا  
 رب ارحم ابوى ..... وافرغ لهما الصبر حتى يتصفوا ذلك ابرج ويدواى  
 تلك الذا، ويطمن قلوبها بعضوك وغفرانك عن الارقا، انك انت الكريم  
 انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم اى بنده وكثيرتى درين  
 مصيبت كبرى عبد البها شريك وسيم شماسست لهذا محزون وذنون باش  
 زيرا آن جوان مستغرق در باى غفران گشت و متغوا رجب حسان حضرت

پروردگار آفریننده و مهربان اگر ز این جهان بی نصیب بود اشارت  
در آن جهان با بهره نصیب شود علیکم البهائم الاهی ع ع

هو الاهی

ای بنده حق نظر ملکوت اسی کن و توجه بحدوت اعلیٰ و مناجات نما  
ای پروردگار ای آفریننده بنده ضعیفم و در وجودم خفیه بمنجا رفیع بسیارگان تویی  
و طاعت منسیع آوارگان تویی اریح اقتنان شدید و عواصف امتحان ریشه  
کن هر دور و نزدیک بنیاد بر انداز بر تریب بید عون صون ارزان فرما  
و غوغ و خمران درین مدار عهد قدیم را حصن حصین ما کن و شیاق غلط را طاف  
رفیع ما نما تا از هر نفس بر اهرمین محفوظ و بدایع الطاف محفوظ تویی قادر  
توانا تویی مقدر و بیسنا تویی مقدر دشمنوا ع ع

## هوالته

ای در قهقهه تیس سلیل حلیل مانند طیور قدس اوج اعلی گرفت و نغمه  
ابهی پرواز نمود در شجره طوبی آشیانه نمود و بنون احسان بآفتاب سدره  
نغمه و ترانه آغاز نمود و گلبانک سرور و جنود در حدیقه رب غفور نغمه ای ساز کرد  
که طای اعلی را در ملکوت ابهی بوجد و طرب آورد لهذا محزون مباش و سخن مگو  
افسوده نشین پر فرود مباش راضی بقضا شو کاس صفا نوش نفس  
مطمئن گرد تا امه البها، الورقه العظمیة الرضیة بالقضا گردد و علیک لیس  
والشاعر ع ع

## هوالابھی

ای امه امه و ابته امه اگر چه آن طیر صدیقہ محبت بگلشن باقی شافت  
و گلزار معنوی پرواز نمود لکن وقت پر عرقش آتش در آن قلوب ما بر جن

افروخت اهل حرم کبیرا از این خبر محزون در پرتیان و بخون و گریان شدند  
 این نظر بالفت و محبت و مودت است که من دون اراده متاثر میشوند و این  
 از رقت و لطافت قلب است و الا نفوس مطمئنانه از صعود از این در خود  
 سببشند و از عروج از عالم سنگ و تار یک محفوظ و مسرور آن شعاع نورانی  
 حقیقت راجع و آن قطره صغیره بحر عظیم وارد و آن گل گلستان معانی  
 رحمانی و گلشن ملکوت ابدی اصل محزون مباشش محمود مباشش عبد البهاریع



## هو العصور

ألم يا غافراً الذنوب ويا كاشف الكرب ويا خفو يا خفور أنى البسطا لك  
ألف الدعاء متضرعاً الى حفرة رحمتك ان تقرا لك المتصاعدة الى  
مقد صدق حجتك ومنفرتك اى رب لطف عليها غمام الفصل والاحسان  
وانعرتما فى سجا العفود النوران وادخلها فى حظيرة القدس فوس سبحان  
انك انت العزيز الرؤف الكريم الرحمان ع ع

## هو الله

الذى الهى ان امك الرحمانية المؤمنة الموقنة بملك الفردانية المشبعة  
بالنار الموقدة فى شجرك الربانية قد جرت ايك بنفس مطمئنة راضية مريضة  
رب ادر كما بفورك وغفرانك البها حل فضلك احسانك ونور وجهها  
بالنور الساطع فى الفردوس الاعلى وقر عينها بشابه جمالك فى ملكوك الالهى

واضع عليها صلّ القديس زین میکلها بانوار التنزیه واجملها آیه النفران یرآ  
الصعود والاحسان انک انت العزیز الرحمن وانک انت الرحیم المنان

لا اله الا انت الصّور المسمان ع ع

### هوائه

ت  
صبا  
ای امده الله صبر و سکون از خصائص امان رحمان است تعجیل کن ان الصبح  
از خدا بخواه که برضا موق گردی و شمع و فایز افوزی و بنا محبت الله  
بی  
این است بخش خداوند آسمانی و سبب عزت کافرانی جاودانی در جهان  
یزدانی بمقتضای حال باید حرکت کرد حکمت در امور از خصائص عبسکورا  
ست  
ماننی لازم بلکه واجب تا جمیع کارها موافق مقصود حاصل گردد و الحمد لله بر ما  
معین  
واردی و بر عقیده مقدسه دافد و ظل شجره امید آرمیده می و از جام الطاف  
رب حمید آشامیده و علیک التّیّه و الثّناء ع ع

هو الله

أنتم يا من سقت رحمتك وعظمت منفرتك وجل احسانك وشاع غفوك  
وداع صيت فضلك وسطعت انوار غفرانك في اتق الامكان اني بكل  
عجز واهتبال اتضرع اليك يا ذا الجلال ان تشل امسك المتصاعدة اليك  
بخطات عين الرحمانية وتلبسها خلع العفوس من حلال الرحمة الزبانية وتنور وجهها بنور  
العفو والصفح في ظل شجرة الوعدانية اي رب ادرك امسك الزبانية بيمينك  
قدس منفرتك المعطرة الروحانية وانزلها نزلًا مباركًا واضمدها بجملة رحمتك  
وادخلها في حديقة قدسك حيث تشاء وانزل عليها ملائكة تحميك  
تسرى وطلل عليها شجرة طوبى انك انت العفو الكريم الوهاب ع ع

## هوائے

ای بندہ مقرب درگاہ بہا، محزون مہاش و سرشک ارویدہ مہاش  
در رحلت آن درقہ موفقہ حکمتهاست در آن حکمتها جمعاً عقرب این احرا  
منعتی کرد و این ماتم زائل شود آن طیر حدیثہ تسلیم در آستان بقالانہ نمود و  
و آسودہ گشت شما در فکر راحت جان و آسایش و جدان و غفور و غفران حضرت

رحمن باش و اسلام ع ع

## هوائے

اللهم انى اكتب بوجهي على التراب، متفرعاً الى ملكوتك الاعلى ان تغفر  
لامسك التي سمعت النداء، ولبت بقلب خالق بالولاء، وامننت بكلمتك  
والمؤمنت بواجبك التي لا تعد ولا تحصى، وقضت نخبها في سبيلك  
مستعدة بما رحمتك التي تتعد وتغنى متذكرة بذكرك بين الامم مشتاقه الى

مشبه الکبریاء الی ان رحمت الیک بقوادط فح بالتوجه الی الاقرب الی  
 و صدر شرح بالفاء و وجه بیض بنور الهدی رب ارحمها یا خیر العطاء  
 و اختصها برحمتک فی الدار الاخری كما مننت بها علیها فی الاولی  
 و ازرقها التقرانی الفردوس الاعلی انک انت الکریم الرحیم العظیم  
 الغافر الطور الرحمن ع ع

هو الله

ای بخشنده مهربان کثیری در نهایت خضوع و خشوع و عجز و ذاری و تسبیح  
 و بتقراری بدرگاه بزرگواری تو بازگشت پناه آورد سزاوار خداوندی امزش  
 است بخشش غفواست و غفران ای پروردگار رحمت و مغفرت در  
 مدار و آن مستحیر را مجبور و دستگیر کرد از گرداب گناه نجات بخش و در جوار  
 رحمت کبری پناه ده الطاف شایان کن موهبت ایگان فرما

در بزم تجلی راه دوه بخش مشاهده و تصافا فرما توئی غفور توئی حیم توئی مهربان  
ع ع

بهوالا بکنی

ای صبور شکور محزون مباحش و لالی شریک از چشمه چشم پاش ✓

راضی بقضا باش و رخ تسلیم و رضا بنما الحمد لله آن رفقه بفرست

صعود نمود و آن امه بساحت مولای خود شافت از بادیه فرقت رخ

بشافت و در کج و صلت راه یافت ع ع

بهواته

الهی آئی ان امک الطیبه... قد سرعت الیک و جرعت الی عتبه

رحمانیک تمنی عفوک و غفرانک تمنی فضلک و احسانک منصفه

الی الملکوت الرحمانی بتهتمه الی البحر و الی السجانی رب انما نصیره

قصدت بحر غمناک و حرینته شافت جوار رحمتک و لطفه تمتت عین

رحمتک و خائفه جبه من قصور التجنت الی جوار عنوک و مغرتک  
رب اجعلها آیه الغفران فی ملکوتک و سراج العفو و الاحسان فی عقبه  
قدسک الکتانت الکریم الرحیم الرحمن عبد البها عباس

بهوالله

ای پروردگار کنیز عزیزت ... را در ملکوت سرافراز ما و با مرغان  
چمنست همدم و همراز کن در دریای غفران غوطه ده و از منبع حیوان  
بهر بخش کشف غطا فوا بصر صید عنایت کن و فضل شدید موق  
توئی آمرزنده و بخشنده و همربان ملک سیر عفو و غفران عبد البها عباس

### بهوالایه

ای بنده سبور آملی هر چند مصیبت ما در مهربان عظیم است و وقت  
 یاران و دوستان خویشان محنتی شدید جسم بگذارد و جان بسوزد و  
 ولی چون آن در رقه طیبه از بدایت طلوع فجر بدایت که انوار احدیت  
 آفاق ممکنات اعاطه نمود بنور هدی متمدی شد و باوراق سدر  
 بقا متمدی بنا بر محبت الله برافروخت و بنیران حسرت و فرقت  
 محبوب آفاق بسوخت و بشرف تقافا گشت و بساحت قدس ضح  
 لهذا این وفات حیات ابدی است این ممت زندگی سرمدی حمد  
 کنی خدا که ثابت و راسخ و مستقیم صعود نمود ع ع



## بهوالاهی

ای ورقه بتلیه مصابه بر چرخه مصیبت بهار بود و زریه صهار چه که مفارقت  
ام خون مریه در اعوش حب خداوند چون بود ولی چون عوار قب  
هر وصلتی مفارقت است باید الفت در ملکوت تقدیس حسبت که و  
صلت

بی فرقت است تعابنی فراق ع ع

## بهوالله

پاک یزدانا دلها می پریشان التیام بخش و افکار بچارگانز اسلاف  
ده انعام متفرقه راشبان مهربانی و طهور پرکنده را فخرده جامع در مغرار  
دلها را بنور وحدت روشن کن و جانها را بنفحات الفت زنده و قهر نما  
بنده و پرینت را ناصح امین فرما و خادم آستان قدیمت امونی بالیف و تجلیب  
کن ماکل چون امواج بحر احدیت متضغ گردند و افواج ملکوت جانیت متحد  
شوند

ع ع

## محوالہ

ای پرودگار آمرزگار... این طفل کو دک سراج محفل بود و مرغ خوش  
اچان آن منزل تلاوت آیات ینمود و بایع اچان تریل کلمات  
میکرد و بل گویا بود و به آهنگ ملاء اعلیٰ و مساز حال از کلخن فانی  
گلشن باقی پرواز نمود تا در ملکوت راز بنغمه و آواز پردازد ای پرودگار  
الطاف بی پایان شایان کن و خضران ایگان فرما توئی آمرزنده و  
ع ع

## بہوالہکی

ای مصیبت دیدہ مصائب و زاریا پیش از مصیبت ملک غیب و  
شہود تاثیر نمودی بود ولی بعد از صعود سلطان وجود مصائب و بلا ہا را تاثیر  
و حکمی نیست لہذا باید شما دست بندیل صبر و تحمل زنید و در موارد مصائب  
صابر و شاکر باشید و فی الحقیقہ اطفال ضایع گناشتہ بلکہ غائب شدہ

وهرغیابی را حضوریت و هر طومنی را نشوری ع ع

بهوائه

ای یاد کار شه اسهل آلی ملاحظه فرما که آن نفوس متعدده چگونه ترک  
دنیا می فانی نموند و جانفشانی کردند و در ملکوت تقدیس کاملانی هستند  
و بار خج نورانی از ارقی رحمانی مانند مهر و موه تابنده و درخنده و شند و در تول  
مصائب و حصول متاعب باید یاد شه در استی خاطر نمود زیرا در بقای در  
جهان غیر از ایمان و خیران شمری نه علی الخصوص بعد از انول آفتاب الکا  
ویر اعظم لامکان اجدده آن طفل نازنین با عوش عیین صمود نمود و بنور  
بعین در بهشت برین رخ بر او خنت مخزون مباحش منموم مگرد  
و خون مشو گریه نما مویه مکن توجه ملکوت ابهی نما و طلب موهبت کبری  
فما و علیک التجهت و التنازع ع ع

## هوالاهی

ای دستان آبی و شتعلان با محبت رحانی در این خاکدان آبی آشیانه  
نمودن صفت خراطین ارض است و سمت طیور خاک پست مرغان  
چمنستان آبی جز در گلبن آبی لاله نخواهند و پرندهگان بوستان تقدیس حسی  
در حدائق باقی توحید بر سدره بحر پدید مسکن بخویند بازان اوج عظمت بفرار <sup>هوا</sup>  
سما عزت محل طیران میدان جولان نخواهند این خاکدان فانی چون سبزه  
بادیه حیرانی طلی است ازل و این عالم ترا بی در نظر اولیای آبی از ذره <sup>سی</sup> استلا  
پست و حقیر تر است چون ارشون این عالم و محو و نفایش که درت و  
صفایش کثافت و خفایش و سراب بقیعش و تم نقیضش کما هو حقّه و اقف  
و مطلع گشتند از جهان جهانیان بپراشندند و از هر چه خبر حق است و  
کنار گشتند دل بجهان باقی بستند و از این شون کون طلمات امکانی

رستند پری از صفات تقدیس گشوند و در این فضای وسیع پرواز نمودند  
 تا با روح اعلی و ملکوت الهی و مقصد صدق عند ملک مقصد عروج نمودند  
 و بپرف تعالی بل اعلی و نعمت لانهی موهبت عظمی شرف گشتند  
 پس ای محمودان صبا می آبی و سرستان جام جذب موهبت حمانی  
 از جمع شئون و فنون ظهور و کمون و مقتضیات جنون چشم پوشید و از راه  
 و نعمت و عزت و ثروت و بزرگواری این جهان فانی بگذرید و حمیت را  
 با قباس انوار رحمانی و استفاضه مواهب ملکوت صمدانی بکارید (والله اعلم  
 بحکمته و زرایای شهنشاه دهر و جمع من فی الوجود برادیت و جای بر  
 شما قیام نمایند محزون نشوید منعم نگردید و بسرع و فرغ ننمائید تسار  
 عظیمه از مظهر الراجح الیه وارد و فرود بانخش در کتب صمدانیه مازل  
 و مضمون آن کلام مبارک این است که بلائیکه بر اجبای الهی وارد شد

و صدقات و اذیات و مصیباتیکه بر عاشقان جمال رحمانی نازل میشود  
 این است که چون این نفوس مقدسه بمنزله فروع و اوراق سدره مبارکه  
 الهیه هستند لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهیه وارد فرسود و اوراق  
 آن نیز نازل میشود حال چون اعظم بلا یا محن و آلام و متاعب سخن و سلاسل  
 و اضلال و حق نغسه در سبیل جالش عمل فرموده و کمال سرور و جور و تمام روح  
 و ریحان ایام مبارک را در سخن زندان بگذراند شمایری احبای الهی بر  
 یک بقدر لیاقت استعداد خویش از این موهبت عظمی بهره یابید  
 و از این جنت کبری نصیبی یابید بگیریید چون بحقیقت ملاحظه فرمائید چه  
 فضل اعظم از این فضل و چه احسانی اکبر از این احسان که در این سبیل رحمن  
 در بلا شریک جمال قدم باشید و سیم سیر اعظم گردید بشری المخلصین  
 و اگر از عوالم الهیه و جهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح ملکوت الهیه

و جبروت اعلیٰ مقدر شده بونی بشام جهانیان رسد البته هر یک در جایگاه  
 در سبیل محبت آنکه بحال شوق و اشتیاق بشتابند و اگر نجات معطره آن  
 جهان آلی بشام روانی از مغرب نمی نمود و قلوب مبارکش از انوار ساطعه ارا  
 آلی معطر نمیکرد هرگز این بلایای شدید و مصائب کلیمه را گل نمیزمودند  
 پس بدانید که نام جان بخش جهان آلی است که شام اولیای آلی را  
 معطر نموده و ارواح مقدسه اش را بشیر کرده که باین صلاوت شده اند  
 و قیمت اهل عالم را تحمل نمایند و اگر مواهب آن عوالم آلیه و اسرار آن ملکوت  
 باقیه در این عالم فانی و جهان ترابی مشهود و واضح نیست جای عجب  
 و وسیله شک و شبهه نیست زیرا این واضح و مشهود بلکه بدیهی است  
 که هر استعداد و لیاقتی و قوا و کمالی که هر شیئی در مرتبه از مراتب تحصیل و کسب  
 نماید در مرتبه مافوق آن مرتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد مواهب مکتب

در تبه اول که مادون این تبه است در این تبه مافوق ظاهر و آشکار  
و بعبارة اخرى کلمات مقننه در عالم مادون ظهورش در عالم مافوق است  
زیرا آن عالم مادون استعداد وسعت ظهور آن موهبت را ندارد مستقلاً  
و مواهبی را که جادو در عالم جادو تحصیل نماید در عالم جادو مشهور و مکرود بلکه چون آن  
عالم جادو بعالم نبات انتقال نماید آن موهبت موهوبه بزح گلبشاید و چون  
نبات استعداد جسم حساس را در عالم نبات تحصیل نماید همین انتقال بعالم  
حیوان این کمال ظاهر شود و چون انسان در عالم رحم توه باصره و توه شامه  
و قوای سائر و احساسات بشیره و کلمات انسانی را کتساب نماید در عالم  
رحم سعادت و گنجایش ظهور این مواهب موجوده بلکه غیر ممکن و محال است  
که بصریحان شود و سماع نمایان گردد لکن چون از گنهای رحم مادر این عالم  
وسع منور انتقال نماید آن چشمش روشن و دنیا گردد و گوشش شنوا شود



و دانش گویا گردد و کمال آتش واضح و عیان گردد و یقین داند بلکه مشهود بیند  
 که این مواهب اجمیعاً در عالم ظنمانی رحم اکتساب و تحصیل نموده بود و لکن  
 آن عالم وسعت و گنجایش ظهور این اسرار را نداشت بلکه خود مولود نیز  
 تمامه از این مواهب بنحیر بود و اگر چنانچه جبرئیل بر او نازل میشد و خبر میداد  
 که چنین فضل و عنایتی نبود در این محل تنگ و تاریک احسان شده قبول  
 نمی نمود بلکه تندیب میکرد حال بهم چنین فضل و مواهبی و الطاف و ربوبی  
 که بنفوس مقدسه در این عالم عنایت شده و کمالاً سیکه تحصیل نموده اند  
 این عالم سعادت ظهور آن امداد و بلکه چون بعالم سائر آلهیه انتقال نمایند  
 این موهبت کبری رخ بگشاید و این رحمت عظمی جمال بنماید و همچنین  
 صینی که از این مواهب محروم بود و محرومیتش بعد از انتقال ظاهر و عیان گرد  
 مثل اینکه محرومیت و نقائص نفوس مجتهد بعد از فوت از این عالم معلوم مشهود گردد.  
 عبده عباس

## هوالابی

ای حبابی آبی این جهان تری و خاکدان فانی آشیان مرغ خالی است  
 و لانه خاش ظلمانی نه نظیر آبی ملاحظه فرماید که طيور حدائق قدس و نسور خطا  
 انس در سپح عصری در این گلخن فانی آر میزند و یا از شاخسار آمال گلی چیده  
 و یا در می راحت آسایش دیدند و یا آنکه مسرت جان یافتند و فحمت  
 و بدان بستند هر صبحی را شام تا یک دیدند و هر شامی را وقت سرگردانی  
 و بی سرو سامانی یافتند گاهی غل در بخیر بوسی اختیار نمودند و گاهی تلخ شمشیر  
 چون سید حضور کمال سردر چشیدند و می آتش جانسوز نمود در اطلتان  
 یافتند و گاهی صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند  
 و قتی پیش تمکار از انوش یافتند و زمانی تیر و تیغ نیزید انرا هم رحم دل  
 ناتوان باری اگر جهان بی بقا و یا جهان بی بی و فارق در وجه بی

بود اول این نفوس مقدسه تنهای آسایش زندگانی نمیدوند و آرزوی  
 خوشی و کامرانی پس یقین بدانید و چون نوربین مشاهده کنید و آگاه  
 انتخاب گردید که اهل بهوش و دانش بلا یابی سبیل الهی را راحت جان و  
 مسرت و بدان شمرند و مشقات و صرف عنایات در اندر حمت از  
 بینند و قیمت را نعمت دانند و ملح اجاج صدقات را عذب فرات بنند  
 و سگی زندان را نعمت ایوان بایند حرارت محبت الله با محمودت و جمودت  
 جمع نشود و انجذابات جمال الله با ستانت و سکون مجتمع گردد و آتش  
 و یخ دست در آغوش نشوند و کوه نارد تحت برف و دل حسن و خیار  
 نگردد ای اجبای خدا صد اندائی دای بندگان درگاه غنای آبی دای  
 عاشقان سوز و گداری دای عارفان از نیازی در الواج الهی ذکر حکمت  
 گشته دیان مراعات مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون و وحی

و شون غصری نبوده بلکه مراد آسمی این بوده که شمع و جمیع برافرو زنده در  
 صحرای بی نفع ما فیض آسمی برارض طیبه نازل کرده نه ارض جزیره و الا  
 خاموشی شعر حکمت نتوان گفت پریشانی جمیع اعلامت حدت نتوان  
 نمود افسردگی حیات زندگی تعبیر نشود و ناتوانی در ماندگی هوشمندی  
 وزیر کی نگردد ای کم الله یا احبار الله علی الاشتعال بنا محبت آع ع

هوالله

یا من تنسک بذیل الکبریار طوبی لنفس شمس راسم الوفا من حد یقه کبریار  
 و استصار من النور الذی اشرق به الارض السما و استمدف السهام و جاور الزمان  
 فی سبیل رب الاعلی و نطق بالثناء علی اجمال الابهی و ذاق حلاوة ذکر الله فی کل  
 صباح و مساء و انقطع الی الله و غص الطرف عن کل نعمه و راحه فی الدنيا  
 و احذر الآخرة علی سحیات الاولی طوبی له ثم طوبی و ابساعی کل من شبت بالعبادة  
 ع ع

## هوالبھی

ایں بستہ عالم بالا و بالا علیٰ آنچہ حکیم غا ہر شہود موجود از عالم پست و سفلی است  
و آنچہ درک و شہود چشم جان دیدہ بصیرت است بالا و علویست در عالم پست و جہانی  
انقلابات و کون و فساد تا بقا جاری و حکم تعزینت و تذل منشا و تبحر  
منشا و تہیت منشا ساری لہذا بندیش پستی است و ستیش پستی  
نورش ظلمات و کشفش حجاب عرش و تفت و راتفت شدت و ارا  
فقدانت و سودش زیان و بخش خسران چہ کہ عاقبتش محرومی است  
و مہتایش محرومی پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جوئی باقی ایہی نظر کن  
و مہذا علیٰ تعلق نبھا تا علوی پامان بینی و بالا و سہو بیکران شاہد کنی  
ع ع

## هوالابحی

ای بنده درگاه الهی آنچه از خانه محبت الهه جاری فرات گرفتید و از مضامینش  
 معانی دل‌نشین ادراک کردید امیدارم بهبت رب مجید چنان است که در  
 احیان نفعات رحمن زنده و تروتازه باشید و خصوصاً مسأله تناسخ مرقوم نموده  
 این احقا و تناسخ از عقائد قدیمه اکرامم و ملل است حتی فلاسفه یونان حکما  
 رومان و مصریان قدیم و انوریان عظیم و لکن دزد و حتی جمیع این اقوال را در  
 مغز و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عمل الهی این است که  
 اعطای کل ذی حق ختمه شود حال هر انسان بیلابلی مبتلا شود گوئیم که گناهی نمود  
 و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد کرده است و کور و  
 وشل و ناقص الخلقه است آیا چو گناهی نموده است که به چنین جزائی گرفتار  
 شده است پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده و لکن پیش از

این در قالب آفل جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس  
 ازین نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه  
 نمودار میشد و حق چگونه لعل مایه و حکم مایه می گشت باری ذکر رحمت در  
 الهی مذکور و این مقصد رجوع شون آثار و کمالات و حقایق انواری است  
 که در هر کور عود بنیاید مقصد اشخاص ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود  
 این سراج و شب امشب عود نموده است و یا آنکه گل ماری اسال نازد  
 گلستان بجمع کرده است در این مقام مقصد حقیقت شخصی و عین مایه و کینت  
 مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شون مراتبی است که در آن سراج و در آن  
 گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهور یعنی آن کمالات و فضائل  
 و مواهب بجمع سابق در بهار لایحی عود نموده است مثلاً این شمع همان مریا  
 گذشته است در این مقام نظر لطافت و طراوت و نصارت و خلوات آن

ثمره است و الا لبعثه ان تصيقت متعينه واعين مخصوصه رجوع نموده آيا  
 يك مرتبه وجود راين عرصه شهود اولياي الهي چه نيمتي وراحتي ديدند كه متصلا  
 عود و رجوع و تكرر خواهند آيا يك مرتبه اين مصائب و بلايا و زرايا و صدمات  
 و مشكلات كفايت نمي كنند كه تكرار اين وجود راين عالم خواهند اين كاس  
 چندان حلاوتي نداشته كه آرزوي اتباع و تكرر شود پس دستان جمال الهي بوا  
 و اجري جز مقام مشاهده و لقاء ملكوت الهي نجويند و جز با ديه تمناي حصول برزخ  
 اعلى نپويند نعمت باقيه خواهند و موهبت سرديه كه مقدس از اوقات امكانه  
 است  
 چه كه چون بصيرت نظر فاني جمع بشود در اين عالم ترابي معذبند مسترسجي تا ثواب اعلا  
 حيات مكر سابق بيند و خوشحالي نيست كه ثمره مشقات با ضيه چنيند  
 حيات انساني و وجود روحاني محصور در زندگاني دينوي بود ايجاد چه مكره دا  
 بلکه الوهيت چه آثار و نتيجه محي بشيد بلكه موجودات و ممكنات و عوامل مكنات



کل محل بود استغفر الله عن هذا التصور و الخطار العظیم همچنانکه ثمرات و  
 نتائج حیات جمعی در آن عالم تنگ و تاریک منقود و چون انتقال با این عالم  
 وسیع نماید فوایدش و نما آن عالم واضح و مشهود می گردد بهم چنین آب  
 و عقاب و نعیم و حجم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه  
 حاضر و در نشئه اخروی عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه اگر  
 نشئه و حیات جمعی محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود جمعی محل نامربوط  
 می گشت به چنین ارحیات این عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم دیگر نشئه  
 بکلی ممل و غیر معقول است پس بدان که حتی احوال غیبی هست که ادکار  
 امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصورش قاصر چون چشم حاشا<sup>نی</sup> می  
 راز هر طوبت امکانی پاک و مطهر فرامی نجات قدس حدائق رحمانیه آن  
 عوالم مبشام رسد و البها علیک و علی کل ناظر و متوجه الی الملکوت الابهی

الذمی قدسه عن ادراک العافلین و البصار المکترین .

عبدالبهاء عباس

هوائه

ای دوبنده آستان مبارک من مجاور مسجد اقصی و شاد در آن عدد و قصوی  
با وجود این بنیاد تعلق بر پا و ارتباط قلب روح همتا گوید در یک مصلحت و در یک  
منزل همدم و مؤانس همرازیم و مجالس ملاحظه نمایند که روابط ملکوتی است  
چهار تباطی بخشیده و چه وحدتی تأسیس نموده و چه تعلقی در جمیع شؤون بخشیده  
که این سخن معنون دی یار است و مجنون موی دوستان و البته این  
روحانی غمگین هم از نورانی نماید و گروه شیطان را رحمانی فرماید ای یار  
با اهل جهان خواه دوستان خواه دشمنان مهربان باشید و خیر خواه گردید  
دوستی نمایند و حق پرستی بکنند راستی جویند و اشتی طلبید خاطر می

سپارید و لومبعض عظیم باشد دل افسرده ننماید و لودشمن پرکین کردد  
آئین مهرد و فابنید و از بر قیدی آرا و شوید حق میفرماید <sup>البشر</sup> طهر المظر عن حد و

ولا ترمه البصر عن هذا المطر الا کبر نظر خد انما یدنه بخلق و توجه بجان آفرین

نماید نه جهان بصیر با قاب بگشاید نه بگشاید و کلخن الرجا بسنید و فای

اگر مورد محنت گردید محنت بخشید اگر معرض ملامت شوید تحیت و سلام بیا

اگر انکار و استکبار مشاهده کنید عجز و انسار فرمائید اعدا اگر زهر دهند

بخشید اگر تیغ شوند شکر گردید مقصود این است که بفضل و عنایت نو

بین آئین دوستی و راستی با جمیع اقوام تاسیس نماید و بروج

این است فضل عظیم این است نور بین این است رحمة للعالمین

با کسی بجنگ و ستیز بر نخیزید و بنیان جدال مسازید بلکه نهایت مهربانی

و خضوع و خشوع کلمه حق القا نمائید و حجت و برهان بنمائید اگر قبول نمود

فَقِيمِ الْمَطْلُوبِ وَالْأَدَكِ مِثْرَ شَوَيْدِ عَمَلِينَ مَكْرُودِ عِلَالِ مِثْرَ يَدِ كَلَالِ مَجْمُودِ  
شَكَايَتِ نَمَائِدِ تَوَكَّلِ بِرُخْدِ الْمَسِيدِ بَارِخْوَانِيدِ بَارِغَبُونِيدِ بَارِزَوَارِشِيدِ  
مَهْرَبَانِي كُنْسِيدِ وَبِهْرَزَبَانِ بَاشِدِ خَاطِرِ جَوْنِي نَمَائِدِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْاَلْمِ الْاَلْمِ الْاَلْمِ  
عَلَى الشَّرِّ وَاجْعَلْهُم اٰيَاتِ الْهُدَى وَرَايَاتِ جَمْعِكَ بَيْنَ الْوَرَى  
وَمَصَابِيحِ الْفَضْلِ وَاجْعُدْ وَاشْجَارِ صَدَقَةِ الْوَجُودِ رَبِّ نُوْرٍ وَجَوْهَرِهِمْ مَانُوْرٍ الْوَجُوْهَرِ  
الْيَكِ وَزَيْنِ قَلْبِهِمْ بِالْوَكْلِ عَلَيْكَ وَابْدِهِمْ عَلَى الرَّكْعِ وَالتَّسْبُوْحِ بَيْنَ  
يَدَيْكَ حَتَّى يَرْتَلُوْا اٰيَاتِ التَّوْحِيْدِ فِى مَحَافِلِ الْهُدَى وَيَرْتَضِعُ صَبْحِيْمَ بَابِ  
وَالْتَكْبِيْرِ اِلَى الْمَلَأِ الْاَعْلَى اِنَّكَ اَنْتَ مُؤَيَّدٌ مِنْ تَشْرِىْعِ اَللّٰهِ  
وَاِنَّكَ اَنْتَ الْقَوِّى الْقَدِيْرُ ع ع

هواله

ای گم گشته بادیه پیمیا اگر چه چون بادیه پیمایی ولی از جام غنایت مست  
و بادیه پیمایی پیمانه پیمان آلهی بدست گیر و عهد است بخاطر آدمی پرست  
چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار کن خوشتردمی آن دم  
که کم غنایت بخوش و خروش آید و شنبلی از فیض دایمی کبریا جان این مشتاقان  
رسد دل غمگومی دوست کند و روح آهنگ صمود بملاز اعلی و ملکوت سبحی  
نماید و میدان فدا بشتابد و قبر با نگاه حق در نهایت شوق استیاق  
ای ذیح الله فترت با نگاه عشق برگرده و جان بده در راه عشق  
چه مبارکدمی است آن دم و چه همایون ساعتی است آن عمت  
گر خیال جان همی سست بدل اینجای و ز نثار جان دل داری بیا و هم بیا  
رسم ره این است که وصل به طلب و ز نباشی مرد این ره دور شو خرمیت

باری حضرت چون این بندگان درگاه احدیتش، اجماع عیش و عشرت و ناز و

و آسایش و راحت نیافید

جام می خون دل هر یک بکسی آید در داور قیمت او ضاع چنین باشد

یکی را همه گل لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را نموس آه و ناله یکی را میا

سرها بخشیدند و دیگری را چشم اسگبار لیلی را غمزه و لسوز دادند و همچون

راه جلوسوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان وی دوست تیر جفاست

نه در خطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن است نه است

نه آسایش جان باختن است نه ظلم فسر اذیتن مظلومیت است

نه مسرویت تیر آفاق را مدت حیات در زندان نفی بلدان و آوارگی

و آرزوگی منتفی شد و اسیر بخیر سخن یوسفی بود و در این غربت و نهایت

کربت بافق عزت مصدوم بود می نیاسود و ساعتی نیارمید در آتش سوزن

چون گل خندان بسم میفرمود و در سبیل غم حجاب آسا و حرکت دوریه شوقه

عیش و طرب میبود (حال این آوارگان نیز باید کجی طمع آسایش و راحت را

قطع نمایم و از دنیا آنچه در دوست در گذریم چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه

غیر از دوست بریم بپاوشیم صد مهر حسرت و افسوس اگر بعد از آن دری

نورانی و جمال رحمانی جرعه از جام صفائیم یا از کسی از روی وفا کنیم و یاد می

نخواهیم که بیاساییم و یا راحت جویم و یا ناز و نعمت طلبیم

چونکه گشت در گلستان در گذشت نشووی دیگر ز بلبل سرگذشت

باری شهباز با مناجات بگذرانید روز و در تصریح و ابتهال در حالی باشید

که از این عالم کجی بخییر گردید جزا و ندانید و غیر از او شناسید و غیر از او بخوید و

نپرسید والا فریئت من اتخذ الله هویه این جهان تراب دریای سراسر است

نه آب و شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است حقیقت رحمت است

ز رحمت نعت است ز نعت عقرب این بساط منطوی شود و این  
 احقران متواری از خفیف حیات فانی با وج رحمت جلا دانی پروردگاریم و ا  
 جهان جهانیان بی نیاز گردیم این جهان در نزد جلالان که طیور تر از اینند  
 و صحر است و گلگشت دریا اما در نظر مرغان چمنستان آبی قفس تنگ و آسیا  
 از خاک دست تا چند این جانهای پاک اسیر آشیان خاک و تاکی این طیور  
 قدس در این گلخن زندانی بتلای حیران محروم از فیض دحانی و فوز و جلا  
 ای پروردگار ای پناه آوارگان تو آگاه غمان و آه صبگهای غمناک  
 و رحمتی کن تا جانهای شتاقان بملکوت احدیت بستانند و ارواح آوارگان  
 در سایه رحمت بیایند فرقت پر حرمت جانرا بگذارد و حرمان و مجران و ا  
 مرده و پیرمرد نماید پس ای خدای مهربان بآییدی بخش و توفیقی ده تا از این  
 دام و دانه بریزیم و با شانه رحمت بریزیم و در شاخار و صحت در حقیقه عنایت



با انواع امکان مجاهد دعوت تو مشغول گردیم

باری اجبای الهی باید بعبود و عنایت غیر متناهی بحالت و انجذاب و استعجاب  
مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند مظاہر اخلاق رحمانی باشند  
و مطالع انوار وجدانی در صدق و صفا آیات کبریٰ گردند و در مردود و فایاست  
عظمی سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و علت عمران آبادی  
کشور و ایم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشا بلبنان باشند و در صد ا  
حسن نیت مشهور و معروف نزد سرداران و باندگان خدا از هر ملت امتی دوست  
و همربان و در صنایع و بدایع استاد و ماہران گردند و در زرعت و تجارت  
فائق بر هم گمان مختصر آنکه باید حضرت احدیت و سرداران حکومت و اداری  
مملکت کل از اجبای الهی راضی باشند نه شاکی ممنون باشند نه دغمن چه آس  
اساس امر الهی اخلاق رحمانی است و بنیاد بنیان یزدانی شیم و درو

روحانی دوستان چون مین موهبت عظمی موفق گردند شمع هستی بارگردد  
 و ایوان کیهان جهان انوار شود و الا ظلمت اندر ظلمت است و کلمت اندر  
 و غفلت اندر غفلت اگر از عوام بهره نخله حرکت اعتداف مشاهده نماید  
 بر آنها مگرید و محبت آنها را پسندید چه کنید اندر و مطلع نیستند که در هر عصری  
 استعماران چه چوری بر میان آلی واقع و از نادانان چنان جبار اولیای

ربانی وارد آمدند استمروا دارند و جور و جبار مگری دارند

جند با برابر استم می کنند      پرو باش بیگناهی می کنند

که چرا تو یاد آری ز آن دیار      یاز قصر و ساعد آن شهر یار

جرم او انیت که باز است بس      غیر خوبی جرم او یوسف چیست پس

دشمن طردوس آید پراد      امی باشه را کشته فراد

حضرت روح الله عیسی بن مریم را اسرائیلیان آنچه طردوس می نمودند آید

و جفا میگردند و سب و تسم و لعن و صرب روا میداشتند آن جان پاک  
 دعا و مناجات میفرمود که ای خداوند این نفوس ناوانند و از حقیقت  
 مقصود جاها ن چون ندانند چنین کنند اگر بدانند نکنند پس ای خداوند  
 امر زنده گناهیشان بپایرز و ای یزدان مهربان از قصورشان درگذر این  
 صفت مخلصین در روش منقطعین از خدا بخواه که این آوارگان نیز تائیدی  
 بان وحی مقدس وحی له الفدا انما یم مطلوبیت موجب التیه است  
 و صفت مطهر احدیت حضرت نور حدوده مصطفی نور حدیقه ترضی جان  
 سید الشهدا و یحیی ابن زکریا و الکرامه انبیا و اولیا روحی لهم الفدا در کمال مطلوبیت  
 جام شهادت نوشیدند و زهر بلاکت چشیدند و مقصود خویش رسیدند  
 حال ملاحظه فرما چه زیانی دیدند جمیع از این عالم سبحان دیگر صلت نمودند و صد  
 خاصان حق باقی و نه راحت سگر ناهق نه سرشک چشم مطلوبان بر مشر

و نه خوشی قلب جاهلان نه آشهد و شراب و شکر و کباب و شاید و شمع جهان  
 باقی و نه آن شام مطلوبان و آه ستم دیدگان و حسرت آوارگان و حسرت بیستین  
 باقی جمیع منتهی شد ولی ملاحظه نما که چون نام سید الشهدا روحی له الفداء  
 بر زبان آید دل زنده گردد و جان بیسارت آید روح را وجد و وله حاصل گردد  
 و روزی صد هزار گرسنه از این منت نام مبارکش سیر گردد و صد هزار شهید سیر  
 شود این آثار بزرگوار او در جهان ترابی است دیگر ملاحظه فرما که در عوالم

الهی و ملا اعلیٰ چه خبر است ... ع ع

هو الاهی الاهی

و آنک انت یا الهی سبقت حجت و کلمت موهبت و احاطت قدر  
 کل الاشیا فخلقت الخلق بعین محیط جحائق الموجودات و انشئت النشاء الالهی  
 باشراف انوار الهدی و تجلیت بها علی امتحان اللطیفه المستعده للفیوض

حتی استفاضت و استفاضت و صفت لطفت بآیات وحدانتک  
 الطاهره الباهره الابرار و بذلك خصمت و خشمت هیکل تک استحقاق  
 النورانیة للکلمة الودیة و خشمت اصواتهم عند استماع ندایها و عنتم و جرم  
 تقویبتک یا ذوالاسماء الحسنی الہی الہی ارحم ذلی و مسکنتی و تعطف علی صغیری  
 و فاتی ترانی بد فاکل سهام و عرضاً کل نصال و عائناً فی غمار البلاء و غیرها  
 بجمار المصائب و الارزاق ارحمی بفضلک و جودک یا ذوالامثال العلیا و سخی  
 عن کل کربة و بلاء و ارحمی بنداء الرجوع الی جوار حسنک الکبری و ارحمی یا  
 لان الارض ضاقت علی و ابحیات مريرة لدی و الآلام تموج کالجورد الاعراب  
 تهجم هجوم الطيور علی سحت المشور فنهاری من الامم اهل بهم و صبا حی مساء  
 مطلم بهم عظیم و غدابی عذاب و شرابی سراب و غدائی عظیم و فراشی اسواک  
 و حیاتی حسرات و میاهی عبرات و اوقات سكرات و لغزات تصد و نلت

عن كل شيء ولا أكاد أفرق بين ليلى ونهارى وغداي وعشائي وسهرى وزيادى  
 بما اشتدت الازراء وعظم لي البلاء وعرض العيس له دواء، الكبد مقروحة يا  
 والاشجار مجروحة يا محبوبى والدم مسفوك يا مولائى فكيف تكون ابيات  
 مع هذه الآفات فوعنتك مريرة من جميع ابيات ادركنى يا الهى ورفنى  
 ايك بفضلك ورحمتك يا غايه المنار وادخلنى فى مقعد صدق ظل شعرة  
 رحمتك واجرنى فى خطيرة اللطاف تحت ظلال سدره فدائيتك  
 وانى التضرع اليك بقلبي ان يرزقنى كأس التى اتناها منذ نعومة اطفارى  
 واشتبهما اشتها الرضيع الى ثدى العنائة والظمان الى عين صافية غدا  
 وعزمت لا اقدر على المناجات ولا استطيع ان اذكرك فى هذه البليات  
 لان النصف غلبنى ولا يجادى خرج النفس من غرغرة نفسى وحسرت صدرى وان  
 تعلم بانى قلبى وطلع بحر فى والى نعى يا الهى من هذه الحال التى كل دقيقة

سم ذلك وظلام حالك واغثنى يا الهى انقذنى يا محبوبى برحمتك الكبرى

انك انت القومى المقدر الرؤف الرحيم ع ع

هو الله

يا ربى الرحمن المتعلى من ارق العفران قد ارتحلت امدك ضيا المنتسبه

الى عبدك آيه الايمان من خلص وجه لوجهك الكريم وسلك مسلك

المستقيم والى بندائك فى يوم الدين وتكلمت عليه من الافق البين <sup>نسخا</sup>

الونى سمى تقى رب ان فريتها النفس المطمئنه كانت شعله نورانية فبعث

عن قلبها انوار الايمان مرسومة من صهبار الايقان قريه العين بشاهده <sup>سحتمه</sup>

والبرهان منجذبه الوجدان بالروح والريحان رب انزلها فى نزل <sup>نزل</sup> <sup>نزل</sup>

وادخلها فى حبه ودائمتك انك انت الضو النور الرحمن والمجلى

بالفضل والاحسان انك انت الرؤف المنان . عبد البهاج حاس

## هو الابهى

آسى و محبى و ملازمى و معتمدى اسألك شمس فلک رحمتك و نير سمار و صدا  
و مطلع فردا نيتك و بكل قيو منيتك جمال احديتك المشرق اللامح المنير  
تشكل عبدك بنظر عين غيايتك و تحفظه في كف حفظك و كلانك ملك  
انت المصدر على ما يشاء و انك انت العزيز القوي الكريم ع ع

## هو الابهى

السى السى ان هو لا عباد لبوا للنداء و اجابوا داعى اتقى بقلب طامح بالحمية  
و الولاء و صدر مشرح بايات الوفاء و اعين ناظره الى الملكوت الاعلى رب  
اجعلهم سرجا نورانية و نجوما جلية و اشجارا باسقة و انهارا و افاقه و رياضاً ممتعة  
و حياضاً منسفة و امددهم بحنود من الملا الاعلى و انصرهم بملائكة السماء و ايدهم  
بشديد القوى انك انت القوي القدير العزيز الكريم عبد البهاء عباس



## هوائے

ای پروردگار آفرگار هر چند نفوسى ایام زندگانی بنا دانی بسر برده اند  
بیگانه بودند و خود کامه ولی دریای بخشایش بوجی گنه کاران از آزادگان نماید  
هر که را خواهی محرم نمائی و هر که را نخواهی محرم فرمائی اگر بعدل معامله فرمائی جمیع  
گنه کاریم و سزاوار صواب اگر فضل مجربى داری هر گنه کاری پاک جان گرد  
و هر بیگانه ئى آشنا شود پس رحمت فرما و نصرت کن و موهبت از آن  
توئى بخشنده و درخشنده و مهربان ع ع

## هوائے

اللهم یا الهی ترمی عبدک المسکین الذی آمن بنورک المبین و انجذب  
الی العلیین و اشتبهت بک بین العالمین قد ترک هذه الدار النعانیة  
و قصدتک السامیه و جن الی ساحتک فی جنة عالیة رب انشر <sup>لیفها</sup>

ورتل الآيات البينات و من كبحج البانعات و اتقى الكلمات على كل نفس  
 يجاهد من الجهاد و تسمى المسمى يا قيوم الارض و السماء رب انه قد خلع العذار  
 في حبك و ترك الاستكبار على عبادك و احب الانسار الى مملوكك  
 فقبس و اتبل اليك و فد عليك و تضرع بين يديك خاضعاً خاشعاً لله  
 متضرعاً مستغفراً للذنوب طالباً الدخول في عالم الغيوب متضرعاً مبسوطاً  
 العفوان متضرعاً عن الاثم و العصيان رب اكرم شواه بلغة مناه و احب  
 دعاه انك انت العفو العفورا الكافي الوافي العافي الكريم المنان ع ع

### هوائه

سبحان اللهم يا ابي انا جيب بصميم قلبي دهيوت روحى بكورا و ايا صيلا  
 و اضع وجهى على التراب خاضعاً خاشعاً غداً و عشياً و ارجو العفو العفورا  
 لعبدك العفورا الشكور مستغفراً في بحر الطائف صفياً نجياً رب انه

خضع لسلطانك واطع بربانك وتوجه الى ملكوتك واشتعل نار محبتك  
 وانقطع عن الدنيا وما فيها جأ بجألك طلباً لرضائك ورضاءً بقضائك  
 وقصدت عبثة قدسك وتبني خيمة فردوسك وخلص الثوب الرمث لتبقيت  
 بكل المقدس في جبروت البقاء عند سدة العرش في ظل الكلمة العليان  
 انعم صباحه وانر مصباحه واجعل له مقعد صدق في مركز سلطنتك ومقر  
 موهبتك واغفر له الخطيئات وبدل سيئاته بالحسنات واعنه داد خله  
 في حقيقة البقاء وارزقه المشاهدة واللقاء أنك انت الفصور العفو الكريم  
 الرحيم المنان لا اله الا انت الوفي اللطيف العظيم الاحسان <sup>ن</sup> سحليل العفوان  
 ع ع هوالله

اللهم يارب جاني وغايه مناني ان ورقة خصلته نصرته رياته من رشحات  
 سحاب رحمتك قد اصفرت في ايامه الدنيا وتمنت ان تجعلها منحصرة

فی علم البعای طریة لطیفة مدیته فی اجته العلیه رب انما کانت ایجابک  
 بین الاما و قبته تمهته بجراره تمکتک بین النساء و ما برجت تذکرک بصمیم فزاد  
 فی العیالی اللیلا، تمنی عتبه قدسک محله بالفو و العطاء فرجت الیک مطمنه  
 رهنیه مرضیه آله دخول جنک الفنا، و خلود صدیقه الغلباء رب اعف  
 عن الخطا، و اغفر لها بفضلك و اجرها فی جوار رحمتک الکبریٰ انک انت

الکریم انک انت الرحمن الرحیم ع ع

هو المعزی الامانه المصابه بالمصیبه العظمی

ای صابره شاکره هر چند این تا تم دریای اندوه و غم است و این مصیبت  
 آتش جانسور درد و الم و بر نفسی در نهایت حسرت تا تم ولی چون تحقیقت  
 کرمی عاشقی کبوی مشوق شتافت و طبعی گلشن الهی پرور نمود و ماهی  
 تشنه بجز راه یافت و طوطی سگر شکن بوطن پرشده و قند پی برد حال آن

نهال در جو بیار جمال و جلال در نهایت طراوت و آهنگ است و مانند مرغ  
 چمن در گزار گلشن الهی باهنگ حمانی یالیت ای یعلیون بنا کر منی آربی  
 و جلی من العازین میراید دیگر چه محزون و دکنونی غمگین جمع در ظل  
 عنایت حضرت احدیت جمع میسوم و در نهایت سرور و شمع و تقدیس  
 رب غفور سپرداریم عبد الباقعاس

الهی الهی ان طیرا من طيور صدائق قدسک قد قصد حظا نرحمانیتک  
 و طار الی مطار لطیفک و بانیتک متعظا لمعین جمک و نخبذا الی ملکوت  
 موبیتک رب شمع صدره بالورد و علی و زرد و خوک و منفراتک و نور بصره  
 بمشاهده جمالک و فرح قلبه بظهور آثار جودک و احسانک و اجل له مقام  
 قدس علیا و افرغ کل صبر و کل سلوة علی و الدته العزیزه الخوتة التي حزبت

و فرغت به صوره اليك وعلى الله الذي رضى بفضائك وصبر على بك

انك انت الكريم الرحيم الوهاب وانك انت اللطيف العظيم الرحمن  
عبد البهاء عباس

ای خواهر مهر پرور آن مرغ گلشن آسمانی ناله کن مویه نما آن شخص عزیز  
وجوان مهربان را در کاخ الهی خواهی یافت عبد البهاء عباس

### هوائیه

الهی الهی ان اسئلك المؤمنة بما یاتك الموقفة بکلماتك المبتدلة الى طلو  
و المنجدة الى انوار جالك كانت متصوفة بجناح فانتت برحمتك  
القوادم والابا هر و انخوانی فی جناحها و طلبت بجناحها فطارت الى اوج  
فلا حها حتى نالت مناسا فی جوار رحمتك الكبرى رب زدہ عقوآد ستموآ  
و نوراً عظیماً و طیب رسها بصیّب مدرار غدیق من سما غموك و عذرا

أنت انت الضو الكريم الرحيم الضو الوهاب ع ع

هو الله

اللهم يا عاف الذنوب ويا كاشف الكرب ويا تبرؤ صرايوت ويا دافع  
الخطوب ارحم عبدك الذي سرع اليك مستغيثاً بك و مستجيراً بحمرك  
و مستغفراً لما فرط في جنبك و مستعيناً بفوك و منفرتك رب ارحمه بما توجبه  
اليك واجره بما اتكل عليك واعف عنه بما نضع بين يديك  
و لا تحرمه عن نعمات الغفران و ائقده من غمرات العصيان و طهره من  
وضر الطينيان و لا تجعله مأوساً من عطائك و ما كان عطائك محظوراً  
اكشف غمومه و ازل همومه و ادخله في فردوس اللطاف و الله كما  
الطاهر و خلده في بحته المأوى و ازرقه اللقاء أنت الكريم الرحيم

الوهاب و أنت انت الضو الضو المنان ع ع

## هوامه

الأم ياساقى الرمة وياسابع النعمه وغادى الحوت تنفر لخطاه وتبدل السينات  
بالحسات تدخل من تشا فى جنات عدن عالياً وتخلد من تشا  
فى حدائق الملكوت رياض هبات واوراق ربان عبدك الرفيق  
قد طار قلبه شعاعاً الى نعم الرفيق واشتاق لعاك فى ملكوتك الرفيع  
فمرور كالتطور الى رفرف القدس بجناح الاشواق فى جوار حمتك  
الكبرى واستجار فاحمايتك العظمى وصعد اليك وفد عليك فارع الفؤاد  
فاقد الراد الا الرجاء بين يديك رب اضلع عنه الثوب الرثيث ذا  
حلل المقدس وانزع عنه رد العصيان وكلله بكلمة كليل النفران ونور وجهه  
فى حبه الرضوان وادخله فى محفل التجلى مقام المشاهده واللقاء وارزقه لقاء  
بالفضل والاحسان بعد فضل واسمها انك انت العزيز المنان يا ربى الرحمن



وَاَنْتَ اَنْتَ الْغَوْالْفَوْرُ اَحْلِلِ الْاِحْسَانَ الْعَظِيمَ الْغَفْرَانَ ثُمَّ اَسْهَلِ الْيَسْرَةَ  
 يَا اَلَهِي اِنْ تَوَيْدَ تَجْلِيهِ الْكَرِيمِينَ بِالْبَثْوَةِ عَلَى الْعَهْدِ وَالْمِثَاقِ تَحْيِي شَيْتَرًا  
 بِالْوَفَا فِي الْاَفَاقِ ثُمَّ بَارِكْ لَهَا بِرُكْنِ السَّمَاءِ وَوَقِّعْهَا فِي الْاٰخِرَةِ وَالْاَوَّلِي <sup>يَا</sup>  
 عَلَى خِدْمَةِ امْرُكٍ مِنْ الْوَرِيِّ وَاَجْعَلْهَا لِاَسْمَاءِ خَيْرِ الذِّكْرِ مِنْ اِلْحَابِ اَنْتَ  
 اَنْتَ الْمَطِي الْمَقْتَدِرُ اَحْلِلِ الْعَطَاءَ لِاَلِهٍ الْاَنْتَ الْكَرِيمُ لِعَبْدِكَ الْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ

لايضام ابدأ ع ع

هوائتہ

ای خداوندی مانند این ستمند بدگمت افتاده شوریده و آشفته شیفته  
 و دل داده طلب آفرش ز برای مادر مهربان بنماید تو بخشنده گیانه و در  
 هر آشنای گیانه آفرشی فرما تا سبب ریش باران رحمت گردد و پرورش  
 جان آن کسیر محترم توئی بخشنده مهربان و توئی پائیده حضرت یزدان

ع ع

- ۱۹۳ -

هو الله

سجّاتك اللهم يا آلي انى اخفض جناحى وانذل على تراب العبودية العزة  
الويعتقك وعظمتك ربوبيتك متقراً بخطي وعظيم جناحى ووفوق قصورى خطي  
وسيتاتى واشفع لغيرى وارجو ان تغفر لى عبدك الذى قبل الى مشرق  
رحمتك ومطلع فردانتك وقرت عيناه بمشاهدة آيات توحيدك وحشر  
رأيتك لتفريده وانجذب بنفحات قدسك وتوقد نار محبتك وذلك فى  
خج الليالى الدهاء وعبدك وسجد على التراب الاغبر شكراً لك على نعمائك  
والالا الى ان يرجع اليك قصد باب رحمتك ووفد عليك رب  
اغفر له وتب عليه واعف عنه وادخله فى رياض رحمتك وارزقه  
تعالى انت الصّوالغفور الّرحيم الّكريم الّرحمن ع ع

## هو الاهی

ای امده الله از قرار سموع اردست سانی قدر جرمائی در نهایت بلخی آ  
وز هر ملاهل مصیبت حظل شدید المراره ز ریت چشیدی چون آنچه از سما بعد  
نازل بکلمت رب خیر مینی و هر وقوعات موله بر کم غلبه محمول گریه نهاد  
مفر با خرج مکن فرغ نما بقضای الهی راضی شو و بتقدیر علم خیر تسلیم کرد  
اینستی خاکدان عاقبت نیستی است چه نزدیک چه دور و اینست  
بنیادش بر او چه امر و چه بعد از چند روز حزن اندوه را شاید و لاله  
وزاری نباید پس تا توانی دل بجا بند و بکنه جش در آما در هر مصیبتی تسلی قلب  
یابی و در هر کسرتی مسرت جان چشیمی انفقودیننی بلکه نور دیدگان را  
موجود یابی دلی در عالم دیگر در فضای گلشنی باشکوه و فر بلبل را در گلستان  
یابی و حمامه قدسی را در حدائق آن سه الطیور الهیه را در ریاض رحمانی

واهوان برودت را در میان موهبت جوئی اگر از این قفس دوام  
 رسد محزون مباش منموشین عنقریب در فراق رب کریم یابی  
 و در ملکوت عظیم مشاهد نمائی و البها علیک ع ع

### هوائه

الهی آئی بذا عبد من عبادک قد وضع من شدمی بدایتک و استظنی فی  
 ظل عنایتک و تذکر بند لک و استجار فی جوارک و احاطتہ الطائف  
 ثم باجر من ہذہ البلاد الی موطن منظر حمانیتک ثم رجع الیک طالباً جواً  
 رحمک الکبری رب رب انزل علیہ غیث عموک و غفرانک و طہر  
 عن کل الاشیاء و اجعلہ و اعداً علی عقبہ قدسک و طیباً الی ظل رحمانیتک  
 و معفواً بفضلک و عنایتک رب طہرہ عن کل ما یمنعہ عن الصعود الی  
 الملأ الاعلی و الدخول فی ملکوت الابهی انک انت الکریم انک

انت الرحيم وانت النور وانت النور وانت النور  
انت النور وانت النور وانت النور

### هواله

رب رب ان امك الطيبة الروحانية ودعت الحياة الدنيا  
ودعت ذمى قربي وقصدت المعارج العليا وودعت على عتبة  
قدسك مستغرة لذنبها متكشفة للرباطا لثمة عفوها راجية غفرانها  
منجدة الى التقا بجمعه بادراك الطافك العظمى رب اولاك اسبابها  
الطاهر وارشح اناسها بما الوفاء وقد رما لفاك في الفردوس اعلى  
انك انت الكريم انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم ع

قسمت سوم

منتخبات آثار مبارکہ حضرت ولی امر اللہ  
جل سلطانہ

هوائه

رَبَّنَا وَمَلَأْنَا أَزِلْ كُرُوبَنَا بِزُرُوعِ شَمْسٍ وَعَدِكَ الْكَلِيمِ وَخَفِيفِ هَيْمُونَا  
بِنُزُولِ مَلَائِكَةِ نَصْرِكَ الْمُسِينِ وَانْزِيلِ ابْصَارَنَا بِمَسَابِقَةِ آيَاتِ أَمْرِكَ الْعَظِيمِ  
رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا مِنْ لَدُنْكَ رَبَّنَا افْتَحْ عَلَيَّ وَجُوبَنَا ابْوَابَ السَّعَادَةِ  
وَالرَّخَاءِ وَأَوْقِمْ حَلَاوَةَ النَّبَاءِ وَارْفَعْنَا مَعَامَا أَنْتَ أَوْعَدْتَنَا بِهِ فِي بَصْحَاتِ  
وَكَلْبِكَ إِلَى مَتَى يَا الْمُنَادِ الْعَظِيمِ وَالطُّغْيَانِ إِلَى مَتَى هَذَا الْحُجُورُ وَالْعُدَا  
هَلْ لَنَا مِنْ نَأْمَنِ إِلَّا أَنْتَ لَا وَحْضَرَةَ رَحْمَتَيْكَ أَنْتَ مُجِيرُ الْمُضْطَرِّينَ  
أَنْتَ سَمِيعٌ وَعَارِ الْمَلْهُوفِينَ أَذْكُرْنَا أَوْ كُنَّا بِفَضْلِكَ يَا رَبَّنَا الْإِبْنِي وَلَا  
تُخَيِّبْ آمَانَنَا يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ  
بِنْدُهُ اسْتَأْنَسَ شَوْقِي

بهواته

ای رب تو ناتوشا هستی که در این لیلۀ لیلایم بر این عاشقان بیواجب وارد  
گشته و در این سالیان دراز از زمین مفارقت و جبه بصیحت بجه سوز و گداز  
اهل راز و سار ای مولای قدیر افتادگی و بیچاژی آوارگان کویت را  
پسند و بشدید القوی این مشت ضغفار آتاید کن در آنجن عالم غریزانت  
را عزیز و مقدر فرما و تحقق آمال این بال و پر شکستگان را سراسر افراز و منفخر  
کن تا در این چند روزه حیات عزت و رفعت آینت را بدیده عنصری  
بگیریم و قلبی شاد و روحی مستبشر بسوی تو پرواز کنیم تو دانی که نام و نشان  
بعد از تو نخواهیم و سر و روشادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو  
نمائیم پس عدت را و خانما و جان روان این خسته دلان را  
مازه بخش دیده انتظار از روشن کن و صرح قلوب کعبه را التیام ده بسر



منزل مقصود کاروانهای بدینه شقت را برزودی برسان و بساحت و بسالت  
 در دمنده ان هجرت را بکشان زیرا در این عالم ادنی جز ظفر و نصرت امرت  
 را نخواهیم و در جوار رحمت کبری جز امید و صالت آملی در دل نداشته و  
 ندایم توئی گواه توئی بهما و پناه توئی نصرت و پنده این جمع بی گناه  
 بنده آسانش شوقی

هوائه

ای مولای توانا از عالم بالا نظری باین بندگان بینوا نما و آه و انین بین  
 دلانرا اجابت کن مساعی اشفگان رویت را برکتی عظیم بخش و بر اهرام  
 و صایای مبرمات موق دار لیب فزانت را بمیاه عذب اجرا نما  
 عظیمه در بیل امرت نشان حزن و اندوه این مصیبت زدگان دراز  
 صفحات قلوب تحقق وعده ای جانپورت محمود را مل کن ذوق و شوق

تسلیم را در قلوب و ارواح تولید کن و موانع حالیه را یک یک مرتفع ساز  
قلوب استعدادی شدید بخش و ناشرین لواجمید را بجمع تقدیر تنزیه و  
خلوص نیت راستی و صداقت فرم از ابواب رخا بر وجه اهل بهانه  
آن سیران مظلوم گمشا و عزت جاودانی را بسیاران عزیزت عطا کن تو  
شاه و آگاهی که این مشت ضعیف جز بچویند و جز در مؤملی جز تو نخواهند  
ایستاد و انگالی جز وعده های صریحه ات نمایندات لایبیه ات ندانند  
و ندانند توئی مقدر و توانا و مینا و شنوا ای قوی قید این مورد ضعیف  
را با جرای و صیای مبارکه ات نمایند بخش و این بنده مسکین را بحق  
نویای مقدسات موفق دار تا آنچه ارضای مبارک تو است و  
ایستد و نخواهد یاران غیر است کافرا ابر او اتمام نماید رب بحق آملی  
و یرمنائی بفضلک و جودک . بنده آسائش شوقی

هوائه

ای قومی قدیر و حافظ امین انعام توستیم محافظه نما منادیمان امر توستیم یا  
و تو قیومش باشترین نفیحه طیبه مسکینه الهیه استیم ما را از ماد و منت فارغ کن  
و پاک و مقدس نما حال پیام بجاییم باعمال اخلاقی ملکوتی در انجمن عالم  
مبعوث فرما نظر ظهور بشارت تویم و دل بوعده های حکمت بسته قوه  
را نمایان نما و تحقق آمال این قلوب محترقه را شاد و مستبشر کن این فیه مطلوبه  
را از بد و ظمور در کشف منبع و ملاذ رفیعت محافظه فرمودی و در تحت سلاسل  
و اغلال آئین معینت را اعلان فرمودی و در آتش بلاخ جمعیان را  
برافروختی و بدما شهیدان شجره امرت را سقاییت کردی هر یک زیبا  
مقدس امرت را از ظلم و جهامی دول و ملوک عالم و لعن طعن اعدا و دسا  
ناقضان ابرینان مست غصه حمایت و قایت فرمودی و با انواع

و بطایا و اسرار و غربت و غمی و زندان را فعین لولایت را محتمن مخصوص  
 فرمودی حال وقت نصرت و عزت است ابواب آسایش و جلال را  
 بر وجه این ستم دیدگان منقوح کن و عظمت و سطوت قدیمه ات را نمایان  
 نباشایان مظلوم را قوت عنایت کن و منقحر و مشتهر نما و عالم ملک را  
 ظل طفیل شریعت مقدسه ات در آور آنچه را با ایرانیان که یاران عزیز تو  
 و مدد فرمودی ظاهر کن و عهود الهیه که در کتاب اقدس مسطور است  
 و اتمام فرما توئی مقلب قلوب و کاشف کروب توئی سمیع و مجیب  
 و توئی قادر و توانا .

بنده آستانش شوقی

هوائسه

ای مولای شفق و خون از ملکوت بهایت نظری بحال این پروردگان  
 یغیایت افکن و ضرب مظلومت را قوت و شهرتی ده آتش وقت

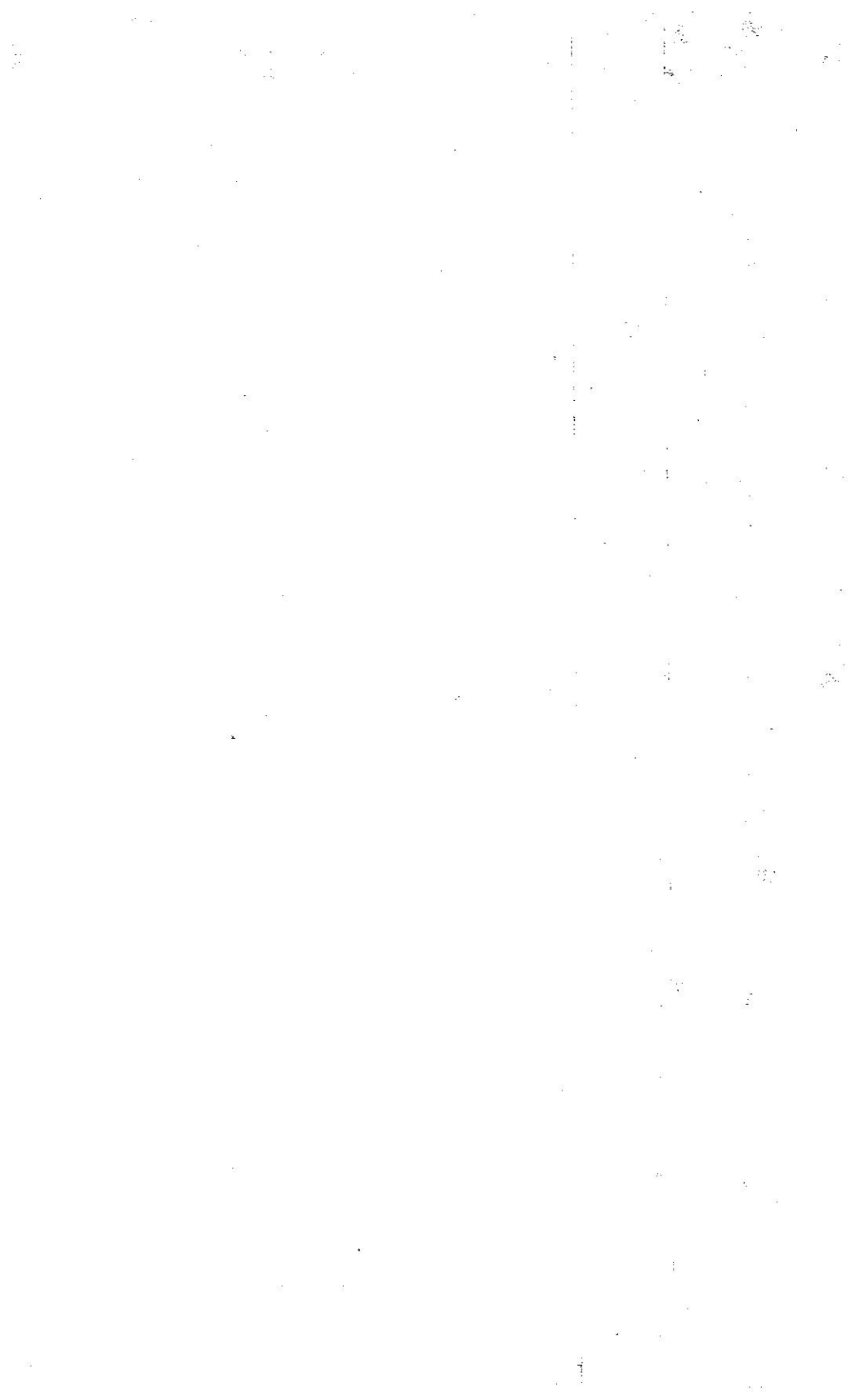
وحرقت نشان و بما معین بدایت من علی الارض تسکین و تخفیف ده  
 قلوب پرموده دستا ز ابشارتی جدید مشوف کن در میان مجید امرت  
 را در آن اقلیم مقدس استوار و مرتفع فرما هر مشکلی را بید قدرت رخ  
 کن و وحشت و اضطراب آسایش دل و جان تبدیل ده اشفگان  
 رویت را تحقق آمال تسلیت بخش این آوارگان مستمند را در کهنف  
 حراست و حمایت محفوظ دار . بنده آستانش شوقی

.....

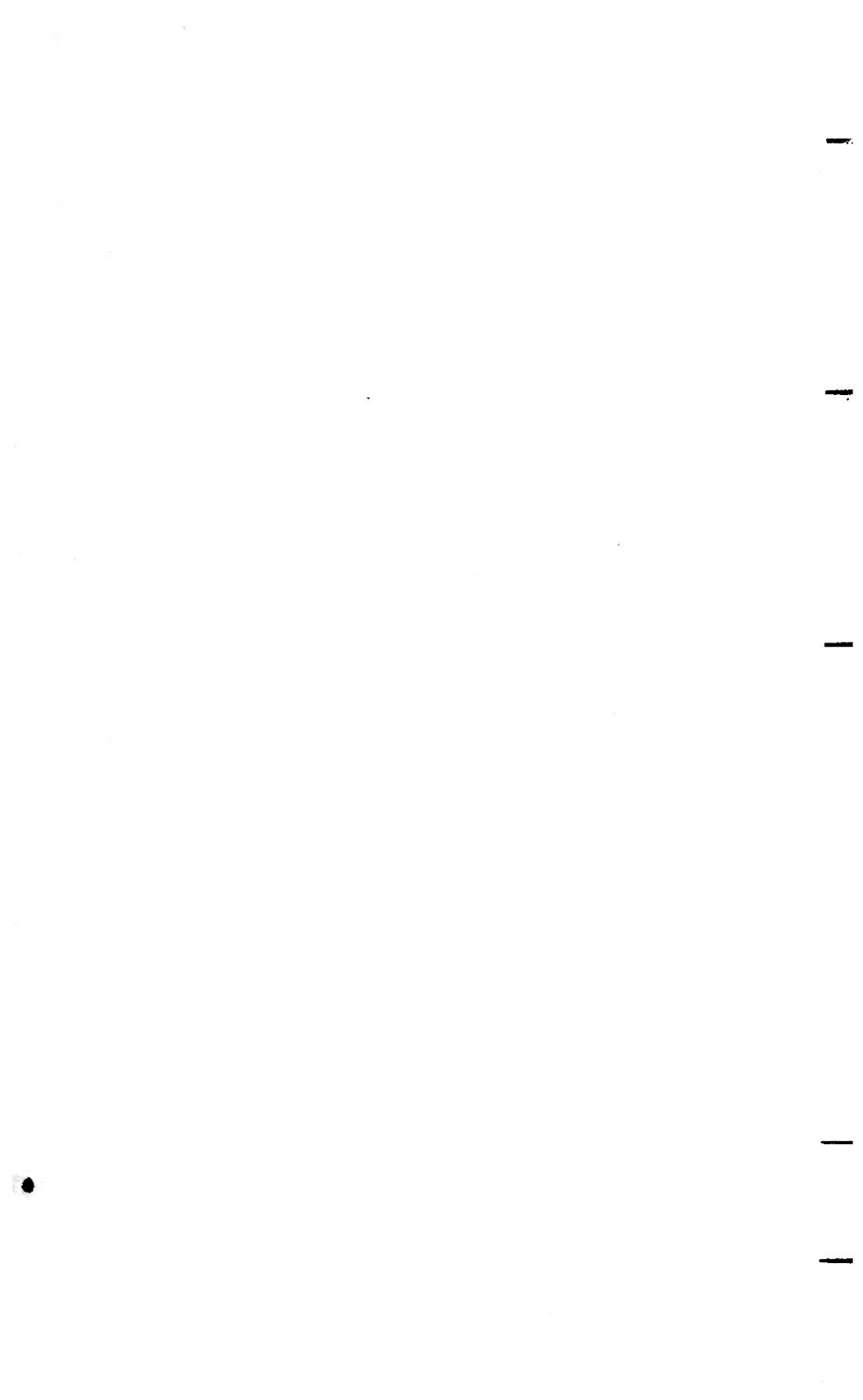
يَا رَبَّنَا اَلْعَلَى نَسْأَلُكَ بِحَقِّ دَمِكَ الْمَشْهُوشِ عَلَى الشَّرَابِ يَا مَنْ  
 دَعَانَا وَتَخَفَّنَا فِي صَوْنِ حَيَاتِكَ وَكَلَامَتِكَ وَتَطْرَعِنَا سَحَابِ جُودِكَ  
 وَاحْسَابِكَ وَتَوَيْدِنَا وَتَوْفِقِنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَالتَّمَنِّي بِعَمَلِ  
 دَوْلَتِكَ وَاثْبَاتِ حُجَّتِكَ وَانْتِشَارِ اِمَارَتِكَ وَوَدْعِ شَرَاهِدِكَ وَتَعَلُّقِ

بِاخْلَاصِكَ وَاعْلَانِ أَمْرِ مَحْبُوبِكَ الْإِسْبَهِيِّ الَّذِي نَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ  
وَتَمَنَيْتَ الْإِتِّسَالَ فِي مَحَبَّتِهِ أَغْنَيْنَا بِمَحَبَّتِنَا الْأَعْلَى وَاشْدُدْ أَرْوَاقَنَا وَثِقَتِ  
أَقْدَامَنَا وَخَفِّرْنَا ذُنُوبَنَا وَكَلِّمْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَاطْلُقْ أَسْتِنَابَنَا بِحَاكِ  
ذُنُوبِكَ وَكُلِّ أَعْمَانًا وَجَهْدًا تَنَا بِكُلِّ قَبُولِكَ وَرِضَائِكَ وَجَاهِلِ  
خَاتِمَةَ حَيَاتِنَا مَا قَدَّرْتَهُ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ رِيشَتِكَ وَاجْرِنَا فِي جَوَارِحِ حَبْلِكَ  
وَادْعِنَا فِي قِيَادِ أَنْوَارِ قُرْبِكَ وَاحْتِرَامِ مَعَ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَحْبَابِكَ قَدِّرْنَا  
عَلَيْكَ وَرِنَا بِصَهْبَاءِ لِقَائِكَ وَادْعِنَا فِي حِلَاتِكَ قَدْسِكَ وَارْتَفَاعِ حُجْرَتِكَ  
قَدَّرْتَهُ فِي مَلُوكِكَ يَا مَغْنِيَتِ الْعَالَمِينَ . بِنْدَةُ آسْتَانِ شِوَقِي









فهرست منتخبسات آثار مبارکه  
قسمت اول - آثار مبارکه حضرت بهاء الله جل جلاله

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
تسلیت و طلب صبر و شکیبائی و رحمت و مغفرت	مربیم و حوا - جمیع احناء	مناجات فارسی - آنها معبود ا ملکا حمد و ثنا سزاوار تو سست کلمات عالیات قسمت فارسی - پاک و مقدّسی تو ای پروردگار من . وتوئی ای پروردگار	۶ ۷ ۸
=	=	=	=
=	=	من که روشن فرمودی چگونه ذکر نمایم ای	۹-۱۱
=	=	محبوب من پاک و منزهی تو ای	۱۲-۱۳
=	=	مقمود من - و تو ای پروردگار من	۱۴-۱۵

صطبار	شرح البلايا وتحملها	مربعم	كلمات مكنونه عربى	۲۰-۲۵
جمال ققدم	تسلیت د رصعود فرزند	محمد تقى	كلمات مكنونه فارسى	۲۶-۴۲
وڈ كرزنج و محنت د نپسا	تسلیت	يكى از اماماء الله	لوخ فارسى - هو الغافر الحكيم	۵۲
تسلیت و بیان حقیقت موت	تسلیت و بیان حقیقت موت	يكى از اماماء	لوخ عربى - هو المعزى المشفق الکریم	۵۴
بن اعتبارى عالم و فداى	بن اعتبارى عالم و فداى	احمد	لوخ فارسى - هو السامع المجيب سبحانه الله	۵۵
آن ود عوت به صبر	آن ود عوت به صبر		آنچه د رعالم وجود موبود	
				۱۶-۱۷
			وتوای مالک من و	
			رجای من	۱۸-۲۱
			قسم بعزت و بزرگواری	
			توای مولای من	۲۲-۲۹
			و بد رستیکه توای	
			میفرمائی	
			محبوب من مشاهده	

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
<p>طلب رحمت برای متصلا الى الله</p>		<p>مناجات عریس - هوالمعزی المسئ الغفور الرحیم خطبه جاییه عریس - هوالمبشر المشفق الکریم الحمد لله انذای ظهرهاکان مکمل</p>	<p>۵۷</p>
<p>متضمن معنی و حقیقت موت تسلیمت بهنا سبت صعودی که واقع شد</p>		<p>لوح عریس - هوالمهم المؤید الکریم - یا ایها الناظر الى الوجیه</p>	<p>۵۹</p>
<p>غفلت نفوس و بس اعتنائی د نی</p>	<p>سلمان</p>	<p>منتخباتی از لوح سلمان فارسی - هوالله تعالی شأنه الکریم</p>	<p>۶۰</p>
<p>تبرقضای الهی راسبنه منیر وستان لایق</p>		<p>لوح فارسی - هو - مریم عیسی جان بلان مکان عروج نور لوح مبارک عریس - الاقدس الابهی - هذا حین فیه یفسلون الا بن امام الوجه</p>	<p>۶۱</p>
	<p>بنا سبت شهادت حضرت نصین اطهر</p>		<p>۶۳</p>



قسمت دوم - آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء جل شانه

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
نقاب و حجاب نظریه ضعف بصرهاست	عشق آباد - جناب استاد محمد رضی	معمولی لوح فارسی - هوالا بهی ای شیدائی روی دلبر	۶۶
طلب غفران برای متصاعدین	مرحومه سلطان صبیحه مشهدی حسین نذافی	لوح فارسی - هوالله ای رب غفور این طيور شکوررا	۶۷
حقیقت وجود و بقا در صحت بافق عزت ادراک شود	جناب میرزا نسی خان	لوح فارسی - هوالله ای شمع محبت الله در این خاکستان	۶۷
تسلیمت دعوت به صبر و تحمل		لوح فارسی - ای ورقه مقدسه از مصیبت آن نهال	۶۸
شکوه نکردن از مصیبت و توجه بافق اعلی		لوح فارسی - ای موقنه به آیات الله جنج و فزع و فزع لوح فارسی - هوالله ایتها الورقة التورانیة	۶۹
طلب مغفرت برای یکی از امامان		مناجات عربی - هوالله الهی الهی هذا من اهلک	۷۰

۷۰	روح فارسی و مناجات - ای سلیل آن شخص مجید پد رنزرگ سوارت	میرزا محمد باقر معلم الهی آقا محمد علی المتصاعد الهی	تسلیمت به فرزند در صعود پسر
۷۱	روح فارسی - هوالله ای حبیب روحانی بلبل حقیقت از لانه زندان	مصور رحمانی	خود داری از حزن و افسردگی در ریزوان متصاعد به گلشن باقی
۷۲	روح فارسی - هوالله ای امه الله چون افواج نسا عالم نگروری	ورقه موقه مطمونه حاجی بی بی	وصف نسائی که در رطل سدره رحمانیت در آیدند
۷۳	مناجات عربی - هوالله لك الحمد یا الهی بما ماج بحرالغفران	جناب میرزاها د یخان	طلب مغفرت بجهت حاجی عبد الحسین
۷۴	روح فارسی - هوالله ای نهال جوینها ررضنا آن حد یقه غلبنا	آقا میرزا موهمین حرم مرحوم	ظواهر رعایات والطاق به گوزند در صعود پسر
۷۶	روح فارسی مختوم به مناجات طلب مغفرت - هوالله ای ورقه موقه امه الله المؤمنه قسمتی از لوح فارسی - ای کنیز عزیز الهی ایام رگد است	کنیز عزیز جمال قندم بیرد	تسلیمت و صبر و تحمل در مصیبت و طلب مغفرت صد مه و بلائی که در سهیل آهلی باشد پایانش حیات و آزارد گیسوست

موضوع	مخاطب	شعر	شماره صفحه
تسلیمت در رسم فروع رقیع	حرم من سعد الی اللہ آقا میرزا بزرگ افغان	لوح فارسی - هو لا بهی ای ورقه مبارکه آن فرع رقیع	۷۷
طلب مغفرت هنگام صعود	امه اللہ سلطان بجہت اخوی عید الا طیاب	مناجات طلب مغفرت - هو اللہ اللہم یا غفور یا وک استغفرک المخلصون	۷۸
طلب مغفرت	بجہت آقا سید رضا	مناجات طلب مغفرت - هو لا بهی الا بهی اللہم انّ هذا طیر طار الی بیاض	۷۹
طلب مغفرت	آقا محمّد حسن همدانی ضلع محترمه متصاعد	مناجات طلب مغفرت - هو اللہ الہی الہی قد ماج طمطم رحمتک	۸۰
طلب مغفرت طلب ترفیع درجات و تأکید برای نجل سعید متصاعد الی اللہ	الی اللہ منشی ہاشمی بجہت حضرت میرا ہوی آقا شاہ خلیل اللہ	مناجات طلب مغفرت - هو اللہ الہی الہی انّ عدک المستجیر بہا ربّک	۸۱
			۸۲





موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
یاران چنان جوش و خروش نمایند که آن جان روحانی به وجد و طرب آید	ق - یاران و خویشان من <sup>حسین</sup> سعد الی الله حاج محمد	لوح فارسی - هوالله ای یاران و خویشان آن متصعد الی الله	۹۲
تا انسان جفا نبیند مظهر وفا نگردد	قزوین جناب آقا محمد تقی عمو افغانسی صادق	لوح فارسی - هوالله نامه شماسید و زمصائبی که برشمه اوارد	۹۳
مصائب و بلا یاد رسبیل آلهی موهبت نامتناهی است	ظهران جناب آقا سید	لوح فارسی - ای یار قدیم عبد البهائم مصائب و بلا یاد	۹۴
در تحمل شد اند و بلا و از یت و جفا قوت ایمان ظاهر نمود یسد	احبای حمایرونامق	لوح فارسی - ای یاران حقیقی عبد البهائم	۹۵
نفوسی را که در امتحان افتادند و قدم ثبوت و استقامت نمودند مقامی دیگر است		لوح فارسی - هوالله ای یاران باوفای جمال ابهی	۹۶

لوح فارسی - هوالله ای یاران با وفا آنچه مرقوم

نموده بود: \_\_\_\_\_

مناجات فارسی - هوالله ای مهتدی بپورهدی

دست د \_\_\_\_\_

لوح فارسی - هوالله ای منجذب بلفحات الله از

جهان بیزارشود

لوح فارسی - هوالله ای امه الله راضی بقضایاش

لوح فارسی - هوالا بهی ای مقربان درگاه حق

لوح فارسی - هوالله ای مشتاق تیرآفاق غمخور

محبت الله مانند سراج و قم جناب ابراهیم صفا رو ۲۰۰۰ زجاج امتحان برافروزد از وفات اهل نجات اسیر حسرات نشوید	تبریز جناب مشهدی رضا ساری جناب آقا میرزا امه الله هاجر ککن احبای الهی	طلب ثبوت و رسوخ . ایام عمر سرآید کاری کن داری که از باغ زندگانی بری بر امور را به یاد قدرت تسلیم نم از زمین یقین نوشیدید و بسجیل متین تمسک جستید نید قد را بر این فیض عظیم را بد ا بعد از ترک این طلسم خاک در جهان الهی دروفاق دلبهر آفاق در آغوشی
--	--	---

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
از مصائب وارده و مشقات حاصله محزون باش	سکندر ره ریلجانب میرزا عبد العلی، تبریزی	لوح فارسی - هو لا یهی ای مبتلای الام	۱۰۳
غم مخور و غمخور ره بران د تحمّل بلایا و محن تسهیل ذوالمنن از آئین د یررسین عاشقان است *	عشق آه ادمه اللّٰه الراضیه از وقوع این مصیبت گریه الراضیه والدۀ سگیه سلطانه	لوح فارسی - هو الله ای عباد حق و اماء رحمن لوح فارسی - هو الله ای غریب د لخون	۱۰۴
بعد از مصیبت کبری و رزیه عظمی باید د ره رمانعی صبر و شوکیب نمود	ورقه موقته امه اللّٰه فائزده	لوح فارسی - هو الله ای امه اللّٰه هر چند این مصیبت لوح فارسی - هو الله ای امه اللّٰه هر چند این مصیبت	۱۰۸
طلب مغفرت جهت عده ای از احبای الهی	قزوبین تبریز - بواسطه مستند ص ۱۱۱	مناجات طلب مغفرت - هو الله اللهم یا کھفی	۱۱۰

طلب مغفرت بجهت متصاعد الی اللہ	جناب میرزا عبا سقلی من اهل صمد	مناجات طلب مغفرت - هو الله رب ورب جانی	۱۱۱
طلب مغفرت بجهت چلب نغرازا حبابی آتھی	جناب آقا عبد الحسین - طهران	مناجات طلب مغفرت - هو الله اللهم یا غافر <sup>لخطا</sup>	۱۱۲
تسلیت بخانمی که بدش ر ااز دست داده است	بیرچند - جناب آقا محمد جعفر	لوح فارسی - هو الله ای امه الله محزون باش	۱۱۳
طلب مغفرت بجهت دو نفر (حاجی محمد باقر و ملا حاجی رضا)	جناب میرزا محمد خان	مناجات طلب مغفرت - اللهم یا غافر انک نوب	۱۱۴
لشکر ایقان و عرفان جان به ارواح و وجود ان بخشید	جناب میرزا علی بنکدار	لوح فارسی - هو الله ای سلا رسپاه ایقان	۱۱۴
برای قائمین بر خد مست امر الله د رفرد وس ابھی مقامی عظیم مقدر است		لوح فارسی - هو لا بهی ای بندة د رگاه جمال ابهل	۱۱۵

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
جناب ملا سید مهدی ناکر رد اور رفتار صرف حقیقت است نه گفتار	جناب مشهدی رحمت الله و جناب اعتماد العلماء	لوح فارسی - هوالله ای ذاکر متذکر	۱۱۶
تحمّل بلا یا موهبت جاود است نه راحت و آسودگی	فزونین با زماندگان من معدن نفوس طیبه ظاهره است	لوح فارسی - ای دیبا رعزیز سرگونی من	۱۱۷
دجات از این تنگنای قانی	ای الله جناب آقا قاسم	لوح فارسی - هولا بهی ای دوستان الهی	۱۱۸
الطاف و عنایت نسبت بهما	جناب حافظ الصّحه	لوح فارسی - هوالله ای درد مند بیماند	۱۱۹
جان عنصری همد جهان خاک است و روز لطافت	ط میرزا جان من اهل حق	لوح فارسی - هولا بهی ای جان مشتاق جانان	۱۲۰
عالم افلاک	—	—	—
مناجات	—	—	—
استماع آیات کند و متنبه و	محمد جواد	لوح فارسی - هوالله ای ثابتان بر پیمان	۱۲۱
نسان در محفل ختم عمومی	بهنا سبت محفل صعود آقا	مناجات فارسی - هوالله ای پروردگار مهربان	۱۲۱

انقلابات عالم خاك نبايد سبب حزن والم گردد . وقت آنست كه از فوقت پر حوقت سلطان گل در صحن چمن بطلی و سزای مناجات	طهران جناب محمد مهدی مؤید	ساری حضرت میرزا جواد خان ابن صسادق جناب حاجی غلامرضا	سوح فارسی - هوالله ای پاک جان سوح فارسی - هوالله ای بلبل خوش الحان	۱۲۲ ۱۲۳
مناجات مشاهده جهان بالا وتوجه به ملاء اعلی سبب سرور دو جهان گردد	جناب حاجی حسین	جناب حاجی غلامرضا	سوح و مناجات فارسی - هوالله ای بندة حق مناجات فارسی - هوالله ای بندة الهی	۱۲۴ ۱۲۶
مناجات از نشهات مسرور باشید نه مقهور، مشعوف باشید نه ملهوف	مازندران منسوبان جناب ملا علیحاجان	قسمتی از لوح فارسی - ای بندة الهی آنچه بینی قسمتی از لوح فارسی - ای بقایای آن نفس مقدس	مناجات عربی - الهی الهی هذا عبید متضرع	۱۲۶ ۱۲۸ ۱۲۹

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
آنچه در راه خدا بر سر پیدار آید هیكل و وجود انسان را	مآذران	سبیل حضرت پیران	۱۲۹
طلب رحمت و مغفرت	مازندران	مناجات طلب مغفرت - هوالله الهی الهی	۱۳۰
طلب مغفرت برای دوزخ	گلشن غفران آقا سید آقا جان	قد سالت عبرتسی	۱۳۱
شمس حقیقت راد زات	بجهد آقا سید محمود و آقا سید آقا جان	مناجات طلب مغفرت - هوالله الهی الهی	۱۳۲
اقد سش اقول و فروعی نیست	احیای الهی در آذربایجان	انت تعلم	۱۳۳
نماست یث و وجود حقیقی	جناب آقا محمد حسین	لوح فارسی - هولا بهی ای شمع محبت الله	۱۳۴
زیارت بجهت شهداء	بجهد والد ه و رقه	زیارت - هوالله البهائه المتعلا من افق الکبریا	۱۳۵
طلب مغفرت برای امه الله	منجد به فائزه	مناجات طلب مغفرت - هوالله انا جیک یا الهی	



طلب مغفرت	بجهد حضرت موبد	مناجات طلب معرفت - هوالله رب وربانی	۱۱۱
طلب رحمت و مغفرت	بجهد عموم متصاعدین ملکوت ابهتسی از احباء و امامان الله	مناجات طلب مغفرت - هوالله اللهم یا غفرالذ <sup>توب</sup>	۱۲۷
تسلیت به پید روماد در	هوالله	لوح فارسی مختوم به مناجات طلب مغفرت - هوالله ای دو موء من موفسن	۱۴۰
صعود فرزند حیوان		مناجات فارسی - هوالا بهی ای بندة حق	۱۴۲
مناجات	بزد والدۀ من فازا بالرحیق الا علی آقا میرزا محمد باقر	لوح فارسی - هوالله ای ورقه شجره تقدیس	۱۴۳
فرزند	طامة الله ورقه زکیة طیبه بنت عمه خ	لوح فارسی - هوالا بهی ای امه الله وابنة امته	۱۴۳
نفس مطمئنه از صعود از ابین د ارغور مستبشرند	بجهد امه الله والدۀ آقا محمد ابراهیم	مناجات طلب مغفرت - هوالعقوالغفور اللهم یا	۱۴۵
طلب مغفرت برای امام الزحمن	بجهد امه الله همشیره آقا میرزا جعفر	یا غفرالذ <sup>توب</sup> ربوب مناجات طلب مغفرت - هوالله آلهی آلهی ان <sup>ملك</sup>	۱۴۵

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
صبروسکون از خصائص اما رحمن است	امه الله ضجیع آقا محمد طاهر	لوح فارسی - هوالله ای امه الله صبروسکون	۱۴۷
طلب مغفرت برای اما الرحمن	بجهدت امه الله آقا شاهزاده	مناجات طلب مغفرت - هوالله اللهم یا من سبقت لوح فارسی - هوالله ای بندة مقرب درگاه بها	۱۴۸
در رحلت آن ورقة موقفه حکمتهاست ود آن رحمت هم	بجهدت امه الله دختر خاله ضلع حکیمیا شی بجهدت امه الله جدّه	مناجات طلب مغفرت - هوالله اللهم انی اکتب مناجات طلب مغفرت فارسی - هوالله ای بخشنده	۱۴۸ ۱۴۹
طلب مغفرت برای اما الرحمن	سکینه سلطان	مهرستان	۱۵۰
الحمد لله آن ورقة به مغفرت سده صعوبت	ق - آقا محمد ابن من صعدت	لوح فارسی - هوالا بهی ای صبورشکور	۱۵۰

۱۰۰	مناجات طلب مغفرت - هوالله الهی الهی ان امتک	بجهت همه الله واده صب مغفرت برای همه
۱۰۱	طلب مغفرت بغارسی - هوالله ای پروردگار	بجهت صبیّه آقا میرزا حیدر علی طلب مغفرت برای امام‌الرحمن
۱۰۲	لوح فارسی - هوالا بهی ای بنده صورالاهی	تسلیت در صعود مادر مهرستان
۱۰۳	لوح فارسی - هوالا بهی ای ورقه بهینیه مصابه مناجات فارسی - هوالله پاک یزدانا	تسلیت در صعود و فرقت مناجات
۱۰۴	طلب مغفرت بغارسی - هوالله ای پروردگار امرگارا	بجهت طفل امه الله الشرف طلب مغفرت برای کوکی که به ملکوت ابهی صعود کرده است
۱۰۴	لوح فارسی - هوالا بهی ای مصیبت د بده الهی	مربوط به صعود اطفال رضا
۱۰۵	لوح فارسی - هوالله ای یادگار شهید ای سبیل	الحمد لله آن طفل نازنین
۱۰۶	لوح فارسی - هوالا بهی - اید وستان الهی و مشتعلان	باغوش علیین صعود نمود کیفیت عوالم وجود و ارتباط عوالم با یکدیگر

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
هل هوش ود انش بلاياي سبيل الهی راراحت جان و مسرت وجد ان شمرند	احیای الهی	حوالای الهی - موالای الهی - موالای الهی این جهان ترا	۱۶۲ - ۱۶۴
بیان صفات منقطع الی الله فرق عالم بالا با جهان ظاهراً مشهود		حوالای الهی - موالای الهی - موالای الهی این جهان	۱۶۴ - ۱۶۵
بیان مسئله تناسخ و مقصود از رجعت		حوالای الهی - موالای الهی - موالای الهی این جهان	۱۶۶ - ۱۷۰
آثار محبت الهی و لزوم تأمل آئین دینی و راستی بها		حوالای الهی - موالای الهی - موالای الهی این جهان	۱۷۰ - ۱۷۲
جمیع اقوام و ملل حیای الهی مظالم اخلاق رحمانی باشند و در مسهر و		حوالای الهی - موالای الهی - موالای الهی این جهان	۱۷۲ - ۱۷۹

مناجات	طلب مغفرت بجهت ضیاء خانم حرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بہاء اللہ الا بہی	مناجات عربی - ہوالا بہی الا بہی ، وانت سبح الہی سبقت رحمتک مناجات طلب مغفرت - ہواللہ ، یاری الرحمن المتجلی من افق الغفران	۱۸۰
مناجات	بہاء اللہ الا بہی	مناجات عربی - ہوالا بہی - الہی وملجئ وملأ <sup>کی</sup>	۱۸۴
=	علیہ بہاء اللہ الا بہی	مناجات عربی - ہوالا بہی - الہی ان	۱۸۴
مناجات	جناب کربلائی اما مقلی جناب بیہقی - جناب ید جناب احمد علی علیہ بہاء اللہ الا بہی	ہولاءعباد لہو اللہ	۱۸۴
مناجات طلب غفور مغفرت جہت نفوس غافلہ کہ از جہان رفتہ اند		مناجات فارسی - ہواللہ ای پروردگار آمرزگار	۱۸۵

موضوع	مخاطب	عنوان	شماره صفحه
مناجات طلب مغفرت جناب بجہت عمویٰ عسکر و عموم	جناب آقا سید حسن و منتسبین د یگ	ہو اللہ - اللہم یا الہی تری عبدک المسکین	۱۸۵
طلب مغفرت بجہت جناب حاجی عبد الغفور	بواسطہ جناب حاجی سید جواد	ہو اللہ - سبحانک اللہم یا الہی انا جیک	۱۸۶
ابوی جناب آقا ظاہرو عموم دوستستان	تبریز - جناب آقا میرزا حیدر علی اسکوفسی	ہو اللہ - اللہم یا رجاہی و غایۃ منائی	۱۸۷
مناجات طلب مغفرت بجہت کنیز عزیزا الہی والدہ آقا میرزا حیدر رعلی	آبادہ جناب قابل علیہ بہاء اللہ الا بہی	ہو اللعزی لا مائہ المصابۃ المصیبة العظمیٰ ای صابرہ شاگردہ . . .	۱۸۸
چون بحقیقت نگری عاشقی یکوی معشوق شتافت . . .	مناجات طلب مغفرت برای فاطمہ سلطان	ہو اللہ - الہی الہی ان امتک العو مدتہ	۱۸۹
			۱۹۰

صهران - جناب آقا محمد امجدات صبت مغفرت مہرانی	بجہت آقا میرزا آقا جان	صهران - جناب آقا محمد امجدات صبت مغفرت مہرانی	بجہت آقا میرزا آقا جان	۱۹۲
علی کاشانی	مناجات طلب مغفرت	علی کاشانی	مناجات طلب مغفرت	۱۹۳
بواسطہ حضرت زائر	جہت توام دیوان	بواسطہ حضرت زائر	جہت توام دیوان	۱۹۴
جناب بہروز	طلب مغفرت بجہت	جناب بہروز	طلب مغفرت بجہت	۱۹۵
امۃ اللہ معصومہ علیہا	والدہ جناب بہروز	امۃ اللہ معصومہ علیہا	والدہ جناب بہروز	۱۹۶
بہاء اللہ الایہی	طلب مغفرت جہت آقا سید محمد مالہیری	بہاء اللہ الایہی	طلب مغفرت جہت آقا سید محمد مالہیری	۱۹۷
ہوالا بہی - اے امۃ اللہ ازقراسموع	ابن ہستی خاکد ام قایتش دور	ہوالا بہی - اے امۃ اللہ ازقراسموع	ابن ہستی خاکد ام قایتش دور	۱۹۸
ہوالا - الہی الہی ہذا من عبادک قد رضع من ثدی ہدایتک	مناجات طلب مغفرت	ہوالا - الہی الہی ہذا من عبادک قد رضع من ثدی ہدایتک	مناجات طلب مغفرت	۱۹۹
ہوالا - رب ان امناک الطیبہ الروحانیۃ	جہت آقا میرزا حبیب اللہ	ہوالا - رب ان امناک الطیبہ الروحانیۃ	جہت آقا میرزا حبیب اللہ	۲۰۰
علاقہ بنسلا	مناجات طلب مغفرت	علاقہ بنسلا	مناجات طلب مغفرت	۲۰۱
بجہت خاورسلطان	بجہت خاورسلطان	بجہت خاورسلطان	بجہت خاورسلطان	۲۰۲

فهرست منتخبات آثار مبارکه  
 قسمت سوم - آثار مبارکه حضرت ولی امرالله جل سلطانه

شماره صفحه	عنوان	مخاطب	موضوع
۱۹۹	مناجات عربی - هوالله ربنا و ملائنا ازل کروبنا		مناجات
۲۰۰	مناجات فارسی - هوالله ای رب تو را توشا هدی		مناجات
۲۰۱	مناجات فارسی - هوالله ای مولای توانا		مناجات
۱۰۲	از عالم بیستالا مناجات فارسی - هوالله ای قوی قدیر و حافظ امین		مناجات
۲۰۴	مناجات فارسی - هوالله ای مولای شفیق و حنون		مناجات
۲۰۵	مناجات عربی - یا ربنا الا علی نسألك بحق د مکالمه ششوش		مناجات